

راه کمال

Rah-e-Kamal

ویژه نامه عرفان کیهانی (حلقه)

عرفان از منظری دیگر

محمد علی طاهری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ماهنامه راه کمال
صاحب امتیاز و مدیر مسئول:
دکتر اصغر کیهان نیا

لیتوگرافی و چاپ: مکث

مجموعه مقالات به چاپ رسیده از استاد محمد علی ظاهری در روزنامه های صبح اقتصاد و عصر اقتصاد

مقدمه

امروزه، وجود عرفان در زندگی به صورت نیازی احساس می شود که نمی توان آن را نادیده گرفت. البته، استقبال از عرفان در سراسر جهان، بازار ظاهر سازی های عرفانی را نیز گرم کرده است و به همین دلیل، عده ای فرصت یافته اند سخن و عمل خود را به عرفان پیوند بزنند و با رنگ و لعاب عرفانی دادن به آن، مخاطب و اعتبار کسب کنند. در این شرایط که هم عرفان و هم ادعای عرفان رونق دارد، می توان بدون شناخت کافی، انواع تفکرات منسوب به عرفان را کاذب جلوه داد و از طریق انتقادهای غیر علمی و غیر اخلاقی به نوعی دیگر کسب شهرت کرد و می توان همه ی آن ها را به طور دقیق مطالعه و به طور منصفانه تحلیل کرد تا با ارائه ی این تحلیل، هر یک از مردم هشیار براسر جهان بتوانند آگاهانه راه خود را انتخاب کنند.

«الذین یستمعون القول فیتبعون أحسنه أولئك الذین هداهم الله وأولئك هم أولوا الألباب (۱۸- زمر)

آن کسانی که به سخن گوش می دهند و از بهترین آن پیروی می کنند، ایشانند کسانی که خدا هدایتشان کرده و اینان خردمندانند.»

سخن گفتن از عرفان آسان و در عین حال، دشوار است. آسان است؛ زیرا بسیاری از مردم به راحتی درباره ی آن اظهار نظر می کنند و وقتی از آن ها سوال شود که عرفان چیست، بعضی از موسیقی ها، نقاشی ها، اشعار، پوشش ها و آداب و مراسم خاص، حتی برخی تکنیک ها و همچنین، انواع و اقسام نظریه های جدید و قدیم و اغلب متضاد عرفانی در ذهن آن ها نقش می بندد و از آن سخن می گویند و گاهی دامنه ی عرفانی که از آن صحبت می کنند، به انواع خرافه ها، دعانویسی ها و برخی کرامات ظاهری و باطنی که نوعی قدرت نمایی است نیز کشیده می شود و البته گاهی نیز از لطیف ترین و زیباترین مکشوفات و معرفت های تاریخ بشری سخن به میان می آورند.

اما صحبت از عرفان وقتی دشوار است که این افراد بخواهند اصالت ادعاهای موجود را محک بزنند و یا درباره ی آن به اطمینان قلبی برسند. زیرا بسیاری از آن ها هنگام رویارویی با یک بینش عرفانی، تنها به فکر دفاع از اندیشه ی خود و نفی دیگران هستند و سخنانشان حاکی از انواع و اقسام ادعاها و استدلال هایی است که اغلب در همان حوزه های که از نظر خودشان پذیرفته شده است (اصول اعتقادی و منطق استدلالی اختصاصی) می تواند قابل قبول باشد و کمتر از معیارهایی استفاده می کنند که برای همه مخاطبین قابل ارزیابی، پذیرش و کاربرد باشد (اصول اعتقادی و منطق استدلالی عام). در بازار مکاره ی عرفان، همه خود را بر حق می دانند و دیگران را ناحق می پندارند. «... کل جزب بما لدیهم فرحون (۵۳- مؤمنون) -... هر گروهی به آنچه دارند (به روشی که برگزیده اند)، خشنود هستند.»

به این ترتیب، پس از هزاران سال رشد تمدن بشری، این سوال هنوز مطرح است که به راستی عرفان حقیقی چیست و در آسمان پر ستاره ی سیر تاریخی تکامل معرفتی انسان، چه جایگاهی دارد؟ و آیا ملاک و میزان و محک محکمی برای سنجشی عام، پایدار و قابل اتکای عمومی و برای انتخاب راه از بیراهه وجود دارد و چگونه می توان با تکیه بر آن، به درستی ادعاهای درست و انتخاب راه صحیح از بین راه های مشابه و متضاد دست زد؟ شاید عده ای گمان کنند که داشتن این نوع ملاک های عام دلیل بر این است که در توجه به عرفان باید آموزه های دینی را کنار گذاشت؛ زیرا اختلاف ادیان مانع از این است که صاحبان همه ی ادیان بتوانند عرفان دینی مشترکی داشته باشند.

اشتباه این افراد در این است که فراموش کرده اند ادیان الهی یکدیگر را تایید می کنند و هر کدام از آن ها نسبت به دین قبلی دستور العمل های کامل تری دارد و به رعایت اصول بیشتری در زندگی دعوت می کند. اما ارزش رعایت همه این اصول (که کمیت دین هستند) به این است که کیفیت آن ها حفظ شود و ارتقا یابد و نکته ی مهم این است که عرفان حقیقی، کیفیت مشترک همه ادیان است.

عرفان حقیقی، چنگ زدن به حلقه های رحمانیت الهی است که برای صعود انسان در مسیر کمال به طور بی دریغ در اختیار انسان قرار داده شده است. لطف خدا حد و اندازه ای ندارد؛ ولی انسان به دلیل این که اسیر ترندهای شیطان است، همواره میل به خودخواهی و کثرت طلبی دارد.

توحید، راه وحدت است و موحد رهروی است که نه تنها به درک وحدت رسیده است؛ بلکه بر خلاف فرد منافق، میل به وحدت دارد. به همین دلیل، یکی از معیارهای کیفیت سنجی، میزان برقراری صلح و حرکت به سوی وحدت است. حرکت از وحدت به کثرت و ایجاد شکاف در جامعه بشری (نفاق) از هر منظری که در نظر گرفته شود، حرکتی در خلاف جهت کمال انسان محسوب می شود و اولین محک برای شناخت عرفان غیر اصیل از عرفان اصیل است. بنابراین، هر طریق و روش انحصار طلبانه ای که استفاده از لطف و رحمت خداوند و ارتقا در مراتب توحید را مختص خود بداند، عرفانی و دینی نیست و در جهت تفرقه در راه خدا و تفرقه کردن عرفان گام بر می دارد.

«قل یا أهل الکتاب تعالوا إلی کلمة سوا بیننا و بینکم ألا نعبد إلا الله و لا نشکر به شیئا و لا یتخذ بعضنا بعضاً أرباباً من دون الله فإن تولوا فقولوا أشهدوا بأننا مسلمون (۶۴- آل عمران) - بگو: ای اهل کتاب، بیایید از آن کلمه ای که پذیرفته ما و شماست پیروی کنیم؛ آنکه جز خدای را نپرستیم و هیچ چیز را شریک او نسازیم و بعضی از ما بعضی دیگر را سواى خدا به پرستش نگیرد. اگر آنان رویگردان شدند بگو: شاهد باشید که ما مسلمان هستیم.»

عرفان و شریعت (مذهب) که دو بال دین هستند، با هدف رسیدن به کمال و تعالی، ارتباط با خدا و حرکتی از کثرت به وحدت را دنبال می کنند. در عرفان حقیقی، انسان خود را با همه ی اجزای جهان هستی در پیوندی می بیند که تن واحد هستی را شکل می دهد و همه ی اجزای عالم را با وجود تنوع و کثرت آن، تجلی یکتائی و بی همتائی او می بیند و اینچنین، کل هستی را در وحدت و یکتائی مشاهده می کند.

حلقه های رحمانیت الهی، انسان را به این درک می رساند که به وسعت جهان هستی است و اندیشه ی او را از سطح خود و قوم و نژاد و ملت خود به سطحی گسترده و کیهانی (اینتر یونیورسال، Interuniversal) که شامل کل جهان های موازی و مجاور و عوالم دیگر است، ارتقاء می دهد تا از این رهگذر، به درکی متعالی و صلح با خدا، خود، جهان هستی و انسان های دیگر (به مقام انسان صالح) نائل شود و رسالت انسانی خود را به جا آورد.

بر خور داری از این عرفان، در عین حال که منجر به آشتی بیشتر با دین می شود، نه تنها امکان طرح و بررسی افکار و آرای مختلف را سلب نمی کند، بلکه باعث می گردد رویارویی با این افکار، بدون تعصب باشد و از این طریق، همواره بالندگی بیشتری به ارمغان آید.

مجموعه مقالاتی که به شکلی پیوسته در این ویژه نامه عرضه می شود، بیانگر خصوصیات چنین عرفانی در نگاه نویسنده است که به طور طبیعی، مورد داوری خوانندگان محترم قرار خواهد گرفت و از این رو که به نوبه ی خود موجب تأمل و تفکر بیشتر خواهد شد، ارزش مطالعه خواهد داشت. یاد آوری می گردد که این عرفان عام و انسان شمول، بخش مشترک عرفان ادیان الهی است و به همین دلیل، بخش اختصاصی عرفان که در هر دینی متفاوت از دین دیگر است، در این مجموعه بررسی نمی شود.

محمد علی طاهری

جایگاه عرفان

معرفت و عرفان

اهمیت عرفان

عرفان و شریعت

الف) جدایی‌ناپذیری عرفان از شریعت

ب) عرفان و عبادت

ج) نگاه عرفانی به خدا، عشق و اعمال دینی

حرکت عرفانی

تعریف حرکت عرفانی

الف) منظور از حرکت عرفانی

ب) رابطه‌ی حرکت عرفانی با شریعت و حقیقت

ویژگی‌های حرکت عرفانی

الف) کیفی بودن

ب) کمال‌محوری

ج) خدا‌محوری

د) انسان‌شمولی

اساس حرکت عرفانی

الف) انواع ارتباط با خدا

ب) عوامل نتیجه‌بخشی اتصال

پیامدهای حرکت عرفانی

الف) نتایج زیربنایی

ب) نتایج معرفتی

قوانین حرکت عرفانی

الف) مدیریت امیال نفس

ب) اجتناب از احساس‌های شیطانی

ج) خراباتی شدن

د) مراقبت عرفانی

ه) جمعی بودن حرکت

جایگاه عرفان

معرفت و عرفان

از «معرفت»، ادراک به دست آمده در این مسیر عرفانی است. با توجه به این که بر خورداری از عرفان در دو شکل متضاد عرفان کمال و عرفان قدرت امکان پذیر است، می توان گفت که در مسیر عرفان، امکان مواجه شدن با هر یک از تجارب کمالی و قدرتی وجود دارد. اما «معرفت» در معنایی که به آن اشاره شد، از دستاوردهای وادی کمال است. بدون معرفت، انسان در رنج غربت و تنهایی و سرگردانی خواهد بود؛ اما با بهره مندی از آن، آسمان زندگی خود را با نور الهی روشن خواهد یافت؛ هر لحظه زندگی را در آغوش پر مهر خداوند رحمان و رحیم سپری خواهد کرد و با حرکت به سوی کمال، نقش خود را در هستی به خوبی ایفا خواهد نمود.

این «معرفت» چشیدنی است؛ نه شنیدنی. بنابراین، باید برخاست و به دیار عرفان سفر کرد تا بتوان آن را چشید.

پشت دریاها شهر است

که در آن پنجره ها رو به تجلی باز است.

بام ها جای کبوترها بیست که به فواره هوش بشری می نگرند.

دست هر کودک ده ساله شهر شاخهی معرفتی ست.

مردم شهر به یک چینه چنان می نگرند

که به یک شعله به یک خواب لطیف.

خاک، موسیقی احساس تو را می شنود

و صدای پر مرغان اساطیر می آید در باد.

پشت دریا شهری است

که در آن، وسعت خورشید به اندازه چشمان سحر خیزان است.

«سهراب سپهری»

اگر «معرفت» را به معنی «شناخت» در نظر بگیریم، انواع مختلفی دارد. برای مثال، هر چیزی که با حواس پنجگانه خود در می یابیم، «شناخت حسی» است و هر چیزی که با تجزیه و تحلیل، استدلال و هر فرایند عقلی دیگری به دست می آوریم، «شناخت عقلی» خوانده می شود. اما نوع دیگری از شناخت نیز وجود دارد که بالاتر از شناخت عقلی است. در این مطلب به طور خاص، منظور از «معرفت» چنین شناختی است که انسان را به کشف باطن هستی و چرایی خلقت می رساند و وی را با معبود آشناتر و به او نزدیک تر می کند.

بنابراین، خود کسب «معرفت» هدف اصلی انسان نیست؛ اما وسیله ای است که او را به این هدف با ارزش می رساند. حال، اگر بخواهیم به دنبال «معرفت» باشیم و به دیگران هم از آن نصیبی برسانیم، به سراغ «عرفان» رفته ایم. زیرا می توان راهی را که برای دستیابی به معرفت طی می شود، «عرفان عملی» و نتایج قابل گزارش آن را «عرفان نظری» نامید.

با این حال، به طور کلی کسانی که در دیدگاه های مختلف، اهل عرفان نامیده می شوند، در یکی از این چهار گروه قرار دارند:

۱- **خودمحور خودمحور:** کسانی که هدف آن ها نزدیکی به خدا نبوده، همه توجهشان به منافع شخصی خویش است. این افراد با تکیه بر تلاش و توانایی خود سعی می کنند به آن هدف نزدیک شوند؛ مانند کسانی که برای رسیدن به آرامش خود از ابزارهای فردی مانند تمرکز، تخیل و ... استفاده می کنند.

۲- **خودمحور خدا محور:** کسانی که هدف اصلی آن ها در زندگی دستیابی به منافع شخصی از قبیل شادی و آرامش است (نه هدف نزدیکی به خدا)؛ اما برای رسیدن به این هدف، از خدا کمک می طلبند.

۳- **خدا محور خودمحور:** کسانی که هدفشان قرب و نزدیکی به خداوند است؛ اما در راه این هدف، متکی به تلاش و توانایی فردی هستند.

۴- **خدا محور خدا محور:** کسانی که هدف آن ها قرب و نزدیکی به خداوند است و نزدیکی به او را بدون کمک او ممکن نمی دانند. حال، منظور

اهمیت عرفان

البته لازم است که هر آگاهی الهام شده، از نظر الهی و یا شیطانی بودن مورد بررسی قرار بگیرد.

گوش بر الهام خدایی کنید

وزره ابلیس جدایی کنید

«ملک الشعرا بهار»

برای این منظور، علاوه بر ملاک های اولیه ای که عدم نقض سناریت، عدم نقض عدالت، عدم نقض اختیار و عدم نقض کمال در آگاهی الهی است، ضرورت دارد که آگاهی های دریافت شده، از نظر عدم تناقض با یکدیگر، با عقل و با تعالیم کتب آسمانی^۱ مورد بررسی قرار گیرد و همچنین حجت قلبی (اطمینان درونی) بر آن ها وجود داشته باشد. علاوه بر این، در عصر رویارویی اندیشه، هر کسی دریافت خود را در معرض ارزیابی و تحلیل دیگران نیز قرار می دهد تا از این طریق، زمینه رشد بشر مساعدتر و با جهل و ناآگاهی مقابله شود.

به غیر از الهاماتی که محتوای آن ها به صورت نظری مطرح و بررسی می شوند، دسته دیگری از دستاوردهای عرفانی نیز هستند که در عمل مورد تحقیق و تایید قرار می گیرند.

برای مثال، آثار کیفی عبادات قابل تجربه است و بر همین اساس امکان بررسی تحولات عرفانی مربوط به آن ها وجود دارد. بنابراین، صحت بخشی از گزارشات عرفانی در عمل به اثبات می رسد.

مهم ترین آگاهی و ادراکی که شامل حال بشر می شود، در پاسخ به این سؤال است که خداوند در قالب اصول و قواعد دینی چه پیامی برای او داشته است.

یکی از ثمرات این ادراک آن است که انگیزه عبادت و پیروی از فرامین

یافته های انسان از طریق تجربه، تفکر و تعقل، الهام و اشراق (روشن شدگی) حاصل می شود. او درباره پدیده های مختلف هستی تفکر می کند و در مورد آن ها به نتایجی می رسد که می تواند درست یا نادرست باشد. برای مثال، بخشی از یافته های انسان در این خصوص، فلسفه و نظرات فلسفی است که حداقل، تضاد برخی از آن ها نشان می دهد که همگی نمی تواند صحیح باشد.

از طرفی می توان گفت که پایه همه علوم، الهامات است. «الهام» همان جرقه ذهن انسان است که با تفکر یا تخیل به دست نمی آید و ناشی از اطلاعات قبلی او نیز نیست؛ اما وی را با دانسته ای جدید مواجه می کند. یعنی خصوصیت مشترک همه جرقه های ذهنی (دریافت آگاهی) که می تواند در کسری از ثانیه رخ دهد و انواع مختلفی دارد، این است که فرد در اثر رویارویی با هر کدام، به مطلبی پی می برد که قبل از آن، راجع به آن بی اطلاع و بی خبر بوده است.

یکی از مهم ترین زمینه های برخورداری از الهام، عرفان است. با توجه به این که عرفان مبتنی بر ارتباط با خداوند بوده، به طور قابل توجهی امکان دریافت آگاهی (الهام) را فراهم می کند و به بشر عشق و معرفت می بخشد، نه تنها با همه علوم رابطه ای عمیق دارد، بلکه نیاز انسان به برقراری ارتباط با پروردگار را پاسخ می دهد و به نحو اطمینان بخشی، رشد و تعالی او را به ارمغان می آورد.

عرفان نقش خود را در دو بخش عملی و نظری ایفا می کند. به طور خلاصه می توان گفت که عرفان عملی انسان را در معرض الهام و تحولات ناشی از ارتباط با خدا قرار می دهد و عرفان نظری محتوای الهام را تبیین می کند.

اهمیت عرفان ناشی از این است که بشر، همواره به الهامات مثبتی که با سیر و سلوک عرفانی به دست می آید، محتاج است و می تواند بر مبنای محتوای آن (آگاهی هایی که عرفان نظری را شکل می دهد) زندگی سالم و سرشار از عشق و معنویت را تجربه کند و در مسیر کمال گام بردارد.

۱. بسیاری از آگاهی ها فراتر از شناسایی عقل هستند؛ اما خود تطبیق آگاهی ها با یکدیگر (برای اطمینان از عدم تناقض آن ها با هم) به کمک عقل انجام می شود. همچنین، در صورتی که یک آگاهی با آگاهی های پذیرفته شده ای مانند آموزه های ادیان الهی (که به عنوان اصل پذیرفته شده اند) هماهنگی نداشته باشد، الهی و مثبت تلقی نمی شود.

عرفان عملی انسان را در معرض الهام و تحولات ناشی از ارتباط با خدا قرار می دهد و عرفان نظری محتوای الهام را تبیین می کند

دست می یابد و هم وحدت بین می شود. به این ترتیب، در تعامل با دیگران نیز به سوی وحدت با آن ها سوق می یابد. برای آشنایی بیشتر با نقش آگاهی های مورد نظر در حیات انسان، دانستن این مقدمه نیز لازم است که آگاهی های عرفانی مثبت و کمال بخش، چهار ویژگی کلی دارند که اولی و دومی خصوصیت مشترک همه آگاهی ها (آگاهی های مثبت و منفی) است و مشخصات سوم و چهارم فقط به آگاهی های مثبت اختصاص دارد:

۱- توصیف ناپذیری

۲- قابلیت انتقال به زندگی بعدی

۳- هماهنگی با یکدیگر (آگاهی های مثبت یکدیگر را نقض نمی کنند).

۴- مفید بودن در زندگی بعدی

ویژگی چهارم که در این جا ذکر شده است، اهمیت آگاهی های کمال آفرین را مطرح می کند. تنها توشه ای که بعد از این جهان مادی، در جهت کمال کارایی دارد، «دانش کمال» است. دانش کمال، اثر ماندگار آگاهی های مثبت بر وجود انسان است که پایه اطلاعات در زندگی بعد بوده، چیزی جز معرفت (گنجینه ادراکی) نیست.

به عبارت دیگر، هیچ یک از علوم که انسان فرا می گیرد و توانمندی ها و مهارت هایی که کسب می کند، در زندگی بعدی او کارایی نخواهد داشت. تفکرات و اندیشه بشری محدود به همین زندگی فعلی است و فقط چند صباحی مفید بوده، پس از آن به دست فراموشی سپرده می شود؛ در حالی که الهامات و اثرات و نتایج درونی آن ها تاریخ انقضاء ندارند و همواره در پیمودن مراحل کمال، مفید هستند.

بر همین اساس، لازم است که هر انسانی ضمن آشنایی با مشخصات الهامات مثبت (الهی) و منفی (شیطانی)، راه مناسبی برای ورود به دنیای عرفان پیدا کند و از الهامات و تجارب مثبت (که مربوط به کمال است) بهره مند شود.

دینی تصحیح و تقویت می شود. زیرا کسی که از این تعالیم پیروی کند، به این درک می رسد که هدف از عبادت در همه ادیان الهی، آشتی جزء با کل است. همه ادیان توحیدی به طور مستقیم و غیر مستقیم، انسان را به ارتباط با خدا (غایت کمال) دعوت و تشویق کرده اند. هدف از این ارتباط، «قرب الی الله» است.

در مسیر قرب و نزدیکی به «او» هر کسی می تواند از دیگری سبقت بگیرد. این مسیر پایانی ندارد (حدی نمی پذیرد) و تعداد افرادی که می توانند در آن گام بگذارند، نامحدود است.

ظاهر دستورات دینی زبانی ساده دارد که انسان باید اعماق آن را کشف کند. یکی از رموز توصیه ادیان به عبادت این است که اگر انسان در ارتباط با «او» قرار بگیرد، به عنوان جزئی از کل (عالم تک قطبی) که با آن کل در آشتی قرار می گیرد، در معرض آگاهی خواهد بود:

چهار دانند جزء راه کل خود را

مگر هم کل فرستد رهنمونم

بکش ای عشق کلی جزء خود را

که این جا در کشاکش ها زبونم

«مولانا»

بنابراین، اولاً عبادت و عرفان رابطه تنگاتنگی با یکدیگر دارند و ثانیاً سرمنشأ همه آگاهی های کمال آفرین، همان کل هوشمند است. یعنی راه برخورداری از این آگاهی ها، ارتباط جزء با کل است.

این ارتباط، انسان را از کشاکش ها (تضادها) به وحدت و معرفت می رساند و نجات می بخشد. به همین دلیل، می توان عرفان را حرکت از کثرت (کثرت طلبی و کثرت بینی) به سوی وحدت (وحدت خواهی و وحدت بینی) تعریف کرد. کسی که در مسیر عرفان حرکت می کند، به دنبال تحول ناشی از ادراکات و آگاهی های عرفانی، هم به وحدت درونی

عرفان و شریعت

شده اند، مقید به آداب و مراسم ظاهری و ویژه ای بوده اند که باعث شده است تلقی اغلب مردم از عرفان فقط همان رفتارهای خاص باشد. در واقع، همان گونه که در سراسر کره خاکی مذاهب گوناگونی وجود دارد، عرفان نیز در نقاط مختلف (با توجه به روش های گوناگون باطن گرایی) به صورت طریقه های متنوعی قابل شناسایی است.

در اغلب موارد، سلیقه های مختلف در انجام آداب و رسوم طریقتی باعث می شود که سیر و سلوک عرفانی و تحولات باطنی در پوشش این آداب پنهان بماند و تلقی نادرستی از عرفان به جا بگذارد. در نتیجه، عده ای توجه و تمایل به عرفان را غیر ضروری و یا حتی کج روی محسوب می کنند.

۳- توجه به معرفت و کیفیت، عده ای را که خواهان عقب ماندگی جوامع بشری هستند، دچار نگرانی می کند. سلطه جویی این عده موجب می شود که در صدد حذف عرفان از دین بر آیند تا با جدا کردن روح دین از آن، به استعمار فرهنگی بپردازند و به دنبال آن، به مقاصد خود دست یابند.

کسانی که قصد جدا کردن عرفان از شریعت را دارند، از روش های مختلفی استفاده می کنند که یکی از آن ها معرفی نادرست است. به این ترتیب، گاهی دیدگاه های عرفانی در اثر تفسیر غلط اشتباه جلوه داده می شود. برای مثال، برخی می گویند که عارف همه اشیاء را خدا می پندارد؛ در حالی که او آن ها را عکس و سایه ای از حقیقت مطلق می داند:

عکس روی تو چو در آینه جام افتاد

عارف از خنده می در طمع خام افتاد

حسن روی تو به یک جلوه که در آینه کرد

این همه نقش در آینه او هام افتاد

...

این همه عکس می و نقش نگارین که نمود

یک فروغ رخ ساقی ست که در جام افتاد

«حافظ»

او فقط حقیقت یگانه خداوند را حقیقت مطلق معرفی می کند و هر چیز دیگر غیر از «او» را در نسبت با «او»، مجازی و غیر حقیقی به حساب می آورد؛ اما گمراهی و برداشت نادرست از این حقیقت و حقایق دیگری که وی درک کرده است، موجب برخورد های جاهلانه و ناشایست شده، در طول تاریخ، ضربه های مهلکی به گسترش عرفان حقیقی و ناب و برخورداری شایسته از شریعت وارد کرده است.

از سوی دیگر، با این که برخورد های جاهلانه (عامدانه یا غیر عامدانه) با عرفان و گسترش آن، قدمت دیرینه ای دارد و بر قوت خود باقی است، امروزه احساس می شود که میل درونی بسیاری از مردم دنیا نسبت به عرفان رو به افزایش است و اگر به این گرایش پاسخ مناسبی داده نشود، بیش از پیش، زمینه القائات فرهنگی غلط فراهم می شود.

الف) جدایی ناپذیری عرفان از شریعت

سیر انسان در مسیر کمال دو بعد دارد که از یکدیگر جدا شدنی نیستند. این دو بعد عبارتند از:

۱- **شریعت: اصول رهروی**

۲- **عرفان: کیفیت رهروی (ارتقای کیفی یا پیروی از اصول رهروی)**

به عبارت دیگر، شریعت و عرفان برای انسان، به منزله دو بال برای یک پرنده هستند. هیچ پرنده ای با یک بال قادر به پرواز نبوده، نمی تواند به جایی برسد. انسان نیز بدون هریک از شریعت و عرفان، دچار سرگردانی می شود. یکی از علل ناکامی از دین همین است که به شناخت کیفی آن بی توجهی و یا کم توجهی شده است. در واقع دلیل این ناکامی، انتظار پرواز پرنده ای با یک بال است که قابل تحقق نیست.

به زبان ساده می توان گفت که ارزش اعمال و افکار را کیفیت آن ها تعیین می کند. به همین دلیل امکان جدا کردن عرفان از شریعت وجود ندارد. عرفان و شریعت در کنار هم دین نامیده می شوند؛ در حالی که به تصور عامه، دین فقط شریعت (حفظ و رعایت ظاهری احکام و دستورات دینی) است.

تا به امروز، عده ای در اثر کمیت طلبی، ارتقای کیفی (عرفان) را نادیده گرفته اند و یا حتی با آن مخالفت کرده اند؛ اما هنر آن است که در عمل بتوان بین عرفان و شریعت آشتی برقرار کرد. با داشتن چنین بینشی، لازم است که ببینیم آیا در زندگی ما رشد و تعالی کیفی وجود دارد یا خیر. اگر امروز و دیروز ما از نظر کیفی یکسان باشد، به طور قطع، در معرفت و انگیزه ما اشکالی وجود دارد.

بسیاری از مردم تصور می کنند که هدف دین، وادار کردن انسان به پرستش خداوند است. آن ها از این حقیقت غافلند که هدف ادیان، نشان دادن مسیر و جهت حرکت بشر به منظور نزدیکی به «او» است. در واقع، خداوند نیازی به پرستش ندارد و پرستش، نیاز درونی انسان و سبب کمال و رشد کیفی او است و نقش ادیان، ترغیب انسان به ارتباط با مبدء است تا از این طریق، همواره بتواند سطح فهم و کیفیت حیات خود را بالا برد و به «او» نزدیک شود. ادیان آسمانی، راه های عملی اتصال به آن مبدء را نیز معرفی می کنند. اگر به این نکته توجه شود، لزوم عرفان در کنار شریعت معلوم می شود.

اما همواره در طول تاریخ عده ای سعی کرده اند که عرفان را جدای از شریعت و شریعت را بی نیاز از آن معرفی کنند که دلایل آن به اختصار عبارتند از:

۱- برخورداری از عرفان، منوط به الهام و اشراق و ادراک قلبی و وجودی (نهادینه شدن معرفت و آگاهی) است و به عبارتی، افزودن کیفیت عمل، مستلزم درک اسرار عمل است. برای چنین ارتقایی نیاز به اتصال و ارتباط با خداوند است.

کسانی که از چنین تجربه ای برخوردار نیستند، خواسته یا ناخواسته صورت مسئله را پاک می کنند. آن ها رسیدن به ادراکات عرفانی را دشوار و دیرپا و معرفتی می کنند و گاهی لزوم آن را منکر می شوند.

۲- گاهی افراد و یا گروه هایی که در طول تاریخ، به اهل عرفان مشهور

ماز دوست غیر از دوست مقصدی نمی خواهیم حور و جنت ای زاهد بر تو باد از زانی

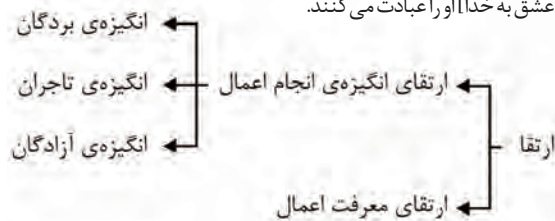
معرفت در آن عبادت است. این درک و معرفت مربوط به همه‌ی اجزای عبادت (اندیشه، کلام و حرکات) است و مراتب بی شماری دارد. از نظر انگیزه نیز، طیف وسیعی از انواع عبادت وجود دارد. عبادت می تواند به منظور رفع تکلیف و انجام وظیفه و یا از روی عادت یا اجبار انجام شود. در هیچ یک از این موارد، انگیزه‌ی مناسبی برای به جا آوردن عبادت وجود ندارد.

گاهی نیز انگیزه‌ی عبادت، ترس از خدا، مرگ، قبر، جهنم و غضب الهی یا طمع مزد مانند طمع بهشت و نعمات بهشتی، به جریان افتادن امور دلخواه و حل مشکلات، سلامت خود و وابستگان و... است که نشان می دهد عبادت، خالی از بُعد عرفانی است و در آن ارتقای کیفی مشاهده نمی شود.

در مقابل، عده‌ای با عشق و اشتیاق به سراغ عبادت می روند و هر بار با معرفت و کیفیت بهتری آن را به پا می دارند. به طور قطع عبادتی که این افراد انجام می دهند، عبادتی زنده است که بُعد کیفی آن رو به رشد است.

در متون دینی سه نوع عبادت بر اساس انگیزه‌ی آن معرفی شده است:

- ۱- **عبادت بردگان** که از روی ترس خدا را عبادت می کنند.
- ۲- **عبادت تاجران** که به طمع [مزد و پاداش دنیوی و اخروی] به دنبال عبادت هستند.
- ۳- **عبادت آزادگان** که از روی شکر [حاصل از شوق فراگیر وجودی و عشق به خدا] او را عبادت می کنند.



از طرفی، ارتقا در انگیزه‌ی عبادت وقتی معنا پیدا می کند که در آن هیچ انتظار و تمنایی غیر از تمنای خود خداوند وجود نداشته باشد فقط عشق به خدا عامل برپا داشتن اعمال عبادی باشد. رسیدن به این مقام (مقام بی تمنایی) ویژگی دنیای عرفان است.

عمر زاهد به سر آمد به تمنای بهشت

نشد آگاه که در ترک تمناست بهشت

«صائب تبریزی»

در مقام بی تمنایی شور عشق حکمفرما است و تنها طلبی که سراسر وجود را فرامی گیرد، طلب خداوند است:

ماز دوست غیر از دوست مقصدی نمی خواهیم

حور و جنت ای زاهد بر تو باد از زانی

«شیخ بهایی»

رمز تعالی در حفظ ظاهر و باطن دین است و تنها در این صورت است که حق دین داری ادا می شود و دیگر شاهد قضاوت نادرست و سردرگمی کسانی نخواهیم بود که به همه ابعاد دین نیاز دارند؛ اما معرفی ناقص آن (فقط با بعد شریعت) آن ها را دچار روزمره گی یا واژدگی و تقویت روحیه دین گریزی کرده است.

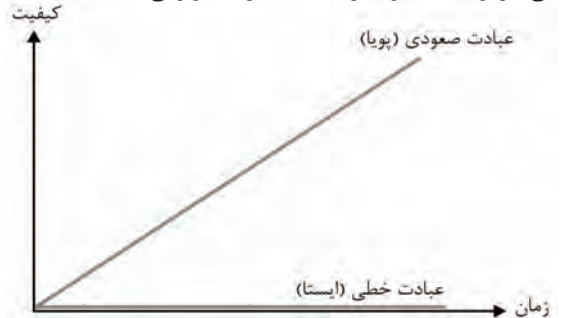
ب) عرفان و عبادت

با توجه به تعریف شریعت و عرفان، انسان بدون شریعت، سرگشته و بی هدف خواهد بود و بدون وجود عرفان اعمالی بی کیفیت خواهد داشت. در صورتی که انسان فقط به ظاهر اعمال عبادی اهمیت بدهد، آن اعمال چنان خشک و بی روح می شود که پس از مدتی برای او تکراری و کسل کننده خواهد شد. حتی ممکن است که بی نصیب بودن آن اعمال از کیفیت مطلوب، پس از مدتی موجب افسردگی شود؛ در حالی که لازم است انجام اعمال عبادی و فرایض دینی، انسان را به وجد، شوق و شادی روحانی و آرامش عمیق و الهی برساند.

عبادت، در صورتی سرشار از شور و شوق خواهد بود، که همواره از نظر کیفیت در حال ارتقا باشد. در صورتی که عبادت فاقد کیفیت باشد و یا از کیفیت ثابتی برخوردار باشد، **عبادت خطی (عبادت ایستا)** است و اگر کیفیت رو به رشدی داشته باشد، **عبادت صعودی (عبادت پویا)** به شمار می رود.



بنابراین، در نموداری که محور افقی آن گذر زمان را نشان می دهد و محور عمودی آن کیفیت عبادت را مشخص می کند، عبادت خطی بر محور افقی قرار می گیرد و عبادت صعودی ارتقای کیفیت را به تصویر می کشد.



(شکل ۱-۱)

ارتقا در هر عبادتی وابسته به داشتن انگیزه‌ی متعالی و ارتقای درک و

به همین دلیل گفته می‌شود:

جز سر کوی توای دوست ندارم جایی

در سرم نیست به جز خاک درت سودایی

«امام خمینی (ره)»

از طرف دیگر، خود عبادت موجب افزایش عشق است. خداوند از عبادت بندگان خویش بی‌نیاز است؛ اما عده‌ای تصور می‌کنند باید او را عبادت کنند تا از آن عبادت راضی و خشنود شود و آن‌ها را از غضب خود مصون نگاه دارد. این در حالی است که عبادت با کیفیت، باعث ارتقای درک و معرفت و عشق و اشتیاق بنده می‌شود. رضایت خداوند در هدایت و رشد بندگان او است و با قرب و نزدیکی آن‌ها به او حاصل می‌شود و غضب خداوند، همان ناکامی انسان از نتایج عبادت با کیفیت (دور بودن از او و نابسامانی‌های درونی) است. عبادت، ابعاد مختلف وجود انسان را سامان می‌دهد و اجتناب از آن به نحو قانونمندی او را دچار اختلالات درونی (اضطراب، افسردگی و ...) می‌کند و موجب بی‌بهره ماندن از آثار و نتایج معرفتی عبادت می‌شود. همه‌ی قوانینی که انسان را به زیان ناشی از این بی‌توجهی می‌رساند، مانند قوانین دیگر هستی قوانینی الهی است که از طریق هوشمندی حاکم بر جهان هستی وضع شده است و به همین دلیل، بی‌نصیب ماندن از نتایج مثبت عبادت و دچار شدن به نتایج منفی کوتاهی در آن، غضب الهی محسوب می‌شود. از آن جا که عبادت، شیوه‌ی رهروی و نزدیکی به خداوند است و او کمال مطلق است، نزدیک شدن به کمال، باز تقای کیفی به دست می‌آید و نمی‌تواند خطی و ثابت باشد. به همین دلیل، اگر عبادت امروز با عبادت دیروز یکسان باشد، از نوع عبادت ایستا (خطی) خواهد بود و رشد و شکوفایی در بر نخواهد داشت. پس، در صورتی عبادت، نقش خود را در نزدیک کردن بنده به خداوند ایفا می‌کند که صعودی و پویا باشد.

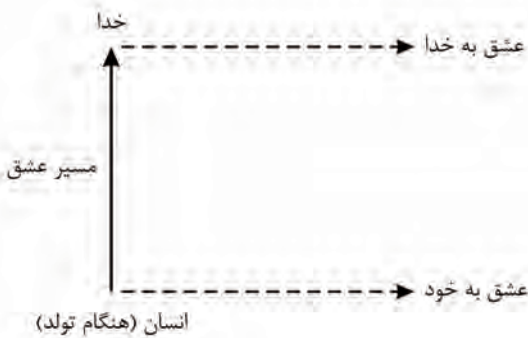
ج) نگاه عرفانی به خدا، عشق و اعمال دینی

مسیری که انسان در زندگی خود به سمت خدا طی می‌کند، مسیر عشق است و در همه‌ی طول این مسیر با عشق سر و کار دارد.



در آغاز آفرینش آدم، خداوند خلقت او را به خود تبریک گفت؛ ملائک به

او سجده کردند و معلوم شد که همه هستی به خاطر او به وجود آمده است. از همین مرحله، آدمی عاشق خویش شد و به همین دلیل هر انسانی هنگام تولد در این جهان، خودشیفتگی را در نرم افزار نهاد (غریزه) خود به همراه دارد. به دلیل این ویژگی غریزی، هر فردی از بدو تولد، به طور کامل به خود عشق می‌ورزد و حتی توجه و علاقه‌ی او به مادر خود یا افراد دیگر برای رفع نیازهای شخصی و ناشی از خودشیفتگی است. اما بر اساس نقشه‌ای که برای کمال انسان طراحی شده است، این قابلیت وجود دارد که بتواند در خلال زندگی زمینی، از عشق به خود دل بریده، با تمام وجود به عشق خدا برسد.



یکی از نشانه‌های تعالی همین است که انسان از «خودشیفتگی» نجات یابد و به عشق خدا برسد. از سوی دیگر، فهم و درک انسان از کمال در گرو همین عشق است و به همین دلیل، در سخن عرفا به اهمیت آن تأکید می‌شود.

عاشق شوارنه روزی کار جهان سر آید

ناخوانده نقش مقصود از کارگاه هستی

«حافظ»

با وجود خودشیفتگی، نمی‌توان به عشق الهی رسید و برای رسیدن به این عشق، لازم است که خانه‌ی دل از عشق به خود خالی شود:

برو تو خانه‌ی دل را فرو روبرو

مهبیا کن مقام و جای محبوب

چو تو بیرون روی او اندر آید

به تویی تو جمال خود نماید

«محمود شبستری»

به طور کلی، وقتی موضوع عشق الهی مطرح می‌شود، باید به دو اصل توجه داشته باشیم. این دو اصل عبارتند از:

اصل ۱: یک قلب، فقط جای یک عشق است.

اصل ۲: انسان نمی‌تواند به خودی خود، عاشق خدا شود.

اصل اول گوشرد می‌کند که با وجود خودشیفتگی نمی‌توان عشق دیگری

درست از وقتی که فرد، عاشق تجلیات الهی می شود، درکی از عشق خدا نصیب وی می شود و با درک این که معشوق خداوند است، عشق به خدا را تجربه می کند

این عطف توجه به دیگری، خانه‌ی دل او از خودش خالی می شود. تنها در این صورت است که مرحله‌ی چهارم تحقق می یابد. در مرحله‌ی چهارم انسان به درک عشق الهی نائل می شود. خداوند، عاشق همه‌ی تجلیات خویش است؛ اما حتی درک نسبی این عشق برای هر کسی وجود ندارد. درست از وقتی که فرد، عاشق تجلیات الهی می شود، درکی از عشق خدا نصیب وی می شود و با درک این که معشوق خداوند است، عشق به خدا را تجربه می کند. تجربه‌ی بشر نشان می دهد که عشق به تجلیات الهی از حد عشق به طبیعت یا یکی از اجزای آن تا عشق به انسان‌های متعالی (مانند عشق مولانا به شمس) امکان پذیر است. در همه‌ی این موارد، عشق به دیگری باعث رهایی از عشق به خود و در نتیجه، تجلی عشق خداوند می شود.

عاشقی کردم و شدم معشوق

گر چه بودم چنین، چنانم ساخت
«شاه نعمت‌الله ولی»



(شکل ۴-۱)

به بیان دیگر، «عشق زمینی» عاملی است که به واسطه‌ی آن، خانه‌ی دل از خودشیفتگی خالی می شود تا امکان تابش عشق خدا در آن فراهم شود. اما ممکن است سؤال شود که چرا با این که بسیاری از انسان‌ها عشق زمینی را تجربه می کنند، در وجود تعداد کمی از آن‌ها اثری از عشق خدا به وجود می آید. در جواب این پرسش باید گفت که عشق زمینی نیز می تواند عقلانی (عشق بر پله‌ی عقل) یا عشقانی (عشق بر پله‌ی عشق) باشد. فقط عشق بر پله‌ی عشق است که انسان را به عشق الهی می رساند. در این عشق، منفعت طلبی و خودخواهی وجود ندارد و معشوق به دلیل خودخواهی عاشق، به اسارت او کشیده نمی شود.

۱. برای آشنایی با پله‌ی عقل و پله‌ی عشق به مبحث «تعریف حرکت عرفانی» مراجعه شود.

را تجربه کرد.

اصل دوم نیز برگرفته از این حقیقت است که هیچ کس امکان درک و شناخت ذات خداوند را ندارد و بدون داشتن معرفت به چیزی یا کسی نمی توان عاشق آن شد. به همین دلیل، عشق به او، بدون گذر از مرحله‌ای که توضیح داده خواهد شد و بدون عنایت خود او تحقق پیدا نمی کند.

تخیل و تصور ذهن انسان از خداوند معرفت ذات مقدس او نیست و نمی تواند عامل عشق به او شود:

این تخیل و بین تصور لعبت است

تا توفلی پس بدانند حاجت است

«مولانا»

و

آنچه اندیشی پذیرای فناست

آنکه در اندیشه ناید آن خداست

«مولانا»

عشق به خداوند در اثر جذبه‌ای به دست می آید که ناشی از عشق او به بنده‌ی خویش است. بنابراین، هر یک از عرفایی که از عشق به خدا دم می زنند، به این درک رسیده‌اند که خدا عاشق بندگان خویش است و ما بندگان، معشوق او هستیم.

آن‌ها به طور نسبی لذت معشوق بودن خود را چشیده‌اند و در حدی که به معشوق بودن خود برای خدا واقف شده‌اند، عاشق او نیز هستند و از این رهگذر بهره‌ای از معرفت خدا میابند (که البته آن هم معرفت به ذات مقدس او نیست).

تورا چنان که تویی هر نظر کجا بیند

بقدر دانش خود هر کسی کند ادراک

«حافظ»

و

فهم او در خور هر هوش نیست

حلقه‌ی او سخره‌ی هر گوش نیست

«مولانا»

ما فقط می توانیم تا حد شناخت و درک «تجلیات خداوند» به او نزدیک شویم. بنابراین، فقط می توانیم عاشق «تجلیات» او، یعنی «مظاهر خداوند در جهان هستی» شویم. پس، در اولین تحول مسیر عشق، انسان فقط می تواند عاشق تجلیات الهی شود.

در همه‌ی مراحل تجربه‌ی عشق، قلب انسان فقط یک عشق را در خود می پذیرد. مرحله‌ی اول، عشق به خویش (خودشیفتگی) است.

در مرحله‌ی دوم، نوسانی میان عشق به خود و دیگری رخ می دهد و در مرحله‌ی سوم انسان دل خود را به عشق کسی جز خود اختصاص می دهد و با

از مردمک دیده دیدن خود را دیدن همه کس را و ندیدن خود را

هیچ گاه خود را نمی بیند:

از مردمک دیده نباید آموخت

دیدن همه کس را و ندیدن خود را

«خواجه عبدالله انصاری»

اما عشقی که در دنیای وارونه تجربه می شود، «عشق عقلانی» و سودجویانه است. عقل همیشه چیزی را پیشنهاد می کند که از آن منفعتی ببرد. در تجربه ی این عشق، فرد عاشق، بر اساس منفعت طلبی عقل، معشوق را به اسارت خود می کشد تا از وجود او برای خود سودی ببرد.

جملاتی از این قبیل که «اگر او نباشد، من می میرم»، نشان می دهد که موضوع دارای اهمیت، زنده ماندن عاشق و یا به عبارتی تأمین نظر او است؛ نه وجود معشوق.

به همین دلیل، وقتی در دنیای وارونه دو نفر عاشق یکدیگر می شوند، همواره هر کدام دیگری را زیر نظر و کنترل خود دارد تا مطمئن شود که رقیبی جایگزین او نمی شود. بنابراین، اگر هر یک از طرفین توجهی به شخص دیگری نشان دهد، عشق میان آن ها از درجه ی اعتبار ساقط می شود.

از این رو، عشق در دنیای وارونه به غم و غصه، بدبینی و افسردگی ختم می شود و عاشق از حسادت رنج می برد و از فکر رقیب (که می خواهد منفعت او را سلب کند) آرامش ندارد.

همان طور که اشاره شد، عشق در دنیای وارونه به طور کامل محصول عقل است. از دوران طفولیت، والدین، محیط و نظام آموزش و پرورش، نقش برنامه ریزی نرم افزار ناخودآگاهی را به عهده دارند. در بسیاری از جوامع، این نرم افزار فقط بر محور عقل برنامه ریزی می شود. برای مثال، در جامعه ای که کودک با جمله ی تذکری «عاقل باش» و جمله ی تشویقی «آفرین! عاقل شده ای»، زیاد مواجه می شود و تعالیم و رفتارهای مختلف، خواسته یا ناخواسته، به طور عمده بر عقل تأکید می کند، در ضمیر ناخودآگاه او جایی برای تجربه های فوق عقلانی نمی ماند و این اشکال در بزرگسالی آشکار می شود.

به دنبال این نوع برنامه ریزی یک جانبه در «ناخودآگاه»، وقتی فرد می خواهد به حریم عشق وارد شود، این نرم افزار اجازه ی عبور اطلاعات این حریم را نمی دهد و «فعل» ایجاد می کند. یعنی به محض این که اطلاعاتی می رسد که با عقل قابل پردازش نیست، توسط نرم افزار ناخودآگاهی که به آن تجهیز شده است، سانسور می شود.

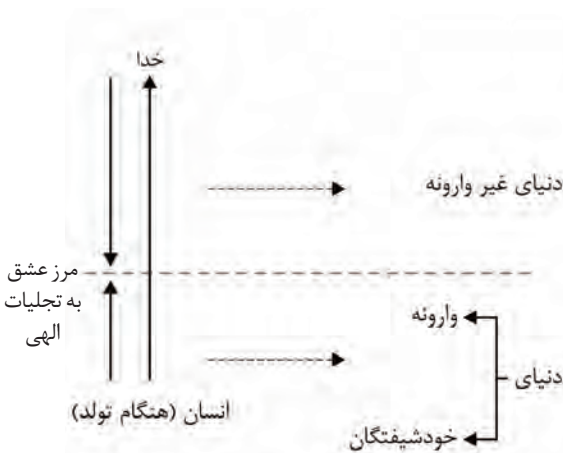
به همین دلیل، بینش فرد فقط بر مبنای عقل شکل می گیرد و حتی وقتی که «عشق» را تجربه می کند، این تجربه باز هم عقلانی است. یعنی، نه تنها از تجربیات عرفانی (که محصول پله ی عشق است) بی نصیب می ماند؛ بلکه آن چه در وادی «عشق زمینی» تجربه می کند نیز، بر اساس پیشنهاد عقل است؛ نه بر مبنای عشق.

بنابراین، تجربه ی عشق حقیقی بسیار محدود و انگشت شمار است و بیشتر

به بیان دیگر، در مرحله ی خودشیفتگی نیز، عشق زمینی وجود دارد؛ اما این عشق، عشق عقلانی و سودجویانه است. آن عشق زمینی که انسان را از خودشیفتگی می راند، عشق بر پله ی عشق است که منجر به عشق الهی می شود.

البته تنها عشق نیست که در دو وضعیت خودشیفتگی و غیر خودشیفتگی تفاوت دارد.

برای شناسایی بینش های فردی در این دو وضعیت، می توان دنیای خودشیفتگی انسان را «دنیای وارونه» و دنیای غیر خودشیفتگی او را «دنیای غیر وارونه» نامید و بعضی از موضوعاتی را که در هر کدام از این دو دنیا معنای متفاوتی می یابند، مورد بررسی قرار داد.



(شکل ۵-۱)

در دنیای غیر وارونه (که دنیای درک عشق الهی و دنیای عرفان است) نسبت به هر یک از این موضوعات، نگرشی متعالی وجود دارد. به همین مناسبت، نگاه عرفانی به «خدا»، «دین»، «دعا»، «تذکر» و «صدقه» (به عنوان نمونه هایی از موضوعات مطرح در دین) در کنار موضوعاتی همچون «عشق»، «واقعیت و حقیقت زندگی» و «تلاش و تسلیم» مورد توجه قرار گرفته، با نگاه غیر عرفانی (نگاه رایج در دنیای وارونه) مقایسه می شود.^۲

عشق

عشق در دنیای غیر وارونه آزادی بخش است و عاشق در مقامی است که دیگر خود را نمی بیند تا معشوق را برای خود بخواهد. به عبارت دیگر، در دنیای غیر وارونه همواره نگاه مهرآمیز فرد، متوجه دیگران است و مانند مردمک چشم،

۲. با توجه به این که نوع نگرش به عشق، در چگونگی دیدگاه های دیگر نقش دارد، ابتدا مفهوم عشق مورد بررسی قرار می گیرد.

ورود به دنیای عرفان و چشیدن می آگاهی، انسان را عاشق می کند و در این حالت، او دین را به عنوان دینی که خدای آن خدای وسیله است کنار می گذارد و آن را به عنوان دین خداجویانه دنبال می کند

خدا

خداشناسی در دنیای وارونه و غیر وارونه بسیار متفاوت است. در دنیای وارونه، خداوند وسیله‌ای برای دستیابی به مقاصد و خواسته‌های انسان است. بنابراین او خدا را برای هموار کردن مسیر زندگی زمینی خود می خواهد و هر جا احساس ناتوانی کند، رو به سوی او می کند تا ضعف خود برای رسیدن به اهدافش را جبران کند. به طور خلاصه می توان گفت که در دنیای وارونه، خدا فقط برای رفع حاجت‌های مادی و خواسته‌های زمینی (حفظ منافع فردی) خوانده می شود؛ نه برای کمال و قرب الهی.^۳

اما در دنیای غیر وارونه، خدا نقش یک وسیله را ندارد و به دلیل وسیله‌ساز بودن نیست که مورد توجه قرار می گیرد. در این دنیا، خود خدا مطلوب انسان است و نزدیکی به او (حرکت در مسیر کمال) هدف محسوب می شود.

محب صادق از جانان به جز جانان نمی خواهد

که حیفاست از خدا چیزی تمنا جز خدا کردن
«فروغی بسطامی»

دین

در دنیای وارونه، خداوند برای رسیدن به مقاصد فردی مورد پرستش واقع می شود. بنابراین، این مقاصد هستند که مورد پرستش قرار می گیرند؛ نه خود خدا. با این نوع پرستش، فرد بدون این که خود واقف باشد، در اصل خود پرستی می کند. به همین دلیل کسانی که در دنیای غیر وارونه از رابطه‌ی عاشقانه با خداوند سرمست هستند، با اشاره به پرستش مستانه‌ی خود، دیگران را از آن طاعت (که شرک آمیز و بت پرستانه است) بر حذر می دارند.

گریار منبید ترک طاعات کنید

غم‌های مرا به می مکافات کنید

چون در گذرم خاک مرا گل سازید

در رخنه‌ی دیوار خرابات کنید

«خیام»

پیام دیگری که در همین راستا برای هر عابد و زاهدی وجود دارد این است که ورود به دنیای عرفان و چشیدن می آگاهی، انسان را عاشق می کند و در این حالت، او دین را به عنوان دینی که خدای آن خدای وسیله است کنار می گذارد و آن را به عنوان دین خداجویانه دنبال می کند.

زاهد از ما به سلامت بگذر کاین می لعل^۴

دل و دین می برد از دست بدان سان که مپرس

«حافظ»

در داستان‌ها می توان آن را یافت. در این داستان‌ها، اسطوره‌هایی مانند «لیلی و مجنون»، «خسرو و شیرین» و... برای بیان ویژگی‌های عشق بر پله‌ی عشق (که بسیار کمیاب است) معرفی می شوند تا گمان نشود که هر عشقی عشق حقیقی است.

بسیاری از کسانی که مدعی عشق هستند، فقط به ظاهر معشوق خود نظر دارند و عشق آن‌ها عشق بر پله‌ی عقل است؛ نه عشق بر پله‌ی عشق.

آن چه معشوق است صورت نیست آن

خواه عشق این جهان خواه آن جهان

آن چه بر صورت تو عاشق گشته‌ای

چون برون شد پس چرایش هشته‌ای

صورتش بر جاست این زشتی ز چیست

عاشقا و احو که معشوق تو کیست

«مولانا»

از طرف دیگر، دامنه‌ی عشق بسیار گسترده‌تر از عشق به یک هم‌نوع است و این چیزی است که در طول تاریخ، بشر به ندرت به آن دست یافته است. خصوصیت کسانی که توانسته‌اند عشق حقیقی به تجلیات الهی را تجربه کنند، این است که نه تنها مجذوب زیبایی‌هایی مانند زیبایی طبیعت هستند، حتی به هر چیزی که ناچیز و نا زیبا به نظر می رسد، نگاه عمیق و زیبایی‌داند دارند و به رمز و راز آن پی می برند. در واقع، آن‌ها به حقیقت و ماورای وجود هر چیزی نگاه می کنند؛ در حالی که انسان‌های دیگر یا به ظاهر هر چیزی می نگرند و یا سعی دارند که تنها با تجزیه و تحلیل و موشکافی‌های عقلانی آن را بشناسند و درباره‌ی آن قضاوت کنند.

بنابراین، در دنیای غیر وارونه، هر انسان عاشقی می داند که تنها با فراتر رفتن از دانایی و گذشتن از عشق عقلانی، یعنی فقط با عشق عشقانی (حقیقی) می توان به سر هستی و شگفت‌انگیزی آن دست یافت.

کار ما نیست شناسایی راز گل سرخ

کار ما شاید این است

که در افسون گل سرخ شناور باشیم

پشت دانایی اردو بز نیم

دست در جذبه‌ی یک برگ بشویم و سر خوان برویم

...

کار ما شاید این است

که میان گل نیلوفر و قرن

پی آواز حقیقت بدویم

«سهراب سپهری»

۳. در دنیای وارونه وقتی افراد به یاد خدا می افتند و به او توجه می کنند که حاجتی دارند و خودشان قادر به رفع آن نیستند.

۴. منظور از می لعل، آگاهی ناب است.

در دنیای غیر وارونه، انسان خدارا برای رفع نیازها و رسیدن به منافع و مصالح خود نمی خواهد، بلکه او را فقط به اشتیاق خود او می خواند و همواره او را طلب می کند

به عبارت دیگر، دین از منظر دنیای وارونه، اصول و قوانین داد و ستد و بده و بستان با خداوند است که انسان برای حفظ منافع خود آن را دنبال می کند. با داشتن چنین دینی، ذهن فرد همواره به دنبال حداکثر بهره برداری منفعت طلبانه و ایمنی از عقوبت، در دنیا و آخرت است و به دین به عنوان وسیله ای برای رسیدن به غایت کمال (خدا) نگاه نمی کند. در حالی که در دنیای غیر وارونه گفته می شود:

ما ز دوست غیر از دوست مقصدی نمی خواهیم

حور و جنت ای زاهد بر تو بدار زانی

«شیخ بهایی»

سخن عارف در این باره این است که:

فرور قسم به دریایی که نه پای و نه سر دارد

ولی هر قطره ای از وی به صد دریا اثر دارد

ز عقل و جان و دین و دل به کلی بی خبر گردد

کسی کز سر این دریا سر مویی خبر دارد

«عطار»

دعا

اولین و مهم ترین سؤال در طول تاریخ زندگی بشر این بوده است که «من کیستم؟». به دنبال این پرسش، انسان در پی یافتن خالق برآمد که تغییرات و تحولات طبیعت را ناشی از وجود او می دانست. پس خواهان برقراری ارتباط با او شد تا با دعا، قربانی و... از خدادادهای غیر مترقبه مانند زلزله که آن را ناشی از غضب او می دانست، در امان بماند.

از همان زمان دعا همواره پلی میان انسان و خالق بوده است تا در ارتباط با انواع کمبودها و ناملایمات خود را جبران کند و برای غلبه بر ترس و نگرانی و رفع نقاط ضعف خود چاره ای بیابد.

اما علاوه بر این، انسان از ابتدا با مجهولاتی مواجه بوده است که اشتیاق وافر برای کشف جواب آن ها وی را در معرض الهامات قرار داده است و الهامات میل به کمال را در او برانگیخته است. بنابراین، میل به کمال نیز یکی از انواع خواسته های انسان است که عده ای را به سوی دعا سوق می دهد.

یکی از حقایقی که بشر در طول تاریخ ادیان از پیام های آسمانی دریافت، وجود آخرت بود که باعث شد دریافت پاداش اخروی نیز انگیزه های برای دعا شود. امروزه، در بین انواع خواسته های انسان، نیازهای زمینی عاملی است که او را به یاد خدا می اندازد؛ اما اغلب، هرگاه این نیازها برطرف شود، به وی احساس بی نیازی یا احساس قدرت دست می دهد و خدارا فراموش می کند.

خواسته هایی مانند رسیدن به پاداش اخروی نیز با این که باعث می شود فرد

به طور مستمر خدا را بخواند، به خودی خود او را به کمال و تعالی نمی رساند.^۵ در دنیای غیر وارونه، انسان خدا را برای رفع نیازها و رسیدن به منافع و مصالح خود نمی خواهد، بلکه او را فقط به اشتیاق خود او می خواند و همواره او را طلب می کند.

فراق و وصل چه باشد رضای دوست طلب

که حیف باشد از او غیر از او تمنایی

«حافظ»

نزد عارف، که دنیای او دنیای غیر وارونه است، دعا رنگ و بوی خاصی دارد و همه ی توجه وی به خدا و عشق او را نشان می دهد.

از در خویش خدایا به بهشتم نفرست

که سر کوی تو از کون و مکان ما را بس

«حافظ»

به بیان روشن تر، در دنیای عرفان حرف دل این است که:

یارب ز تو آن چه من گدایم خواهم

افزون ز هزار پادشاهی خواهم

هر کس ز در تو حاجتی می خواهد

من آمده ام از تو، تو را می خواهم

«حسن غزنوی»

و گفته می شود:

دانی که چه ها چه ها می خواهم

وصل تو من بی سر و پامی خواهم

فریاد و فغان و ناله ام دانی چیست

یعنی که تو را تو را می خواهم

«بابا طاهر»

نذر

تعالیم هر دینی می تواند با یکی از دو هدف کمال گرایی و یا منفعت طلبی پذیرفته و اجرا شود.

به طور معمول، بسیاری از مردم بیشتر هدف دوم را دنبال می کنند؛ در حالی که مقصود همه ی ادیان الهی رساندن بشر به کمال است.

یک نمونه از این رفتارهای دینی نذر کردن است. در دنیای غیر وارونه، نذر کردن، انجام کار خیری است که تشعشعات مثبتی دارد؛ موجب جذب فیض الهی می شود و وسیله ی تقرب است. بنابراین، اثر مطلوبی بر امور جاری زندگی

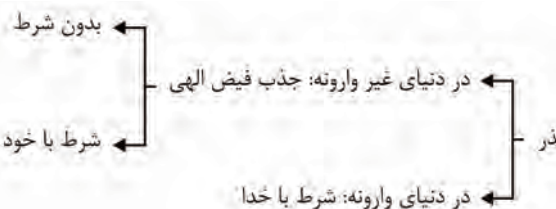
۵. اما در عین حال می تواند زمینه ساز کمال باشد. (همچنین، ادعیه ی منسوب به اولیای خدا موجب آشنایی با نحوه ی دستیابی به کمال می شود و علاوه بر این، در صورتی که موجب برقراری اتصال و ارتباط با خدا گردد، باعث تحول می شود.)

می‌گذارد.

این درست بر خلاف نذر در دنیای وارونه است که در آن، انسان در قبال رسیدن به خواسته‌ی خود، در نظر می‌گیرد که کار خیری انجام دهد؛ اما انتظار دارد، حتی اگر با انجام آن، عدالتی نقض و حقی پایمال شود، خداوند او را به خواسته‌اش برساند.^۶

یعنی، با توقع اجابت حتمی، برای خدا شرط تعیین می‌کند و نذری را که در نظر دارد، انجام نمی‌دهد؛ مگر این که خواسته‌ی او اجابت شود و به مطلوب خود دست یابد. در این گونه نذر ها گویا انسان خدا را مقید یا حتی مکلف به انجام کاری می‌کند. در دنیای غیر وارونه، که نذر بر مبنای عشق است، یا شرطی تعیین نمی‌شود و بدون در نظر گرفتن نتیجه، نذر ادا می‌شود و یا اگر شرطی هم تعیین شود، شرط انسان با خودش خواهد بود.

یعنی، او بدون انتظار وقوع حتمی چیزی که می‌خواهد، با خود شرط می‌کند (خود را ملزم می‌کند) که اگر به حاجتش رسید، نذر خود را ادا کند.



صدقه

پرداخت صدقه، باعث می‌شود که انسان در فاز مثبت^۷ قرار بگیرد و احساس سبکی کند. این در فاز مثبت بودن، از مشکلات زیادی که ناشی از تشعشعات منفی و هر نوع تداخل تشعشعاتی خطرناک است، پیشگیری می‌کند و به‌طور کلی، ما را از بلاها و صدمات متعددی که ناشی از قرار داشتن در فاز منفی است، دور می‌کند.^۸

برای مثال در فاز منفی انسان دچار پریشان‌خاطری می‌شود و این، امکان بروز اشتباه و وقوع سوانح را زیاد می‌کند؛ اما صدقه او را به فاز مثبت سوق می‌دهد و اشتباهات ناشی از پریشان‌خاطری به شدت کاهش می‌یابد.

در دنیای غیر وارونه، خاصیت صدقه شناخته شده است و کسی انتظار ندارد

۶. برای مثال، موفقیت در یک رقابت علمی نیازمند تلاش و مطالعه و پیروزی در یک مسابقه ورزشی مستلزم تمرین و ممارست است و در هر دو مورد، اگر کسی مستحق موفقیت نباشد، خلاف عدالت الهی است که با انجام نذر به آن دست یابد.

۷. در هر حالت و وضعیتی، انسان در یکی از دو فاز مثبت یا منفی قرار دارد. فاز منفی شرایطی است که انسان پریشان‌حوال، ناامید و مضطرب بوده، در وضعیت ترس و درماندگی قرار دارد و فاز مثبت، قرار گرفتن در حالتی بر عکس این حالت‌ها (امید، آرامش، شادی و...) است.

۸. تشعشعات منفی آثار بدی بر جسم، روان و ذهن انسان دارد و ورود این تشعشعات فقط در صورتی است که فرد در فاز منفی قرار داشته باشد. (رجوع شود به کتاب «انسان از منظری دیگر» بخش «کالبد روان».)

که تأثیر دیگری غیر از آن را مشاهده کند. بنابراین، اگر صدقه‌ای پرداخت کرد و دچار حادثه‌ای شد، خاصیت صدقه را انکار نمی‌کند و دچار تضاد درونی با خداوند نمی‌شود.^۹

حقیقت و واقعیت زندگی

زندگی، مجموعه‌ای است از «واقعیت‌ها» و «حقیقت‌ها»^{۱۰}. در دنیای وارونه واقعیت زندگی شیرین است.

یعنی به‌طور محسوس یا نامحسوس در ضمیر ناخودآگاه افراد حک شده است که حقیقت تلخ است و به همین دلیل، آن‌ها خواسته یا ناخواسته از حقیقت گریزان هستند.

به همین دلیل، در زندگی خود فقط به واقعیت‌ها نگاه می‌کنند و از نظر آن‌ها این واقعیت‌ها (بر خلاف حقیقت) چنان شیرین قلمداد می‌شود که به آن دل می‌بندند. یکی از نتایج چنین دیدگاهی این است که برای این افراد، دل‌کندن از زندگی (مرگ) بسیار سخت است.

در دنیای غیر وارونه، حقیقت شیرین است و به هیچ وجه از زندگی افراد حذف نمی‌شود. به عکس، واقعیت زندگی برای آن‌ها شیرین نیست؛ به این معنی که از آن دل‌کنده‌اند.

آن‌ها در عین حال که از واقعیت زندگی (فرصت موجود) برای رسیدن به حقایق بیشتر استفاده می‌کنند، آغوش خود را برای جدا شدن از آن (مرگ) باز می‌گذارند؛ زیرا با حقیقت مرگ آشنا هستند و می‌دانند که مرگ، عامل نزدیک شدن به خداوند است.

آگاهی از حقیقت، باعث می‌شود که انسان با دیدن واقعیت و حقیقت (در کنار هم) نشاطی داشته باشد که برای او «بهشت نقد» خواهد بود. این بهشت نقد، زمینه‌ساز فردهای بهتری است که او را به تجربه‌ی بهتری در بهشت برین نیز می‌رساند.

تلاش و تسلیم:

برای انجام امور زمینی لازم است که انسان تلاش کند؛ در حالی که امور آسمانی (تجربه‌های معنوی) با سعی و تلاش حاصل نمی‌شود و بر آن‌ها قانون تسلیم حاکم است. بر همین اساس، در دنیای غیر وارونه به چند نکته توجه می‌شود:

• انجام کارهای زمینی به‌عهده‌ی خود انسان است و باید برای آن «تلاش» کند.

۹. در دنیای غیر وارونه این تصور وجود ندارد که صدقه انسان را نسبت به حوادث و سوانح بیمه می‌کند.

۱۰. واقعیت، آن چیزی است که وقوع یافته است و حقیقت، جنبه‌ی پنهان آن است. بنابراین، ظاهر هر چیز، واقعیت آن و باطن هر چیز، حقیقت آن است. واقعیت و حقیقت در هم ادغام هستند و جدایی ندارند؛ اما این طور نیست که اگر کسی از واقعیت چیزی مطلع باشد، به طور حتم نسبت به حقیقت آن نیز آگاه باشد.

به سعی خود نتوان برد پی به گوهر مقصود خیال بود که این کار بی حواله بر آید

اما در دنیای وارونه همه چیز بر عکس است و انسان گمان می‌کند که باید برای حل مسائل زمینی خود، تسلیم باشد و بدون این که تدبیری کند و زحمتی بکشد، از خدا انتظار دارد که برای او امکانات زندگی زمینی را فراهم سازد. در اصل، در چنین دنیایی، انسان به طور عمده خدا را برای همین منظور می‌خواهد.

از طرف دیگر، در دنیای وارونه، کسی که طالب نعمت‌های آسمانی و معنوی است، انتظار دارد فقط با تلاش به مقصود برسد. برای مثال، برای غلبه بر امیال، به خود سختی زیادی می‌دهد^{۱۴} تا به وسیله‌ی آن، پیام‌های آسمانی دریافت کند و یا فقط به ظاهر مناسک اکتفا می‌کند و تلاش می‌کند که با تکرار و مداومت بر آداب ظاهری عبادات خود را به کمال برساند؛ در حالی که بر خورداری از نتیجه‌ی عبادات و رسیدن به اشراق و روشن‌شدگی، نیازمند اشتیاق و طلب انسان و لطف و عنایت خداوند است و با تسلیم در مقابل او به دست می‌آید.

به سعی خود نتوان برد پی به گوهر مقصود

خیال بود که این کار بی حواله بر آید

«حافظ»

شکل زیر، نحوه‌ی نگرش در دنیای وارونه را نشان می‌دهد:



(شکل ۷-۱)

* لازم است که انسان برای انجام هر کار زمینی اختیار داشته باشد و با انتخاب خود آن را دنبال کند؛ زیرا فقط با اختیار است که می‌تواند نقش و هنر خود در زندگی را آشکار کند. بدون اختیار، فلسفه‌ی خلقت انسان باطل و از درجه‌ی اعتبار ساقط می‌شود.

* فعالیت در راه خدا نیز نیازمند سعی و تلاش است. هر کسی این راه را انتخاب می‌کند، باید برای آن کوشش کند. فرستادگان الهی و پیروان آن‌ها این درس را به ما داده‌اند که هم برای رسیدن به مرز تجربه‌های معنوی و امور آسمانی^{۱۱} و هم برای دفاع از حق و حقیقت باید تلاش کرد.

* نعمت‌های^{۱۲} آسمانی الهام، اشراق، ادراک^{۱۳} و تحولات تعالی بخش مستلزم «اشتیاق» است.

انسان با «اشتیاق» خود امکان دریافت این نعمت‌ها را فراهم می‌کند و به شرط «تسلیم» به آن‌ها دست می‌یابد. به‌طور خلاصه می‌توان گفت که رسیدن به این امور آسمانی، نیازمند تسلیم است و تلاش انسان تنها بروز «اشتیاق» اوست. دریافت مزد اشتیاق حتمی است؛ اما در لحظه‌ی دریافت این مزد (دریافت آسمانی) باید تسلیم بود.

غیر تسلیم در این عرصه کسی پیش نبرد

سر فکندن به زمین گوی ربودن بوده است

«بیدل دهلوی»

برای مثال، اگر کسی به قصد برقراری ارتباط روحانی با خدای خود، عازم عبادتگاهی شود، حضور او در آن محل، ناشی از اشتیاق و متکی به «تلاش» است؛ اما ارتباط و اتصال او با معبود مستلزم «تسلیم» است و دریافت‌های معنوی وی نتیجه‌ی این تسلیم خواهد بود.

در مجموع، می‌توان برای نشان دادن دیدگاهی که در دنیای غیر وارونه وجود دارد، این شکل را ترسیم کرد:



(شکل ۶-۱)

۱۱. امور آسمانی با برقراری ارتباط با خدا حاصل می‌شود.

۱۲. هر یک از آفریده‌های خداوند نعمت است. برخی از این نعم، آسمانی و برخی، زمینی محسوب می‌شوند.

۱۳. منظور از ادراک، درکی است که در دنیای عرفان به دست می‌آید. برای آشنایی بیشتر به میحث «تعریف حرکت عرفانی» مراجعه شود.

۱۴. تلاش برای غلبه بر امیال نفس با مقاومت شدیدی مواجه می‌شود که اغلب، انسان را از این مقصود دور می‌کند. برای اطلاع از راهکار آن به بخش «مدیریت امیال نفس» مراجعه شود.

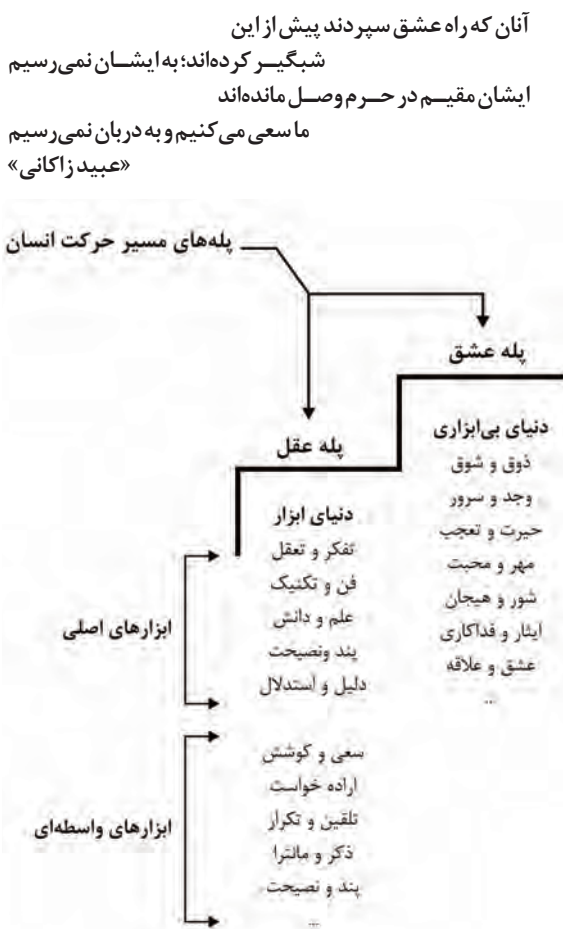
حرکت عرفانی

تعریف حرکت عرفانی

در او ظاهر شود.^۲ همچنین، عاشق شدن یا دریافت الهام، با سعی و کوشش حاصل نمی‌شود.

الف) منظور از حرکت عرفانی

در این فصل، سیر و سلوک عرفانی که به‌طور معمول با اصطلاح «عرفان عملی» شناخته می‌شود، با عنوان «حرکت عرفانی» توصیف می‌شود و خصوصیات آن مورد بررسی قرار می‌گیرد. باید توجه داشت که در اینجا منظور از حرکت، تحول است. بنابراین، حرکت عرفانی به معنای «تحول عرفانی» به کار می‌رود. چنین تحولی، رسیدن به اشراق و روشن بینی و درک رموز هستی است. شناسایی هستی و اسرار آن به دو صورت امکان دارد: یکی دست یافتن به شناخت حسی، عقلی و... و دیگری رسیدن به درکی است که فراتر از شناخت حسی، عقلی و... بوده، دل در آن نقش دارد. می‌توانیم این دو حوزه را، پله‌ی عقل و پله‌ی عشق بنامیم و برای آشنایی بیشتر با هریک و همچنین شناسایی نسبت عرفان با هر کدام، ویژگی‌های آن دو را با هم مقایسه کنیم:



(شکل ۱-۲)

۱- بر پله‌ی عقل ابزارهایی وجود دارد که می‌توان آن‌ها را به دو دسته‌ی ابزارهای اصلی و واسطه‌ای تقسیم کرد. ابزارهای اصلی ابزارهایی هستند که به‌وسیله‌ی آن‌ها به‌طور مستقیم شناخت عقلانی به‌دست می‌آید و برنامه‌های زندگی طراحی می‌شود. این ابزارها عبارتند از:

«دلیل و استدلال»، «علم و دانش»، «فن و تکنیک»، «راه و روش» و «تفکر و تعقل». ابزارهای واسطه‌ای ابزارهایی هستند که در خدمت ابزارهای اصلی پله‌ی عقل در می‌آیند تا رسیدن به نتایج عقلانی تسهیل شود. این ابزارها عبارتند از: «تخیل و تصور»، «سعی و کوشش»، «اراده و خواست»، «تلقین و تکرار»، «ذکر و مانترا» و «پند و نصیحت».^۱

رویدادها و پدیده‌هایی که بر پله‌ی عشق تحقق پیدا می‌کنند، شامل «ذوق و شوق»، «حیرت و تعجب»، «شور و هیجان»، «علاقه و توجه»، «وجد و سرور»، «مهر و محبت»، «ایثار و فداکاری» و همچنین «ادراک و اشراق» است. پیش آمدن هیچ‌یک از این حالات و رویدادها وابسته به هیچ ابزاری نیست و هریک از پدیده‌های پله‌ی عشق به‌طور خودجوش ایجاد می‌شود.

به بیان دیگر، بر خلاف پله‌ی عقل، بر پله‌ی عشق، هیچ‌گونه ابزاری وجود ندارد؛ یعنی آن‌چه بر روی این پله روی می‌دهد، با اراده‌ی فرد به‌دست نمی‌آید؛ بنابراین، هیچ‌یک از ابزارهای دیگری هم که بر پله‌ی عقل به کار می‌آیند، در قلمرو عشق کاربردی ندارند.^۲ قلمرو عشق، قلمرو دل است و دل، پذیرای فن و تکنیک و... نیست.

برای مثال، با فن و تکنیک، علم و دانش و یا تفکر و تعقل نمی‌توان در کسی ایجاد ذوق کرد تا شعری بسراید و یا شور و شوق و یا حیرت و تعجبی

۲- یکی از خصوصیات عقل، منفعت‌طلبی است؛ در حالی که خصوصیت خودجوش بودن عشق معلوم می‌کند که منفعت‌جویی در آن وجود ندارد.

در چار سوی عقل غم سود و زبان است

در حلقه‌ی عشاق به جز امن و امان نیست

«قاسم انوار»

۱. گاهی برخی از این ابزارها مانند تخیل و تصور و تلقین و تکرار، عامل نتیجه‌گیری کاذب هم می‌شوند.

۲. همه‌ی ابزارهای پله‌ی عقل، به‌دنبال تصمیم‌گیری و اراده به کار می‌روند و رویداد درون‌جوشی که هنگام رخ دادن، اراده در آن نقشی نداشته باشد، وابسته به ابزارهای دیگر پله‌ی عقل نیست.

۳. چنان که توضیح داده خواهد شد، هر یک از عواملی همچون تفکر و تعقل و علم و دانش می‌توانند برای پدیداری عشق محرک باشند؛ اما اینطور نیست که هر گاه بخواهیم تجربه‌ای از پله‌ی عشق داشته باشیم، به سراغ این ابزار برویم و از این طریق به مقصود خود برسیم.

مر تبه عشق بالاتر از مرتبه‌ی عقل است و فخر خداوند به خلق انسان، به دلیل قابلیت او در زمینه عشق است

چشیدن طعم یک سبب، یک تجربه‌ی شخصی است. کسی که طعم سبب را می‌چشد، به هیچ‌وجه قادر نیست که آن طعم را برای دیگران توصیف کند و آن چه را حس کرده است، به آن‌ها انتقال دهد. او با نهایت سعی خود فقط می‌تواند به طعمی که چشیده است، اشاره کند و توضیحات وی حقیقت حس او را آشکار نخواهد کرد.

در قلمرو عشق، این ناتوانی در تشریح آن چه تجربه و درک شده است، وجود دارد^۴ و به همین دلیل، نه محبتی که در دل غلیبان می‌کند و حیرتی که فرد را سرگشته می‌کند، قابل توصیف است و نه چگونگی و جزئیات الهامی که دریافت می‌شود، قابل تعریف و توضیح است.

آن نقطه‌ی خاموشی در حرف نمی‌گنجد

بر طاق فراموشی بگذار کتاب اول

«صائب تبریزی»

۵- مرتبه‌ی عشق بالاتر از مرتبه‌ی عقل است و فخر خداوند به خلق انسان، به دلیل قابلیت او در زمینه‌ی عشق است. برتری مقام عشق نسبت به مقام عقل، از دو نظر قابل بررسی است:

الف) اولین تجلی ذات حق که موجب پیدایش عالم وجود شد، بر مبنای حب و عشق بوده است؛ نه بر مبنای عقل. یکی از بارزترین ویژگی‌های عقل، منفعت‌طلبی است. خداوند نیازمند آفرینش نبوده است و نیست و از عالم وجود سودی نمی‌برد. در بخش هستی‌بخشی، ترتیب عوالم وجود و نقش عشق در پیدایش هر یک از آن‌ها، بررسی خواهد شد. در این بررسی معلوم می‌شود از آن جا که عامل متجلی شدن هر چیز عشق است، مقام آن بالاتر است.

ب) انسان با خودشیفتگی در این دنیا متولد می‌شود و زندگی را آغاز می‌کند. نشانه‌ی خودشیفتگی او این است که از بدو تولد، برای او فقط رفع نیاز هایش اهمیت دارد و حتی مادر خود را به خاطر خود می‌خواهد. بنابراین، دوست داشتن او با پله‌ی عشق نسبتی ندارد؛ بلکه نوعی سودجویی و منفعت‌طلبی است که برای ادامه‌ی بقا ابزار می‌شود. در این مرحله، او رفتاری غریزی^۵ دارد؛ اما در ادامه‌ی حیات، به ابزارهای پله‌ی عقل دست می‌یابد و از آن‌ها نیز استفاده می‌کند؛ تا منافی را به دست آورد.

نکته‌ی مهم این است که وجه تمایز انسان از سایر مخلوقات، برخورداری او از حوزه‌ی عشق است. او در مرحله‌ی پس از به کارگیری عقل، به تجربه‌ی عشق می‌رسد و بدون آن به تعالی نخواهد رسید.

حریم عشق را در گه بسی بالاتر از عقل است

کسی آن آستان بوسد که جان در آستین دارد

«حافظ»

۶- عقل، توانایی برداشت صحیح از عشق را ندارد؛ زیرا در مرتبه‌ی پایین‌تری

۴. در حقیقت، ناتوانی از توصیف آن چه بر پله‌ی عشق روی می‌دهد، مربوط به عقل است؛ زیرا تجربه در قلمرو عشق در محدوده‌ی ابزارهای قلمرو عقل نمی‌گنجد.

۵. رفتار غریزی، کنش‌ها و واکنش‌هایی است که بر اساس نرم‌افزار ثابتی بروز می‌کند و تعقل و عشق‌ورزی در آن وجود ندارد.

۳- حوزه‌ی عقل، حوزه‌ی تجارب ماورایی نیست. به همین لحاظ، عقل محدودیت‌هایی دارد که باعث می‌شود تجارب گسترده‌ی حوزه‌ی عشق را انکار کند.

عقل گوید شش جهت حد است و بیرون راه نیست

عشق گوید راه هست و رفته‌ام من بارها

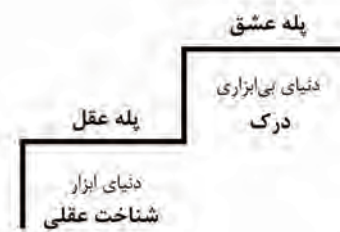
«مولانا»

۴- ابزارهای موجود بر پله‌ی عقل، امکان تعریف، توضیح و تشریح شناختی را که روی این پله به دست می‌آید، فراهم می‌کنند. بر پله‌ی عشق نه این ابزارها کاربرد دارند و نه شناخت قابل توصیفی وجود دارد. پله‌ی عشق، پله‌ی درک است؛ نه شناخت. آنچه بر پله‌ی عشق درک می‌شود، تجربه‌ی کاملاً شخصی است که قابل تعریف و توصیف نیست.

در حریم عشق نتوان زد دم از گفت و شنود

زانکه آن جا جمله اعضا چشم باید بود و گوش

«حافظ»



(شکل ۲-۲)

تجربه‌ای که بر پله‌ی عشق حاصل می‌شود، با کلام قابل انتقال نیست؛ یعنی، برای فردی که به آن نائل می‌شود، چنان وضوحی دارد که حتی با داشتن بیانی شیوانیز نمی‌تواند آن را به همان خوبی که درک کرده است، توصیف کند. یعنی در کی که بر پله‌ی عشق به دست می‌آید، از شناختی که بر پله‌ی عقل حاصل می‌شود، برتر و شفاف‌تر و در وجود فرد اثرگذارتر است و این طور نیست که فقط اطلاعات ذهنی او را افزایش دهد.

گرچه تفسیر زبان روشن‌گر است

لیک عشق بی‌زبان روشن‌تر است

«مولانا»

به همین دلیل، اهل دل می‌گویند:

بشوی اوراق اگر هم درس مایی

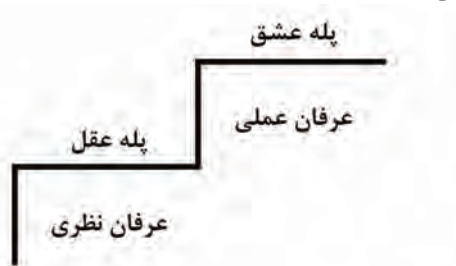
که درس عشق در دفتر نباشد

«حافظ»

برای توضیح این بیان ناپذیری می‌توان از یک مثال حسی استفاده کرد.

وجود هر تجلی از تجلیات خداوند که در معرض توجه و تفکر انسان قرار گیرد، می تواند انگیزه برقراری ارتباط با خالق آن پدیده و یافتن فلسفه خلقت و جایگاه انسان در هستی باشد

آشنا کند) محتاج بحث و بررسی و توضیح است و ابزار این روشنگری بر پله‌ی عقل موجود است. به بیان دیگر، عرفان نظری بر پله‌ی عقل انسان را به سوی باطن و حقیقت جهان هستی سوق می‌دهد و عرفان عملی بر پله‌ی عشق او را با حقیقت و باطن جهان هستی آشنا می‌کند و با ایجاد تحول درونی تعالی می‌بخشد.



(شکل ۳-۲)

پله‌ی عقل، پایه‌ی فهم موضوعات پله‌ی عشق بوده، نقش مهمی در کمال انسان ایفا می‌کند. همچنین، در جای خود توضیح داده خواهد شد که در تحلیل و تأیید الهامات و آگاهی‌های عرفانی نیز عقل اهمیت ویژه‌ای دارد و چنین نیست که عارف با دستیابی به پله‌ی عشق، از آن بی‌نیاز شود.

ب) رابطه‌ی حرکت عرفانی با شریعت و حقیقت

در هر حرکت عرفانی، بستر حرکت یعنی «طریقت» معنا پیدا می‌کند. به همین دلیل، ابتدا مفهوم «طریقت» مورد بررسی قرار می‌گیرد:

۱- تعریف عام و انسان شمول طریقت: طریقت، همان مسیر زندگی است (خواه انسان بر اساس عقیده و جهان بینی خاصی به‌طور هدفمند زندگی کند و خواه بی‌هدف، گذران عمر کند).

۲- تعریف خاص طریقت: طریقت به مسیر زندگی گفته می‌شود؛ وقتی که بر اساس برنامه‌ی خاصی و در جهت هدف خاصی سپری شود. در این جادو نکته خاطر نشان می‌شود: ۱- تا پیش از انتخاب هدف و برنامه، مسیر زندگی طی می‌شود؛ اما در واقع، نوعی سکون وجود دارد. ۲- ممکن است محور طریقت خاص کسی شیطان پرستی بوده، محور طریقت خاص شخص دیگری خداپرستی باشد. هر دوی این افراد در طریقت خاصی زندگی می‌کنند. یعنی چه برای طی کردن زندگی جهت هدایت انتخاب شود و چه جهت گمراهی، کسی که به‌طور هدفمند زندگی خود را سپری می‌کند، در طریقت خاص است.

۳- تعریف عرفانی طریقت: طریقت، به مسیر زندگی گفته می‌شود؛ در

۶ عرفان نظری از یک سو به توضیح اطلاعات دریافت شده از طریق الهام و اشراق، درباره‌ی موضوعات ذکر شده (عظمت وجود انسان و مبدأ و مقصد او در هستی) می‌پردازد و از سوی دیگر مسیر و هدف عرفان را معلوم می‌کند.

نسبت به آن قرار دارد و نمی‌تواند آن چه را مربوط به درجه‌ای بالاتر است، درک کرده، قبول و توجیه کند.

به همین دلیل، رویدادهای مربوط به پله‌ی عشق با مخالفت عقل مواجه می‌شود و برای مثال، ایثار و فداکاری توجیه عاقلانه‌ای ندارد و عقل آن را رد می‌کند.

عقل راه ناامیدی کی رود

عشق باشد کان طرف با سر دود

لا ابالی عشق باشدنی خرد

عقل آن جوید کز آن سودی برد

«مولانا»

از منظر عقل، عاشق دیوانه است؛ اما عاشق حقیقی به این دیوانگی می‌بالد؛ زیرا این دیوانگی به معنای زایل شدن عقل نیست؛ بلکه به معنای فراتر رفتن از عقل است؛ بنابراین، جنونی که عاشق حقیقی دارد، جنون ارزشمندی است و همواره می‌تواند افزون‌تر شود.

۷- انسان، همواره به هر دو پله‌ی عقل و عشق نیازمند است و برخورد او با جهان هستی هم از منظر عقل و هم از منظر عشق انجام می‌شود.

عقل و عشق لازمه‌ی یکدیگر بوده، هر یک کاربرد خاص خود را دارند و نمی‌توان ارزش هیچ کدام را نادیده گرفت.

این توضیحات نشان می‌دهد که عرفان (ارتقای کیفی که محصول آن معرفت است) بر پله‌ی عشق حاصل می‌شود؛ زیرا الهام و اشراق مربوط به این پله است.

عارف بدون به‌کار بردن هیچ ابزاری به الهام و ادراک می‌رسد و سپس نسبت به بیان آن چه برای او روی داده است و حتی نسبت به انتقال دقیق آگاهی به‌دست آمده، اظهار عجز می‌کند:

من گنگ خواب دیده و عالم تمام کر

من عاجزم ز گفتن و خلق از شنیدنش

«شمس تبریزی»

اما به دلیل این که رسالت او آگاهی بخشی به دیگران و همراه کردن آن‌ها با خود (در حرکت عرفانی) است، به ناچار از ابزارهای پله‌ی عقل بهره می‌جوید تا در حد امکان به اطلاعات و معارفی که از آن برخوردار شده است، اشاره کند و اگر چه نمی‌تواند با بیان نتایج تجربه‌ی خود، دیگران را به ادراک آن برساند، سعی می‌کند که از آگاهی حاصل شده، آن‌ها را بی‌نصیب نگذارد. بنابراین، عرفان بر پله‌ی عقل نیز جایگاهی پیدا می‌کند.

به عبارت دیگر، حرکت عرفانی بر پله‌ی عشق انجام می‌شود و نتیجه‌ی آن بر پله‌ی عقل گزارش می‌شود. به این ترتیب، می‌توان گفت که عرفان دو بخش نظری و عملی دارد. جایگاه عرفان عملی (حرکت عرفانی) پله‌ی عشق است و جایگاه عرفان نظری، پله‌ی عقل. عرفان نظری (که می‌خواهد انسان را با عظمت وجودش و با مبدأ و مقصدش

صورتی که در جهت کمال باشد. در این معنای ویژه، «طریقت» بستر حرکت عرفانی است.

در طریقت هر چه پیش سالک آید خیر اوست

در صراط مستقیم ای دل کسی گمراه نیست

«حافظ»

در حرکت عرفانی، مسیر و طریقتی وجود دارد که با راهکار خاصی می توان آن را طی کرد. پیش از این که این راهکار، تحت عنوان «اساس حرکت» مورد بررسی قرار گیرد، لازم است که نقطه‌ی آغاز طریقت و نسبت طریقت با حقیقت و شریعت شناخته شود.

برای این که انسان در گذران زندگی غیر عرفانی خود، متحول شود و بر مسیر زندگی خود، جهت کمال ببخشد، محرکی لازم است. این محرک، به انسانی که به روزمرگی عادت داشته است، بیداری می بخشد و از آن به بعد، افق جدید و ارزشمندی بر زندگی او می گشاید. یعنی انسان با رسیدن به این بیداری، در طریقت (عرفانی) گام می گذارد.

این محرک می تواند هر یک از «طبیعت»، «شریعت» و «حقیقت» باشد:

۱- **طبیعت:** جهان هستی، کتاب آیات آشکار الهی است. از میان این آیات، آیاتی که در دسترس هر فرد عادی است و می تواند توجه و تفکر او را برانگیزد، آیاتی مربوط به جهانی است که اکنون در آن به سر می بریم و به طور نسبی به آن شناخت داریم. وجود هر تجلی از تجلیات خداوند که در معرض توجه و تفکر انسان قرار گیرد، می تواند انگیزه‌ی برقراری ارتباط با خالق آن پدیده و یافتن فلسفه‌ی خلقت و جایگاه انسان در هستی باشد.

به عبارت دیگر، توجه به پیچیدگی‌های آفرینش هر آفریده و ارتباط آن با سایر آفریدگان و مطرح شدن معمای چرایی خلقت، عامل افزایش پرسش‌ها و کوشش‌هایی است که انسان را به ارتباط با مبدأ خلقت فرامی خواند و به میزان اشتیاقش، او را از نتیجه‌ی این اتصال برخوردار می کند. به این ترتیب، طبیعت می تواند عامل محرکی برای پیمودن طریقت عرفانی واقع شود.

۲- **شریعت:** شکل‌گیری و رشدیابی انسان در مسیر کمال مستلزم در پیش گرفتن راه و روش‌ها و رعایت فرامینی است که آفریننده‌ی او از طریق هزاران پیامبر و رهبر آسمانی در اختیار وی گذاشته، به آن تأکید کرده است. بی‌شک، طرح عظیم الهی در آفرینش انسان، بدون وجود پیام‌های این پیام‌آوران، طرح نتیجه‌بخشی نبود. بنابراین، ادیان و رمزگشایی از رموز آن‌ها دارای اهمیتی ویژه است. هر دینی دارای دو بعد ظاهری و باطنی است که ظاهر آن را «شریعت» می گوئیم.

به طور معمول، هر انسانی پیش از آن که به باطن دین راه یابد، با ظاهر آن یعنی شریعت مواجه می شود. شریعت می تواند انگیزه‌های برای راهیابی به باطن دین باشد. در هر صورت، شریعت محرکی برای قدم گذاشتن در طریقت عرفانی است. حتی ممکن است کسی که از دین خاصی تبعیت نمی کند، در مواجهه با یک مراسم مذهبی، به یک بیداری معنوی برسد. این در صورتی است که آن مراسم او را به تفکر وادارد و تمایل او را به برخورداری از آثار باطنی آن برانگیزد.

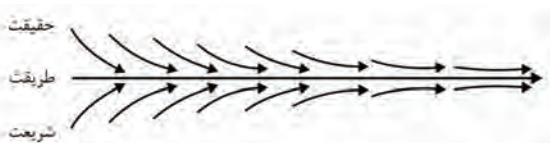
۳- **حقیقت:** حقیقت هر چیزی فلسفه‌ی وجودی و یا چرایی و چگونگی آن است. به بیان دیگر، وجه پنهان هر چیز یا غیب وجود آن، «حقیقت» آن به شمار می رود. تنها راه دستیابی به حقایق، دریافت وحی و الهام است. حتی برای کسی که هنوز قدم در مسیر عرفان نگذاشته است، امکان دریافت الهام وجود دارد. برای چنین فردی، الهام می تواند محرک مهمی برای آغاز طریقت عرفانی باشد.

در صورتی که محرک بیداری عرفانی، انسان را به تأمل و تفکر وادارد و او را به سیری عقلانی بکشانند، طوری که در نهایت به تجربه‌ی ادراک و اشراق (بر پله‌ی عشق) منجر شود و یا در صورتی که عامل این بیداری خود ادراک و اشراق باشد (که هم سیر عقلانی به دنبال دارد و هم سلوک عاشقانه^۷ را تقویت می کند) به سالک و سیر کننده، «عاشق سالک» می گوئیم. عاشق سالک کسی است که تحت کششی آسمانی عرفان را تجربه می کند و هدایت مرحله به مرحله‌ی او در طریقت عرفانی، فقط از طریق دریافت آگاهی (بر پله‌ی عشق) انجام می شود؛ نه به کمک مرشد و راهنمای دیگری که این وظیفه را به عهده داشته باشد.

اما در صورتی که یک عاشق سالک، به معرفت و شرایطی برسد که بتواند مرحله به مرحله، دعوت کننده‌ی کسی به طریقت باشد و او را به تجربه‌ی ارتباط با خداوند برساند، برای این نفر دوم، نوعی تعالی درونی ایجاد خواهد شد که در هر مرحله، مراتبی از ادراک و اشراق را هم به دنبال خواهد داشت. به چنین سالک و سیر کننده‌ی «سالک عاشق» می گوئیم.

وجود انواع مختلفی از سالکان عاشق و عاشقان سالک نشان می دهد که نحوه‌ی ورود افراد به دنیای عرفان یکسان نیست. با این حال، قواعد مشترکی در سیر و سلوک همه‌ی آن‌ها وجود دارد. از جمله این که ورود به طریقت، هم عامل برخورداری از حقیقت و هم عامل بهره‌مندی از شریعت است. یعنی در حرکت رو به جلو، همواره انوار حقیقت و کاربرد شریعت بیشتر آشکار می شود.

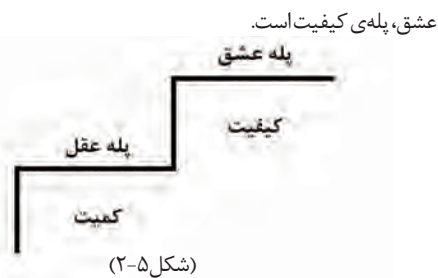
همچنین، در بستر «طریقت»، شریعت و حقیقت به گره‌گشایی از یکدیگر کمک می کنند و رابطه‌ی دو طرفه‌ی میان آن‌ها چنان تقویت می شود که در مرحله‌ای از حرکت عرفانی، طریقت، شریعت و حقیقت به طور کامل بر هم منطبق می شوند. این رابطه در شکل زیر نشان داده شده است.



(شکل ۴-۲)

۷. به حرکت در طریقت عرفانی سیر و سلوک گفته می شود.

ویژگی‌های حرکت عرفانی



یعنی، شناخت بعد کمی جهان هستی، بر مبنای مشاهدات تجربی و مطالعات عقلی حاصل می‌شود که منجر به دریافتن رابطه‌ی میان پدیده‌ها می‌شود؛ اما معرفت به بعد کیفی جهان هستی با کشف و شهود عرفانی و ادراک و اشراق (یافتن حقایق) به دست می‌آید.

انسان با چشم ظاهر بین (کمیت یاب) به دنیا می‌آید؛ اما لازم است که بر پله‌ی عشق قرار گیرد و چشم باطن بین (کیفیت یاب) نیز پیدا کند. زیرا با این چشم باطن بین است که به هر سو نگاه کند، جلوه‌ی خدا را خواهد دید.

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند

بنگر که تا چه حد است مقام آدمیت

«سعدی»

۴- عرفان، ارتقای کیفی (از جمله، تحول ناشی از کیفیت مثبت اعمال) و همچنین، ادراک (شناخت کیفی) حقایق جهان هستی است.

۵- عامل تجلی هر یک از اجزای هستی عشق است. به این معنا، همه‌ی اجزای جهان هستی بر اساس مرتبه‌ی خود و بر حسب بر خور داری از این عشق، در حال عبادت حق هستند.

در حقیقت، هر جزئی نقش و رسالتی دارد که به جا آوردن آن، عبادت آن جزء بوده، به منزله‌ی «لبیک» اوست.

انسان، تنها عضو این مجموعه‌ی عظیم است که علاوه بر این «عبادت ذاتی»، لازم است به «درک عشق» (که عبادتی برتر است) نیز دست یابد.

به همین دلیل، برای انسان «عبادت» ارتقای کیفی است. منظور از ارتقای کیفی، صعود بر پله‌ی عشق است و رسیدن به باطن اعمال عبادی، بخشی از عبادت (انجام رسالت بندگی) است که این ارتقا را ایجاد می‌کند.

انسان با گذر از ظاهر هر یک از آداب عبادی به باطن آن، به نوعی ارتباط با خدا نائل می‌شود که هم او را به ادراک حقایق می‌رساند و هم به او تحولی درونی (تعالی) می‌بخشد.

بنابراین، بر پله‌ی عشق است که عبادت ارزش واقعی خود را آشکار می‌کند. یعنی ارزش هر عبادتی را بعد کیفی آن تعیین می‌کند و از این نظر، عبادات

۲. بر پاداری مناسک (با حفظ بعد کیفی آن‌ها) یکی از انواع عبادت او به شمار می‌رود که به این معنا، موجب درک عشق خواهد شد. درک عشق، عامل درک رحمانیت و رحیمیت حق است. درک رحمانیت حق موجب بر خور داری بیشتر از آن بوده، از سویی باعث انعکاس آن از سوی فرد می‌شود و از سوی دیگر، او را برای حرکت به سوی رحمانیت مطلق مهیا می‌کند.

الف) کیفی بودن

حرکت عرفانی، حرکتی کیفی است. با دقت در نکات زیر می‌توان منظور از کیفی بودن این حرکت را دریافت:

۱- هر عمل انسان دو بعد کمی و کیفی دارد و کیفیت، از هیچ بخش زندگی او جدا نیست. برای مثال حضور یک کارمند در محل کار خود، یک بعد کمی دارد. او رأس ساعتی در محل کار خود حاضر می‌شود و رأس ساعتی نیز آن محل را ترک می‌کند و در ازای انجام وظایف خود، مبلغی حقوق نیز دریافت خواهد کرد. ساعات حضور او و حقوقی که دریافت می‌کند، بعد کمی فعالیت او را نشان می‌دهد. اما بعد کیفی آن را چه عواملی معلوم می‌کند؟ آیا همه‌ی کارمندانی که به محل کار می‌روند و زمان حضور یکسانی دارند، از کیفیت حضور یکسانی نیز برخوردار هستند؟ به طور مسلم این طور نیست.

به همین دلیل، در مورد یک کارمند گفته می‌شود که دلسوز است و عاشقانه کار می‌کند؛ اما در مورد دیگری گفته می‌شود که با علاقه کار نمی‌کند. امکان سنجش کیفیت (انگیزه، علاقه، دلسوزی و ...) بر پله‌ی عقل وجود ندارد. زیرا نمی‌توان برای آن واحدی تعیین کرد و گفت که چند واحد است. به عبارت دیگر، کیفیت مربوط به پله‌ی عشق است و بر پله‌ی عشق کمیت و اندازه‌گیری جایگاهی ندارد.

۲- به طور کلی، کیفیت هر یک از اعمال و افکار انسان، مثبت یا منفی (خیر یا شر) است. یعنی انسان دو قابلیت کیفی خوب و بد دارد و بر اساس همین دو قابلیت که مخصوص جهان دوقطبی است^۱، خالق خیر و شر محسوب می‌شود. به دنبال آن، هر یک از این خیر و شر ایجاد شده نیز خود خالق آثاری می‌شود که همان کیفیت خیر یا شر را خواهد داشت.

به این ترتیب، او با تبعات هر یک از این دو کیفیت که انتخاب کرده است، مواجه خواهد شد.

محبت خداوند یا غضب او که در ازای خیر یا شر بودن کیفیت اعمال بنده به او تعلق می‌گیرد، همین بازتاب قطعی اعمال او است که خالق هستی قانون آن را در طراحی جهان دوقطبی قرار داده است.

به بیان دیگر، خود خداوند از دوقطبی بودن منزه است و وجود متضادی ندارد. او سراسر عشق است و همواره به همه‌ی تجلیات خود عشق می‌ورزد؛ اما در عین حال، قوانینی که در جهان دوقطبی جاری کرده است، موجب رویارویی انسان با تبعات و پیامدهای مثبت آثار کیفی مثبت خود و تبعات و پیامدهای منفی آثار کیفی منفی اش می‌شود، که اولی دوست داشتن خداوند و دومی دوست نداشتن او و یا غضب الهی به شمار می‌رود.

۳- در مورد آگاهی نسبت به هستی نیز انسان دارای دو نگاه کمی و کیفی است. نگاه کمی، شناخت بعد کمی جهان هستی است که بر پله‌ی عقل حاصل می‌شود و نگاه کیفی، ادراک بعد کیفی جهان هستی (حقیقت) است که بر پله‌ی عشق به دست می‌آید. به عبارت دیگر، پله‌ی عقل، پله‌ی کمیت و پله‌ی

۱. جهان دوقطبی بخشی از کل مجموعه‌ی هستی است که ما هم‌اکنون در حال تجربه‌ی یک مرحله از آن هستیم. در این جهان، همه چیز زوج و دوقطبی است.

رسد آمده آمد به جایار که به جز خدا نبیند بنگر بنگر که تا چه حد است مقام آدمیت

داشت که عامل رهیابی به حقیقت و زمینه‌ساز و فراهم‌کننده‌ی فهم و درک کمال شوند. به عبارت دیگر، هر یک از ما انسان‌ها در یک بازی زمینی شرکت داریم که می‌تواند عامل دستیابی به درجات گوناگون کمال باشد. نتیجه‌ی این تجارب می‌تواند در جهت تحقق هدف خلقت انسان، در خدمت او قرار گیرد و زیستن در این جهان را ارزشمند کند.

برای مثال، ورزش می‌تواند عامل سلامتی و تندرستی باشد و برخورداری از سلامتی و تندرستی، امکان‌اندیشه به کمال و پیگیری آن را می‌افزاید و با افزودن طول عمر، فرصت بیشتری برای پیمودن مسیر کمال به‌ارمغان می‌آورد و یا توانمند شدن در یک حرفه، تلاشی برای کسب روزی زمینی است که با رفع نیازهای اولیه‌ی انسان، آمادگی و امکان جستجوی کمال را افزایش می‌دهد.

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند

تا توانی به کف آری و به غفلت نخوری

«سعدی»

و اما داشته‌های ماورایی به دو دسته تقسیم می‌شوند که یکی «داشته‌های قدرتی» و دیگری «داشته‌های کمالی» است. هیچ‌یک از داشته‌های قدرتی اعم از فکر خوانی، آینده‌بینی، شخصیت خوانی، طالع‌بینی، طی‌الارض^۵، نفوذ در دیگران و... در زندگی بعدی مورد استفاده نخواهند بود و هیچ ثمره‌ی مفیدی نیز به دنبال خواهند داشت که بتواند از دست رفتن زمان درازی را که صرف به دست آوردن آن‌ها شده است، جبران کند. در حقیقت، عمری که در این راه صرف می‌شود، به هدر رفته است.

اما برخلاف آن، داشته‌های کمالی (که شامل همه‌ی آگاهی‌ها و ادراکات کمال بخشی است که در وجود انسان نهادینه می‌شود) قابل انتقال به زندگی بعد است و نقش تأثیرگذار مفیدی بر چگونگی آغاز و ادامه‌ی آن زندگی دارد. به عبارت دیگر، آگاهی‌ها و داشته‌های کمالی، تنها ثمره‌ی مفید و ارزشمند عمر انسان هستند که از این لحاظ ارزش پیگیری دارند. نمونه‌هایی از این ادراکات شامل «درک وحدت هستی» و «درک جمال یار» است.^۶

آگاهی‌ها و توانمندی‌های مربوط به حوزه‌ی قدرت و آگاهی‌ها و ادراکات مربوط به حوزه‌ی کمال دو منشأ مختلف دارند که اهداف دو گانه‌ی را دنبال می‌کنند. هوشمندی کل که شکل دهنده‌ی جهان دوقطبی است، در جهان دوقطبی برای انسان به نحو دو گانه و متضادی ایفای نقش می‌کند و متناسب با نقش خود، هوشمندی الهی (شبکه‌ی مثبت) یا هوشمندی شیطانی (شبکه‌ی منفی) نام می‌گیرد. شبکه‌ی مثبت انسان را به سوی کمال و شبکه‌ی منفی او را به سوی ضد کمال فرا می‌خواند و هر یک در راستای هدف خود، او را در معرض القائات و آگاهی‌هایی قرار می‌دهند تا از این رهگذر، زمینه‌ی آزمایش

۵. هر انسانی پس از مرگ از این جهان، به‌طور خود به خود قابلیت غلبه بر بعد مکان را می‌یابد و طی‌الارض می‌کند. اما تلاش برای کسب این قابلیت در زندگی کنونی، نه تنها سودی ندارد، بلکه عمر گرانبه‌ای او را تلف می‌کند.

۶. برخورداری انسان از داشته‌های کمالی در زندگی پس از مرگ، وابسته به برخورداری از آن در زندگی فعلی است و به خودی خود حاصل نمی‌شود

همه‌ی افراد در یک سطح نیست.^۳

۵- با توجه به آن چه بیان شد، حرکت عرفانی ناظر بر حرکتی کیفی است که حرکت از ظاهر به باطن نیز تعریف می‌شود. در این حرکت، انسان به جایی می‌رسد که:

الف) هر چیزی را پر تو روی خداوند می‌بیند.

به دریا بنگرم دریا تو بینم

به صحرا بنگرم صحرا تو بینم

به هر جا بنگرم کوه و در و دشت

نشان از قامت رعنا تو بینم

«بابا طاهر»

ب) به دور از هر گونه شرک، مراسم دینی را به نحو شایسته بر پا می‌دارد و نگاه او در انجام آن اعمال، نگاه باطن بین^۴ است؛ نه نگاهی سطحی نگر و ظاهر بین. به همین دلیل، برای مثال گفته می‌شود:

ای خانه پرستان چه پرستید گل و سنگ

آن خانه پرستید که خوبان طلبیدند

«مولانا»

۶- به‌طور خلاصه می‌توان گفت حرکت عرفانی این است که انسان، بُعد کیفی وجود خود را ارتقا بخشد و با نگاهی باطنی جهان هستی را ادراک کند.

ب) کمال محوری

داشته‌های انسان، شامل داشته‌های زمینی و ماورایی است. داشته‌های زمینی او شامل دانش، هنر و توان‌ها و مهارت‌های گوناگون (جسمی، تجسمی و شغلی) است که در طول زندگی، برای هر یک از آن‌ها زمان قابل توجهی صرف می‌شود. هیچ‌یک از این داشته‌های زمینی اعم از علوم گوناگون (علوم انسانی، پایه، پزشکی و فنی)، ورزش‌بندی‌های جسمی و ذهنی (توانمندی‌های ورزشی و فکری) و مهارت‌ها و هنرهای مختلف (راندگی، سخنوری، نقاشی، موسیقی و...) در زندگی بعدی انسان کاربرد ندارند و نیاز به آن‌ها برای گذران امور دنیا و محدود به زندگی در همین جهان است.

بعضی از این داشته‌ها، امکانات زندگی روزمره را افزایش می‌دهند و بعضی دیگر، برای ادامه‌ی زندگی ایجاد انگیزه می‌کنند؛ اما هر کدام از آن‌ها فقط در صورتی برای زندگی بعدی مفید خواهند بود و اثر ماندگار ارزشمندی خواهند

۳. برای مثال، کسی که جای برپایی نماز، فقط با انجام حرکات ظاهری مربوط به آن، نماز می‌خواند و دیگری، در نماز خود مقیم کوی یار (خداوند) می‌شود. یعنی هر دو نفر با ترتیب مشخصی وضو می‌گیرند و در جهت مشخصی و با رعایت احکام یکسانی مراسم نماز را برگزار می‌کنند و کمیت رفتار عبادی آن‌ها یکسان است؛ اما کیفیت عبادتشان تفاوت دارد. ارزش عبادت هر کدام از این دو نفر را کیفیت آن تعیین می‌کند نه کمیت آن.

۴. منظور از نگاه باطن بین، اشاره به دیدن درون افسراد، فکر خوانی، شخصیت خوانی و... نیست. زیرا این نوع باطن بین، ورود به حریم شخصی دیگران است که دانسته یا ندانسته، با دخالت شیطان (شبکه‌ی منفی) انجام می‌شود. در این جا منظور از نگاه باطن بین، رسیدن به حقیقت اعمال عبادی است.

عشق یکسان ناز درویش و توانگر می کشد این ترا و سنگ و گوهر را برابر می کشد

کشد کشد
کشد کشد

او فراهم شود و او با غلبه بر جاذبه‌های فریبنده‌ی شبکه‌ی منفی و موانعی که بر سر راه او می‌گذارد، به حرکت خود به سوی کمال، ارزش و اعتبار ببخشد. (البته، کسانی که از این آزمون با موفقیت عبور نمی‌کنند، به دام شبکه‌ی منفی گرفتار می‌شوند و سقوط می‌کنند.) شبکه‌ی مثبت حقایقی را برای انسان آشکار می‌کند که رموز خلقت را می‌گشاید؛ او را در حرکت از ظاهر به باطن به جلو می‌راند و تحولی در وی می‌آفریند که نقش تعیین‌کننده و سودمندی در حیات بعدی او دارد؛ اما شبکه‌ی منفی با اطلاعات سرگرم‌کننده و غیر مفید و یا با ایجاد جاذبه به سوی قدرت‌طلبی و برتری‌طلبی، او را به سمت داشته‌های قدرتی (که نمونه‌هایی از آن ذکر شد) می‌کشاند؛ رعایت حقوق و حریم شخصی دیگران را نادیده می‌گیرد و گاهی با ایجاد این تلقی که این توانمندی‌های قدرتی، «کرامت» هستند، فریبکاری می‌کند و وی را به خدمت خود در می‌آورد. کرامت حقیقی که از شبکه‌ی مثبت منشأ می‌گیرد، آگاهی و دانستگی است و به نمایش گذاشته نمی‌شود. در حالی که کرامت‌نمایی مربوط به شبکه‌ی منفی، همچون خوردن حلوائی شیرین لذتی ظاهری دارد؛ اما انسان را از وظیفه‌ی اصلی و سعادت حقیقی‌اش باز می‌دارد و تنها صرف نظر کردن از آن، امکان کشف حقایق چرخ گردون و پیمودن راه سعادت را (که کرامت حقیقی است) فراهم می‌کند.

ج (خدا محوری

خدا محوری ویژگی یک حرکت عرفانی است و با دیگر محوری (از جمله خودمحوری) مغایرت دارد. عارف، هم قرب خداوند را به عنوان هدف برگزیده است و هم برای رسیدن به آن، فقط از خود خداوند استعانت می‌جوید و بنابراین، به هیچ وجه روی خود را از سوی او به هیچ سوی دیگر بر نمی‌گرداند.^۷

به بیان دیگر، حرکت در طریقت عرفانی مستلزم خدا محوری در هدف و عمل است و این نشان می‌دهد که هر حرکتی در راستای خودمحوری و یا با تکیه بر خود یادگیری، نمی‌تواند حرکت عرفانی باشد. اتکالی کسی که طریقت عرفانی را طی می‌کند، فقط و فقط بر خداوند است و خواسته‌اش قرب اوست. اما در انواع بینش‌ها و روش‌های خودمحور، حتی اگر برتری جویی و برتری‌طلبی هم وجود نداشته باشد، گرفتاری به خودبینی امری مسلم است و تکیه بر غیر خدا رواج دارد. منشأ خودبینی یا تمایلات برتری جویانه، شبکه‌ی منفی و مبدأ آن در آفرینش، «خود برتری بینی» ابلیس در برابر آدم است.

یکی از دلایل بیان احساس برتری ابلیس نسبت به آدم و توصیف غرور او در کتب مقدس، این است که انسان از آن درس بگیرد و فراموش نکند که خودبینی، عامل تمرد از خواست خداوند است و همچنین، بدانند که کلیه‌ی ترندهای شیطان نیز برای تقویت آن، طراحی و اجرا می‌شود.

با این توضیح، معلوم است که انواع قدرت جویی و قدرت‌نمایی نیز از همین سرچشمه می‌جوشد و انسان را از وظیفه‌ی شورانگیز او که کمال‌طلبی و خداجویی است، بسیار دور می‌کند.

راهکار دیگر شبکه‌ی منفی برای اغواگری نیز پسندیده جلوه دادن تکیه بر غیر خداوند است که خود از مظاهر شرک است و به آرامی «دیگر محوری» را جایگزین «خدا محوری» می‌کند؛ در حالی که در نگاه عرفانی، یکی از دو رکن خدا محوری در عمل، «اجتناب از پناه بردن به غیر خداوند» است.

کسی که در طریقت عرفانی حرکت می‌کند، در رابطه با رعایت این اصل، با خداوند پیمان می‌بندد و همواره به این پیمان پایبند می‌ماند. در غیر این

۷. قرب خداوند در مسیر بازگشت به سوی او تحقق می‌یابد و همه‌ی انسان‌ها آن را تجربه خواهند کرد؛ اما در این جا منظور از قرب خداوند، پیمودن راه کمال در همین جهان است. زیرا انسان با پیمودن راه کمال، توأم با کسب آگاهی، عشق الهی را درک خواهد کرد و در حد مقدور، آن را انعکاس خواهد داد و همه‌ی این‌ها به منزله‌ی نزدیکی به خداوند است. به بیان دیگر، انگیزه‌ی خلقت عشق است و عشق، کششی دو جانبه است؛ نه یک طرفه. بنابراین، لبیک گفتن انسان به عشق خداوند نیز در قالب عشق است و به منزله‌ی قرب او شناخته می‌شود.

۸. به نظر می‌رسد که واژه‌ی «خدا» اشاره‌ای است به مفهوم «خودآ» بنابراین، استفاده از این کلمه، تذکری است به انسان که با به خود آمدن (که راه درک خداوند است)، به غایت کمال (خدا) برسد.

مولانا سخن نابه‌جا را به حلوا تشبیه می‌کند. در این جا می‌توان از تشبیه او برای اشاره به عوامل سرگرم‌کننده‌ای که تحت عنوان کرامت از آن یاد می‌شود (اما موجب عقب افتادن از کمال می‌شود) نیز استفاده کرد. زیرا این کرامت‌ها شیرینی فریبنده‌ای دارند که باید از آن دوری کرد:

**گر سخن خواهی که گویی چون شکر
صبر کن از حرص و این حلوا مخور
صبر باشد مشتهای زیرکان
هست حلوا آرزوی کودکان
هر که صبر آورد گردون برود
هر که حلوا خورد واپس ترود**

«مولانا» دانستن این نشانه‌ها برای تفکیک عرفان حقیقی (عرفان کمال) از عرفان کاذب (عرفان قدرت) لازم است و به همین منظور تأکید می‌شود که داشته‌های کمالی، نتیجه‌ی بهره‌مندی ماورایی از شبکه‌ی مثبت و داشته‌های قدرتی، دستاورد بهره‌مندی ماورایی از شبکه‌ی منفی است و به عبارت دیگر عرفان کمال، منشأ و هدف متفاوتی نسبت به عرفان قدرت دارد و انسان را به سوی آگاهی و لذتی ماندگار و زوال‌ناپذیر فرامی‌خواند.

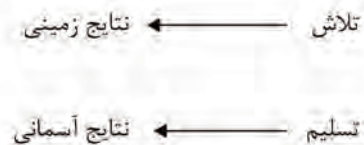
ویژگی بارز حرکت عرفانی «کمال محوری» است و به همین دلیل، هیچ گونه میل یا نمایش قدرت طلبانه و برتری جویانه یا رفتار بیپهوده و بی‌حاصلی در آن وجود ندارد.

در رابطه با موضوع کمال، به این نکته نیز باید توجه داشت که انسان در حرکتی ذاتی که از مبدأ متعالی خود آغاز کرده است و به بازگشت به سوی آن ادامه می‌یابد، مراحلی از کمال را طی می‌کند تا سرانجام به رب خود برسد و با

صورت، از انحراف از مسیری که برگزیده است، در امان نخواهد بود. رکن دیگری که رویکرد خدا محورانه اهمیت دارد، «تسلیم بودن» است. همان طور که اشاره شد، خدا محوری در هدف، همان کمال محوری است و خدا محوری در عمل، چیزی جز اتکا بر خداوند نیست. این اتکا با برقراری ارتباط میان بنده و خدا تحقق می یابد که منجر به ارتباط انسان به عنوان یک جزء با کل خود می شود.

نتیجه‌ی ارتباط جزء و کل که آگاه شدن از چرایی خلقت و چگونگی حرکت است، انسان را از زندگی غیر هدفمند و انجام امور پوچ و عبث نجات می دهد. هوشمندی هر انسانی نسبت به هوشمندی کل، همچون هوشمندی هر سلول بدن یک فرد، نسبت به هوشمندی خود اوست. همان طور که یک سلول از اهداف هوشمندانه‌ی صاحب خود بی خبر است، هر انسانی نیز بدون برقراری ارتباط با کل، از درک هدف خلقت بی نصیب است و چه بسا زندگی را به شیوه‌ی تنازع بقا سپری کند و خود و دیگران را به رنج حاصل از این ناآگاهی دچار سازد.

برای ارتباط با کل که انسان را از علم الهی بهره مند می کند، رعایت شرط «تسلیم» لازم است. بر اساس یکی از قوانین هستی، پیگیری امور و مسائل مربوط به زندگی زمینی نیازمند «تلاش» است و به عکس، بر خورداری از روزی‌های آسمانی، «تسلیم» می طلبد.



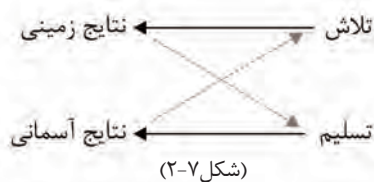
(شکل ۶-۲)

در این جا منظور از تسلیم، صرف نظر از همه‌ی توانمندی‌ها و امکانات پله‌ی عقل در لحظه‌ی برقراری ارتباط با خداوند است. به بیان ساده تر، «تسلیم» یعنی سپردن به خدا. این واسپاری، آمادگی دریافت الهام و آگاهی را ایجاد می کند و درجات مختلفی دارد که هر یک، نتایج آسمانی مربوط به خود را خواهد داشت. اما آن چه در این جا توجه به آن اهمیت دارد، این است که هیچ تلاشی در برابر ندهی نتایج آسمانی نیست؛ مگر این که منجر به فراهم شدن شرط تسلیم شود.

البته، تلاش و تسلیم، بی ارتباط با یکدیگر نیستند. زیرا تلاش هدفمند (در جهت کشف حقایق)، به تفکر منتهی می شود و تفکر پایه‌ی ادراک است. در حقیقت، تفکر موجب مطرح شدن سؤالاتی می شود که به نوبه‌ی خود، اشتیاق دانستن را تشدید می کند؛ اما این اشتیاق، به شرط تسلیم بودن (در ارتباط جزء و کل) پاسخ داده می شود و انسان را به آگاهی و ادراک می رساند. تلاش‌های آیینی نیز نشانه‌ی وجود اشتیاق هستند. چنین شور و

اشتیاق‌هایی نیز تنها با رمز تسلیم، نتیجه‌ی آسمانی در بر خواهند داشت. از طرف دیگر، تسلیم شدن، منجر به دریافت «آگاهی» می شود و دستیابی به آگاهی نیز، بر زندگی زمینی تأثیر گذار است و به تلاش در راه وظیفه و رسالت الهی تشویق و ترغیب می کند.

بنابراین، رابطه‌ی ساده‌ای که ترسیم شد، با نشان دادن این دور رابطه تکمیل می شود؛ اما در عین حال، همچنان گویای این است که رسیدن به نتایج آسمانی، مستلزم «تسلیم» و به دست آوردن نتایج زمینی، مستلزم «تلاش» است:



(شکل ۷-۲)

د) انسان شمولی

عرفان قلمرو عشق است و همه‌ی انسان‌ها می توانند به درک عشق الهی که آن‌ها را در بر گرفته است، ناآشنا شوند و با حرکت عرفانی، از این سرمایه‌ی جاودانه نصیبی ببرند. زیرا یکی از خصوصیات عشق الهی، عام بودن و همه گستری آن است.

عشق یکسان ناز درویش و توانگر می کشد

**این ترازو سنگ و گوهر را برابر می کشد
«صائب تبریزی»**

به فراخور عام بودن عشق، همه‌ی انسان‌ها می توانند از این تجلی پرده بردارند و واز تبعات آن بهره مند شوند. لطف این تجربه تنها در لذت حاصل از آن نیست.

همان طور که مکرر اشاره شد، انسان به آگاهی‌های ناشی از این تجربه نیازمند است و فقط در سایه‌ی این آگاهی‌ها است که زندگی شایسته‌ی خود را خواهد داشت. انحصاری دانستن عرفان برای عده‌ای خاص، به این معنی است که فقط عده‌ای از انسان‌ها نیاز به رشد و تعالی دارند و یا دارای این امکان هستند؛ در حالی که چنین چیزی عدالت و حکمت خداوند را نقض می کند.

به عبارت دیگر، هم با سنجش عاقلانه و هم با نگرش عاشقانه معلوم می شود که حرکت عرفانی، حرکتی انسان شمول است و بی نصیب ماندن از آن، در اثر ناآشنایی و کوتاهی است؛ نه به دلیل امکان ناپذیری آن.

بر همین اساس، هر کسی می تواند در عمل، تجربه پذیری عرفان را مورد ارزیابی قرار دهد و به این حقیقت دست یابد که ارتباط با کل، نه تنها نیازی عمومی، بلکه راهکاری همگانی برای تعالی انسان است.

اساس حرکت عرفانی

نقش اشتیاق در برقراری اتصال به قدری اهمیت دارد که گفته شده است:

شوق اگر قاید رهاست نشود

کعبه‌ی وصل پناهت نشود

...

به هوس گام طلب نتوان زد

خیمه در کوی طرب نتوان زد

...

شوق صادق چو کشد محمل مرد

کعبه‌ی وصل کند منزل مرد

«عبدالرحمن جامی»

اشتیاق، جوششی درونی است که در حرکت عرفانی مورد نظر، در جهت کشف حقیقت و نزدیکی به خداوند بروز می‌کند. حد نهایی این اشتیاق را برنامه‌ی منحصر به فرد «بنیاد» در وجود هر شخص تعیین می‌کند؛ اما به کمک رحمت الهی، امکان افزایش آن وجود دارد.

هر کجا دردی دوا آن جا رود

هر کجا فقری نوا آن جا رود

هر کجا مشکل جواب آن جا رود

هر کجا کشتی ست آب آن جا رود

آب کم جو تشنگی^۲ آور به دست

تا بجوشد آبت از بالا و پست

«مولانا»

اشتیاق دو گونه است. گاهی اشتیاق فراوان در مورد خواسته‌ی مشخصی، اتصالی فردی برقرار می‌کند و به فراخور آن، پاسخی دریافت می‌شود و گاهی نیز بدون وجود خواسته‌ای معین، اشتیاقی به صورت غلیان و بی‌تابی درونی زایدالوصف وجود فرد را در بر می‌گیرد که ناشی از حقیقت‌جویی است و می‌تواند اتصال و ارتباطی فردی با خداوند برقرار کند که یکی پس از دیگری در پیچه‌هایی از حقیقت را می‌گشاید. گویی که عظمتی وصف‌ناپذیر در انتظار این خواهش صادقانه و ناب است تا به این بهانه، فرد را به درون خود بکشد و او را از حظ حقایق بهره‌مند کند.

به عشر نگاه مستان آی اگر عیش ابد خواهی

به نزهتگاه جانان آی اگر جویای جانانی

...

بساط وصل گسترده سماط عشرت افکنده

به جام شوق در داده شراب ذوق حقانی

«فخرالدین عراقی»

به دلیل این که بدون لطف و عنایت الهی نمی‌توان طریقت عرفانی را پیمود، در هر قدم از این مسیر، نیاز به ارتباط با خداوند وجود دارد. از این رو، یکی از بزرگ‌ترین پیام‌های ادیان توحیدی، برقراری ارتباط با خداوند است تا زمینه‌ی دریافت آگاهی مهیا شده، بر اساس درک فلسفه‌ی خلقت، حرکت انسان در زندگی ارزشمند شود.

به عبارت دیگر، اساس حرکت عرفانی، اتصال و ارتباط با خداوند است. این ارتباط بر پایه‌ی عشق تحقق می‌یابد و به همین دلیل، نمی‌توان کیفیت آن را تعریف کرد و فقط به همین اندازه می‌توان در معرفی آن سخن گفت که این اتصال و ارتباط، رابطه‌ی مستقیمی بین انسان و خداوند است که میل انسان در برقراری آن نقش دارد؛ اما نتیجه‌ی الهی آن (که با تحقق این ارتباط صورت می‌گیرد) چندان قابل پیش‌بینی نیست.

خداوند، بر مبنای رحمت خود و از طریق روح القدس، فرد متصل را از نتیجه‌ی اتصال با خود بهره‌مند می‌کند.^۱ اتصال و ارتباط با خداوند، به دو نوع فردی و جمعی شکل می‌گیرد؛ اما تفاوت این دو نوع اتصال، فقط در شرایطی است که برای تحقق هر کدام از آن‌ها لازم است؛ نه در نتیجه‌ی آن‌ها.

الف) انواع ارتباط با خدا

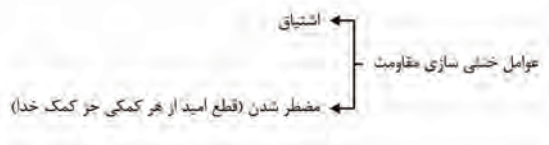
اتصال فردی

اتصال فردی، رابطه‌ای مستقیم و بی‌واسطه بین بنده و خداوند است که فقط با اضطرار و اشتیاقی زایدالوصف برقرار می‌شود.



(شکل ۸-۲)

در واقع، در برقراری این اتصال مقاومتی وجود دارد که غلبه بر آن، نیازمند اشتیاق فراوان، مضطر شدن و یا هر دو عامل است.



۱... همان‌طور که خود این ارتباط یک ارتباط آسمانی است، نتیجه‌ی آن هم به‌طور عمده در رابطه با رشد معنوی و آسمانی است

۲. در این جانشنگی کنایه از اشتیاق است.

بهره مندی از روزی آسمانی، برخورداری از رحمت خداوند است. بنابراین، اگر کسی از این روزی انفاق کند، رحمت الهی را انعکاس داده است

برای وی فراهم نباشد. در این صورت نیز، وحدت او با دیگران (میل او به انفاق) منجر به اتصال جمعی نخواهد شد.

چند نکته مهم درباره ی انفاق آسمانی این است که:

۱- دستیابی به روزی آسمانی اتصال و ارتباط با خدا و انفاق آن، از طریق هر دو نوع اتصال فردی و جمعی امکان پذیر است؛ اما منشأ اولیه ی همه ی اتصال های جمعی، اتصال فردی است؛ زیرا اگر اتصال فردی نبود، کسی صاحب روزی مورد نظر نمی شد تا بتواند از روزی خود انفاق کند و از این طریق، اتصال جمعی برقرار شود.

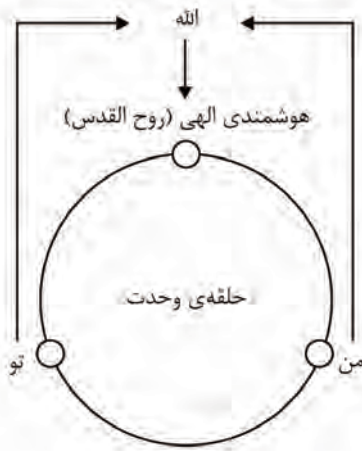
۲- بهره مندی از روزی آسمانی، برخورداری از رحمت خداوند است. بنابراین، اگر کسی از این روزی انفاق کند، رحمت الهی را انعکاس داده است.

۳- روزی آسمانی، برای کسی که آن را انفاق می کند، افزایش می یابد.

۴- شبکه ی مثبت که عامل جریان روزی های آسمانی است، مشوق انفاق آن ها نیز هست؛ اما برای مبادرت به این انفاق، بررسی آمادگی افراد نسبت به پذیرش روزی آسمانی ضرورت دارد. (زیرا ممکن است زمینه ی فرهنگی مناسبی برای چنین انقافی وجود نداشته باشد).

به طور خلاصه، انفاق صاحب روزی اتصال و ارتباط با خدا و وحدت او با فرد دیگر، رکن اساسی برقراری اتصال جمعی است. هر اتصال جمعی با وحدت حداقل دو نفر (ارتباط گیرنده و ارتباط دهنده) برقرار شده، با حضور عضو سوم (هوشمندی الهی) که به عنوان مأمور جاری کردن روزی آسمانی ایفای نقش می کند، حلقه ای را تشکیل می دهد که «حلقه ی وحدت» نام می گیرد.

وجود هر حلقه ی وحدتی نشانه ی برقراری ارتباط با خداوند است و خداوند که خود این تسهیلات رحمانی را برای کمال انسان قرار داده است و این ارتباط را به نتیجه می رساند، عضو اصلی این جمع به شمار می رود.



(شکل ۹-۲)

عامل دیگر برقراری اتصال فردی، اضطراب است. مضطر بودن در این اتصال، درجه ی بالایی از «تسلیم» یعنی «روگردانی از غیر خداوند»^۳ است. به عبارت دیگر، «اضطراب»، دل بردن از هر چه غیر از خدا معنا می شود.

فرد مضطر به درکی از این حقیقت رسیده است که «هر تغییر و تحول و هر نیرو و توانی به دست خداوند است و بس». عمق درک این حقیقت متفاوت است و کسانی که همه ی وجودشان آمیخته با آن است، به درجه ای از اضطراب رسیده اند که برقراری اتصال فردی را تضمین می کند.^۴

اتصال جمعی

اتصال جمعی، رابطه ای بین بنده و خداوند است که به واسطه ی هر فردی که صاحب این روزی آسمانی است و امکان انفاق آن روزی را دارد، برقرار می شود. در این اتصال، «وحدت» به عنوان تسهیلاتی برای برقراری ارتباط با خدا جایگزین «اشتیاق زایدالوصف» و «اضطراب» می شود. بنابراین، اتصال جمعی اعتباری است که خداوند برای وحدت بین انسان ها قائل شده است تا به وسیله ی آن، روزی آسمانی قابل انفاق شود.

انفاق در روزی های زمینی، شکاف های طبقاتی را پر می کند و مردم جامعه را از تشعشعات منفی حسرت زدگی مصونیت می بخشد. در جامعه ای که در آن به این امر خیر بی توجهی شود، عده ای در فقر به سر می برند و دیگران، از تشعشعات منفی حسرت فقرا که همه را در بر می گیرد، در امان نخواهند بود و به عبارتی، همه افراد جامعه در شکاف طبقاتی موجود فرو می افتند. انفاق، با پر کردن این شکاف و کاهش فقر و حسرت، به ایجاد سلامت جامعه کمک می کند.

انفاق در روزی های آسمانی^۵ نیز، از اهمیت ویژه ای برخوردار است و همان طور که در بخش «قوانین حرکت» توضیح داده خواهد شد، بر ارتقای کیفی جامعه تاثیر مثبت خواهد داشت. اما فقط کسانی امکان انفاق روزی آسمانی را دارند که همراه با آن روزی، رمز استفاده از آن را نیز دریافت کرده باشند و به این وسیله، اجازه ی انفاق یافته باشند. زیرا هر روزی آسمانی با کشف رمز آن (دستیابی به حکمت آن) کامل می شود و ارائه ی آن به دیگران امکان می یابد. بنابراین، اولاً بدون انفاق کسی که صاحب روزی آسمانی است، وحدت افراد به تنهایی عامل برقراری ارتباط جمعی نخواهد بود (هر تعدادی از آن ها تمایل نشان دهند، چنین اتصالی ایجاد نمی شود). ثانیاً ممکن است کسی از روزی آسمانی اتصال و ارتباط با خدا برخوردار شده باشد؛ اما امکان انفاق آن

۳. برای انسان حقیقت بین، این حقیقت آشکار است که «غیر خدا در دو جهان هیچ نیست»؛ اما این باور او با روگردانی از غیر خدا منافاتی ندارد. زیرا روگردانی از غیر خدا به معنای عدم اتکا به غیر خداوند است. در حالی که «غیر خدا در دو جهان هیچ نیست» یعنی هر چیزی غیر از خدا مجازی بیش نیست و همان وجود مجازی نیز وابسته به حقیقت مطلق (ذات مقدس حق) است و به خودی خود، وجود ندارد.

۴. هر کسی ممکن است حداقل یک بار به شرایط اضطراب رسیده باشد و آن، وقتی است که از هر چیزی و هر کسی غیر از خدا قطع امید کرده، در اثر آن، به نتیجه رسیده باشد.

۵. انفاق روزی آسمانی، هم شامل این است که کسی آگاهی های دریافت کرده را در اختیار دیگران بگذارد و هم این که در برقراری ارتباط دیگران با خداوند ایفای نقش کند. در این جا با توجه به موضوع این بخش (ارتباط با خدا) به طور عمده، منظور از انفاق، همین نوع دوم آن است.

اگر توجه به کمال و خدامحوری در وجود انسان نهادینه شود، نه تنها محور اندیشه ی او، بلکه «محور وجودی» وی نیز منطبق بر کمال خواهد بود

در مورد انسان، محو شدن به حالتی گفته می شود که فرد، با گم شدن در عظمت الهی، به حذف «من» برسد و عرض اندامی نداشته باشد. هر چه این گم شدن بیشتر باشد، از خودبینی فرد کاسته می شود؛ تا جایی که دیگر خود را نمی بیند و به مقام «فقر» دست می یابد.

تا تو پیدایی خدا باشد نهان

تو نهان شو تا خدا آید عیان

«اسیری لاهیجی»

حذف «من»، در سیر و سلوک عرفانی نوعی نیستی متعالی است. زیرا عامل بیشترین پیدایی خداوند برای عارف است و از این جهت اهمیت ویژه دارد.

با من بودی منت نمی دانستم

یا من بودی منت نمی دانستم

رفتم چو من از میان تو را دانستم

تا من بودی منت نمی دانستم

«فیض کاشانی»

در این فنا و نیستی، انسان به نوعی، شنواری در خداوند را تجربه می کند و به درک شنواری خداوند در هستی می رسد. خداوند با همه چیز همراه است و همه چیز با حضور او حضور دارد؛ آنچنان که می توان گفت در او شناور است. با توجه به این حقیقت، فاصله ی انسان از خداوند، فاصله ای مجازی و ناشی از جهل است که با رسیدن به آگاهی، جای خود را به نزدیکی به خداوند می دهد.

کسانی که بر پله ی عشق، به تجربه ی این غوطه وری نائل می شوند و احاطه ی خداوند بر هر چیز را درک می کنند، بیشترین نزدیکی را با او دارند و توجه آن ها به غیر او معطوف نیست. دست یافتن به چنین تجربه و ادراکی، رسیدن به مقام «تسبیح» است. یعنی تسبیح حقیقی در مقام محو و فنا تحقق پیدا می کند و کسی که به ادراک آن برسد، به دو جانبه بودن آن پی می برد.

اتصال مدام

«اتصال مدام» نوعی ارتقای کیفی است که می توان آن را در مباحثی همچون «محور اندیشه و محور وجودی»، «تشعشعات شعوری» و «مراتب ذکر» مورد شناسایی قرار داد.

۱- محور اندیشه و محور وجودی:

انرژی ذهنی هر فردی صرف اندیشه به موضوعات مختلفی می شود که برخی از آن ها (مانند فکر تأمین معاش، تهیه ی مسکن، تربیت فرزندان، آینده ی آن ها و...) در حد متعادل، لازم و ضروری است؛ اما برخی دیگر ضروری

۶. منظور از این همراهی، در هم آمیختن (اتحاد) نیست. زیرا خداوند حقیقت مطلق است و مخلوقات، تجلیات او هستند که در نسبت با او مجازی به شمار می روند (مانند نسبت تصویر و صاحب تصویر).

برای تشکیل این حلقه نیازی به اشتیاق و یا مضطر بودن نیست. زیرا تنها شرط لازم برای برقراری این اتصال، شاهد بودن است. شاهد، نظاره گری است که بدون هیچ گونه تلاش و تقلا و بدون تعیین نتیجه، در حلقه ی اتصال جمعی قرار می گیرد و هنگام رویارویی با آثار آن، به طور بی طرف و بدون تعصب داوری می کند.

ز می بنیوش و دل در شاهدهی بند

که حسنش بسته ی زیور نباشد

«حافظ»

از منظری دیگر، شاهد بودن، پایین ترین درجه ی «تسلیم» است که می تواند در اثر ارتباط با خداوند (ارتباط فردی یا جمعی) به درجات بالاتری ارتقا یابد و به مرتبه و مقام محو شدن برسد.

مقام «محو» یکی از مدارج کمال است که با رعایت شرط شاهد بودن در اتصال به دست می آید و دلیل اشاره به آن (در این بخش از مطالب) جایگاه بلندی است که در عرفان عملی دارد.

به بیان دیگر، «تسلیم» در امور آسمانی دارای درجاتی است که از شاهد بودن آغاز می شود و بعد، ابتدا به درجاتی می رسد که در آن نشانی از منیت وجود ندارد و هیچ یک از مظاهر خودشیفتگی به چشم نمی خورد؛ سپس، به رتبه ی بالاتری ختم می شود که همان محو یا فنا شدن است.

محو می باید نه نحو این جا بدان

گر تو محوی بی خطر در آب ران

آب دریا مرده را بر سر نهد

ور بود زنده ز دریا کی رهد

چون بمردی تو ز اوصاف بشر

بحر اسرار ت نهد بر فرق سر

«مولانا»

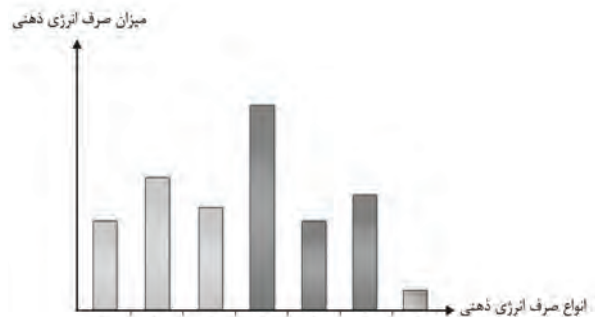
برای توصیف درجه ی محو یا فنا می توان از یک مثال ساده کمک گرفت. اگر کوزه های بشکند و به تکه های بزرگی تقسیم شود، احتمال دارد که از همان تکه ها بتوان تشخیص داد که آن ها اجزای یک کوزه بوده اند؛ اما اگر چنان خرد شود که تکه های ریزی از آن باقی بماند، امکان تشخیص این که آن تکه ها، حاصل شکسته شدن چه ظرفی هستند، وجود ندارد.

در صورتی که این خرد شدن به حدی باشد که فقط خاکی از کوزه باقی بماند، دیگر نشانی از وجود هیچ ظرفی وجود نخواهد داشت و فقط به عنوان مشتت خاک شناسایی می شود.

حال، اگر این خاک چنان ساییده شود که به صورت گرد و غبار در آید، با ملایم ترین نسیمی پراکنده می شود و دیگر از وجود کوزه اثری باقی نمی ماند. در این حالت، کوزه به شکل غبار در حالت شنواری قرار می گیرد و به نوعی محو شدن می رسد که در عین حالی که هست، اثری از کوزه را نشان نمی دهد. این حالت در اصطلاح «محو شدن» است.

نیست و موجب هدر دادن انرژی ذهنی می شود.

اندیشه‌ای که صرف تضادهای درونی و بیرونی، غیبت و بدگویی و بررسی‌ها و ارزیابی‌های ذهنی بیهوده^۷ می شود، از این قبیل است. نمودارهای ۱۰-۲ و ۱۱-۲ به طور فرضی ترسیم شده است تا در دو وضعیت متفاوت، نسبت میان اندیشه به موضوعات مختلف و اندیشه به کل را نشان دهد.



- ۱- اندیشه‌ی تأمین معاش
- ۲- اندیشه‌ی تهیه‌ی مسکن
- ۳- اندیشه‌ی تربیت فرزند
- ۴- اندیشه‌ی بدگویی از دیگران
- ۵- اندیشه‌ی بررسی و ارزیابی موضوعات بی اهمیت
- ۶- اندیشه‌ی ناگواری‌ها و ...
- ۷- اندیشه‌ی کل (اندیشه به کمال مطلق)
(نمودار ۱۰-۲)

به طور معمول، در نظر هر فردی یک موضوع بیش از سایر موضوعات اهمیت دارد و گاهی چنان ذهن او را به خود معطوف می کند که محور اندیشه‌ی او می شود و سایر اندیشه‌ها در سایه‌ی آن محو می گردد.

به همین دلیل، روبه رو شدن با بسیاری از افراد، همان موضوعی را که محور اندیشه‌ی آن‌ها شده است، تداعی می کند.

برای مثال، ملاقات با کسی که غرق اندیشه‌ی ثروت‌اندوزی است، انسان را به یاد پول می اندازد و ملاقات با کسی که محور اندیشه‌ی او کمال و دغدغه‌ی او ارتباط با کل است، خدا را به یاد می آورد.

تأدر طلب گوهر کانی کانی

تأدر هوس لقمه نانی نانی

این نکته رمز اگر بدانی دانی

هر چیز که در جستن آنی آنی

«مولانا»

۷. برای مثال، هنگام عبور از یک معبر، با مشاهده‌ی هر چیز و هر فرد، ذهن خود را مشغول اظهار نظر درباره‌ی آن می کنیم. اما نه تنها این توجه و اندیشه هیچ فایده و ارزشی ندارد، بلکه قدری از انرژی ذهنی را (که می تواند برای موضوع مفیدی صرف شود) به خود اختصاص می دهد.

و

گراز دل تو گل گذرد گل باشی

ور بلبلس بی قرار بلبلس باشی

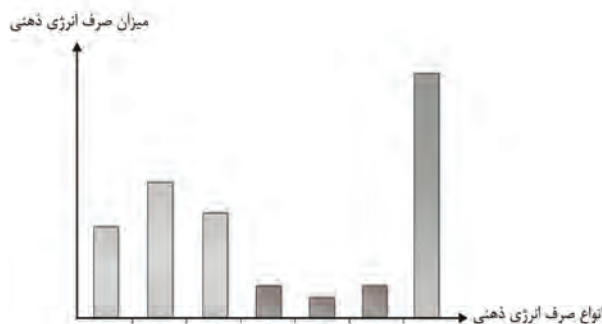
تو جزئی و حق کل است اگر روزی چند

اندیشه‌ی کل پیشه کنی کل باشی

«مولانا»

نکته‌ی مهم این است که از طرفی، کسانی که با مدیریت انرژی ذهنی، اندیشه‌های زائد را به ذهن نمی آورند و در اندیشه به موضوعات ضروری زیاده روی نمی کنند، با حفظ انرژی ذهنی، امکان اندیشه به کمال را افزایش می دهند و از طرف دیگر، در ذهن کسانی که بیش از هر چیز اندیشه‌ی کمال دارند، اندیشه‌های زائد تحت الشعاع قرار گرفته، حذف می شود و اندیشه‌های ضروری در حد تعادل باقی می ماند. به عبارت دیگر، هم مدیریت انرژی ذهنی موجب افزایش اندیشه‌ی کمال می شود و هم افزایش اندیشه‌ی کمال، مانع از این می شود که انرژی ذهنی صرف امور بیهوده و مضر شود و به این صورت، مدیریت انرژی ذهنی را به ارمغان می آورد.

بنابراین، هرگاه اشتیاق درک حقایق جهان هستی و رابطه‌ی خداوند با تجلیات او چنان افزایش یابد که به طور عمده توجه فرد به کشف این حقایق معطوف شود و هنگامی که عشق الهی وجود انسان را در بر بگیرد، محور اندیشه او کمال خواهد بود و در این صورت، به نحو مؤثری مدیریت انرژی ذهنی نیز خواهد داشت.

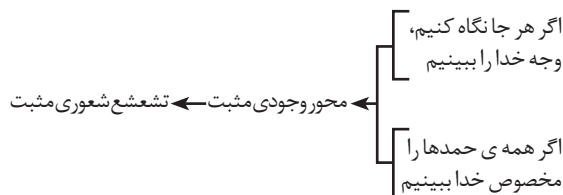


- ۱- اندیشه‌ی تأمین معاش
- ۲- اندیشه‌ی تهیه‌ی مسکن
- ۳- اندیشه‌ی تربیت فرزند
- ۴- اندیشه‌ی بدگویی از دیگران
- ۵- اندیشه‌ی بررسی و ارزیابی موضوعات بی اهمیت
- ۶- اندیشه‌ی ناگواری‌ها و ...
- ۷- اندیشه‌ی کل (اندیشه به کمال مطلق)
(نمودار ۱۱-۲)

حال اگر توجه به کمال و خدامحوری در وجود انسان نهادینه شود، نه تنها محور اندیشه‌ی او، بلکه «محور وجودی» وی نیز منطبق بر کمال خواهد بود. به بیان دقیق تر، اگر کسی به درک عارفانه‌ای برسد که از یک طرف، به هر چیز

نگاه می‌کند، خدا را در آن ببیند و از طرف دیگر، در مواجهه با هر چیزی که قابل تحسین و ستودن است، با همه‌ی وجودش متوجه خدا باشد و همه‌ی حمدها را مخصوص خدا بداند (به حقیقت الحمدلله رسیده باشد)، «محور وجودی» او که پنهانی‌ترین بعد وجود هر فرد است، محور کمال خواهد بود و می‌توان او را که در نوعی اتصال مدام و تثبیت شده با خداوند قرار دارد، «دائم‌الاتصال» نامید.

به طور مسلم، از ظاهر رفتار و گفتار افراد نمی‌توان انطباق یا عدم انطباق محور وجودی آن‌ها بر کمال (مثبت یا منفی بودن محور وجودیشان) را تشخیص داد و حتی در اغلب موارد، خود فرد نیز از آن بی‌خبر است؛ اما اثر تشعشعاتی محور وجودی هر کسی (به صورت تشعشعات شعوری مثبت یا منفی) در همه‌ی آثار او باقی می‌ماند.



۲- تشعشعات شعوری:

گفتار و اندیشه‌ی انسان و آثار دیگر او همچون شعر، موسیقی، نقاشی و... دارای شعور^۸ (آشکار) و باطنی (پنهان) است که هر یک به طور طبیعی بر جهان هستی تأثیر می‌گذارد. شعور، زیربنای ماده و انرژی است و ساختار جهان هستی را شکل می‌دهد. علاوه بر این که شعور، انرژی و ماده قابل تبدیل به یکدیگر هستند و از این نظر، شعور نقش مهمی در هستی ایفا می‌کند، اولین و تأثیرگذارترین زبان ارتباطی میان انسان‌ها و میان انسان و جهان زبان تشعشعات شعوری (تبادلات شعوری) است.

شعور ظاهری (تشعشعات شعوری ظاهری) آثار فرد که همراه با خلق هر اثر خلق می‌شود، مربوط به حالات و شرایط، نیت خودآگاه، بخش ناخودآگاه وجود فرد و عوامل دیگری است که در تولید آن نقش دارد. برای مثال، شعور ظاهری یک قطعه موسیقی، برآیند تشعشعات شعوری نوازنده و تشعشعات شعوری بار شده بر ساز است. تشعشعات شعوری بار شده بر ساز نیز مربوط به احساس و انگیزه‌ی سازنده‌ی آن در هنگام ساخت، محل نگهداری ساز، رضایت یا نارضایتی فروشنده و خریدار ساز از خرید و فروش آن، شعور ظاهری کسانی که ساز را در دست گرفته‌اند و... می‌باشد.

بر اساس این تئوری، تحقیقاتی که نشان می‌دهد قرار گرفتن آب در معرض انواعی از کلام، موسیقی، رفتار و... بلورهای حاصل از آن را به اشکالی متناسب با آن شرایط در می‌آورد و اثبات می‌کند این بلورها در وضعیت مثبت، موزون و منظم می‌شوند و در وضعیت منفی، به شکل

۸. برای آگاهی از مفهوم شعور، به بخش «شبکه شعور کیهانی» در کتاب «انسان از منظری دیگر» مراجعه شده، به بحث «جهان تک ساختاری» دقت شود.

ناموزون و نامنظم در می‌آیند، حاکی از تأثیر تشعشعات شعوری ظاهری انسان بر محیط پیرامون او است. (تاکنون در تحلیل این فرایند، عامل مؤثر، نوعی انرژی قلمداد شده است؛ در حالی که این اثر، تشعشعاتی است و کیفیت شعور ظاهری را آشکار می‌کند.)

شعور باطنی که «ضد شعور» نامیده می‌شود، تابع «محور وجودی» است و خودآگاه فرد و نیت ظاهری او در آن تأثیری ندارد. بنابراین، بارها و تظاهر و تصمیمات مختلف نمی‌توان آن را تغییر داد.

در آینده‌ای نه چندان دور بشر به چگونگی آشکارسازی محور وجودی و ارزیابی تشعشعات مربوط به آن دست خواهد یافت. هم‌اکنون راهکارهای اولیه‌ای در این زمینه به دست آمده و تجربه شده است. برای مثال، از طریق برگردان نرم‌افزاری کلام فرد (با استفاده از نرم‌افزارهای رایانه‌ای) می‌توان کلمات رمزی و پیام‌هایی را شنید که با محور وجودی او مرتبط است.

این موضوع در حوزه‌های مختلف موسیقی، تعلیم و تربیت و... جایگاه ویژه‌ای دارد و به دلیل اهمیت خود، توجه زیادی می‌طلبد. (البته باید توجه داشت که تشخیص محور وجودی افراد در بررسی آثار آن‌ها، در تصمیم‌گیری برای استفاده از این آثار ادبی، هنری و... مؤثر است؛ اما مجوز داوری درباره‌ی این افراد نیست و قضاوت راجع به خدامحوری و رستگاری دیگران مخصوص خداوند است.) بر اساس این که محور وجودی کسی رحمانی یا شیطانی (مثبت یا منفی) باشد، ضد شعور (تشعشعات شعوری باطنی) به ترتیب، مثبت یا منفی خواهد بود. محل تأثیر ضد شعور، ذهن انسان است که ناخواسته پیام‌های شعوری و ضدشعوری را دریافت می‌کند و در پذیرش اطلاعات، تنها تابع بخش خودآگاه نیست. یعنی حتی بدون این که فرد متوجه باشد، او را تحت تأثیر پیام‌های انتقال یافته از طریق ضد شعور قرار می‌دهد.

چنان که اشاره شد، ارتقای درک انسان در حد درک وجودی «الحمدلله» و درک وجودی حضور خداوند در همه‌ی تجلیات او، «اتصال مدام» است و موجب رحمانی شدن محور وجودی و عرضه‌ی تشعشعات شعوری باطنی مثبت می‌شود. درک حقیقت «الحمد لله»، با درک حقیقت «لا اله الا الله»، «سبحان الله»، «الله اکبر»، «بسم الله الرحمن الرحیم» و سایر اذکار قدسی همراه است و به همین دلیل می‌توان گفت که «اتصال مدام» ناشی از تثبیت حقیقت اذکار قدسی بر محور وجودی، یعنی رسیدن به بالاترین درجه‌ی ذکر است^۹. این تحول عرفانی حتی بدون تجربه‌ی درجات دیگر ذکر نیز امکان پذیر است؛ اما بدون لطف و رحمت الهی ممکن نیست.

۳- درجات ذکر:

اولین درجه‌ی ذکر خداوند، ذکر زبانی است که با امکانات پله‌ی عقل انجام می‌شود^{۱۰}. وقتی این ذکر ارتقا می‌یابد، تبدیل به ذکر ذهنی می‌شود.

۹. در این وضعیت، انسان به درک بی‌نامی او (ذات خداوند) نیز می‌رسد.

۱۰. ذکر زبانی به تأیید و تشویق عقل انجام می‌شود و تا وقتی به مراتب قلبی و وجودی ارتقا نیابد، تأثیرپذیر از عشق نیست.

بیا که یادش شود چه هستی سر و روش عالم غیب نوید داد نوید داد که عام است فیض رحمت او

ب) عوامل نتیجه بخشی اتصال

هوشمندی الهی

هر بخش از جهان خلقت، به واسطه‌ی کارگزاری تحقق و نظام می‌یابد. اگر این کار گزاران را ملک بنامیم، می‌توان گفت که ملائک جهان دوقطبی بر اساس چهار وظیفه از یکدیگر متمایز می‌شوند:

- ۱- ایجاد قوانین حاکم بر جهان هستی
 - ۲- اجرای قوانین حاکم بر جهان هستی
 - ۳- نگه داشتن ستون‌های عرش الهی در جهان هستی
 - ۴- آشکار کردن نتیجه‌ی قوانین حاکم بر جهان هستی
- در این جهان دوقطبی، سرمنشأ تدبیر امور، ملکی است که با به عهده داشتن نقش اول، سه دسته‌ی دیگر را اداره می‌کند. این ملک که مجموعه‌ی هوشمندی حاکم بر جهان هستی (ابر آگاهی) است، در این جهان دوقطبی، به صورت دو هوشمندی مثبت (هوشمندی الهی) و منفی نمایان می‌شود.

هوشمندی الهی که در مجموعه‌ی بی‌کران جهان دوقطبی نقش جاری کردن فیض الهی برای انسان را به عهده دارد، «روح القدس» است. این کار گزار، موجب جریان فیض رحمانی در هر اتصال می‌شود و آن اتصال را به نتیجه می‌رساند.

به این ترتیب، انسان در همه‌ی تحولات عرفانی، دریافت همه‌ی الهامات و آگاهی‌های تعالی بخش و ادراکات رحمانی، از نعمت وجود این ملک برخوردار است و به عبارتی، در همه‌ی تجارب عرفانی که حاصل از ارتباط با خداوند است، از حضور و نقش هوشمندی الهی بهره‌مند می‌شود.

رحمت الهی

در هر نوع اتصال و ارتباط با خداوند (فردی یا جمعی) رحمت الهی جریان دارد و آن اتصال و ارتباط را به نتیجه می‌رساند. یعنی رحمت الهی از هیچ‌یک از انواع ارتباط با خدا جدا نیست. رحمت الهی همان عشق او به همه‌ی هستی است که با دو خاصیت رحمانیت و رحیمیت، همه‌چیز را در بر گرفته است.

عشق و رحمت، کششی دو طیفی است که وقتی موجب تجلی خدا (آفرینش) می‌شود و به تجلیات خداوند روزی می‌رساند، «رحمانیت» نام می‌گیرد و وقتی آن‌ها را به سوی او باز می‌گرداند، «رحیمیت» خوانده می‌شود.

بر اساس این تعریف، رحمانیت، «دهش» خداوند و رحیمیت، «بازدهش» او محسوب می‌شود.

ذات مقدس حق، با دم عاشقانه‌ی خود عوالم وجود را پدید آورده است و با بازگرداندن آن‌ها به سوی خود، کشش بازگشت را ایجاد می‌کند که مانع از رو به کاستی رفتن هستی (تنزل تابی انتها) می‌شود و هدفمندی خلقت را حفظ می‌کند.

در این حالت، فرد حضور ذهن دارد؛ اما ذهن انسان، چیزی یا کسی را یاد می‌کند که غایب است و همین نشان می‌دهد که در این مرحله هنوز درک قلبی و وجودی از حضور خداوند رخ نداده است و فرد همچنان بر پله‌ی عقل خداوند را یاد می‌کند. بنابراین، احساس انس و نزدیکی چندانی نیز با او ندارد. در مرحله‌ی بعد، انسان ذکر بر پله‌ی عشق را تجربه می‌کند که دارای درجات مختلفی است.

ذکر بر پله‌ی عشق، قابل تعریف و توصیف نیست. چنین ذکر در مرحله‌ی اول، قلبی است؛ اما مداوم نیست و به صورت نوعی برانگیختگی احساسی و شوق نسبت به او تجربه می‌شود.

در درجه‌ی بالاتر ذکر، انسان چنان حضور خداوند را درک می‌کند که او را در خود و خود را در عظمت وجود او غوطه‌ور می‌بیند و تمام وجود او سرشار از عشقی توصیف‌ناپذیر است.

«درک حضور» خداوند، «ذکر وجودی» است. در بالاترین درجه‌ی ذکر وجودی، انسان به درک عمیق حقیقت توحید می‌رسد. از این رو، همه‌ی ادکار توحیدی در وجود او نهادینه می‌شود و محور وجودی او بر آن انطباق خواهد یافت.



(شکل ۱۲-۲)

این درجه از ذکر وجودی، «تنظیم وجود حول محور کمال» است و چنان که اشاره شد، بر آثار بیرونی نیز نقش خود را به جامی گذارد.

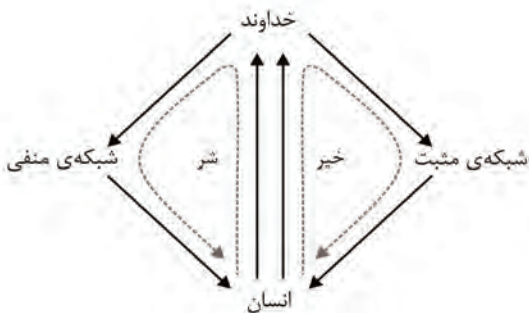
در حقیقت، محور وجودی هر انسانی بر دست، زبان، چشم و گوش او اثر گذار است و به عبارتی، حتی اعضای بدن کسی که محور وجودی او منطبق بر کمال باشد، ذاکر است. بنابراین، نه تنها نگاه چنین فردی از ظاهر بینی به باطن بینی (معرفت الهی) رسیده است و در هر مخلوق وجه خدا را می‌بیند^{۱۱} و شنوایی او ارتقا یافته است و آواهای کمال بخشی را که با گوش ظاهری نمی‌توان شنید، می‌شنود، بلکه تشعشعات رفتار، نگاه، بیان و نوشتار او آثار مثبتی به جامی گذارد. به این ترتیب، اتصال مدام، عامل تحولات عظیم درونی و بیرونی است که نه تنها بر زندگی خود فرد، بلکه کما بیش، بر زندگی کسانی که با او در ارتباط هستند نیز تأثیر مثبت دارد.

۱۱. به عکس، اگر محور وجودی کسی منطبق بر کمال نباشد، نگاه او نگاهی شرک‌آمیز خواهد بود.

است و انسان علاوه بر آن، از جوهره‌ی عشق نیز برخوردار است. عشق، به وجود انسان پیچیدگی و رمز و رموزی می‌دهد که موجب ارزش و اعتبار ویژه‌ی بندگی و سجود او می‌شود.

به تبع وجود عشق که کششی دوطرفه است، دمش و بازدمش یا دهش و بازدهش برای انسان نیز تحقق پیدا می‌کند؛ اما او موجود مختار عاشقی است که با اختیار خود می‌تواند خالق خیر یا شر باشد. این خیر یا شر به عالم بالا انعکاس می‌یابد و باز خورد آن نصیب خود او می‌شود. یعنی دمش او به بازدمش منجر می‌شود.

به بیان دیگر، اگر خیری دمیده باشد، در معرض خیر قرار می‌گیرد و اگر شری دمیده باشد، در معرض شر واقع می‌شود. این قانون، با عنوان «قانون بازتاب» شناخته می‌شود و اساس آن «رحیمیت» خداوند است.



(شکل ۱۵-۲)

بر اساس قانون بازتاب، هر اندیشه و عمل انسان (چه خوب و چه بد) به سوی خداوند منعکس می‌شود تا نتیجه‌ی آن به صورت هدایت یا ضلالت (گمراهی) به او باز گردد. خداوند با قرار دادن قانون بازتاب در جهان دو قطبی، انسان را هدایت یا گمراه می‌کند. با توجه به این قانون، هر فردی بر مبنای اشتیاق خویش (که در افکار، گفتار و رفتار او وجود دارد) هدایت یا گمراهی را انتخاب می‌کند و خود را در معرض آن قرار می‌دهد. قانون بازتاب با شدت بخشیدن به هر حالت و صفت مثبت یا منفی، نتیجه‌ی آن را به فرد باز می‌گرداند^{۱۲} و همچنین، میل درونی او برای رسیدن به آگاهی مثبت یا منفی را از طریق کار گزارانی (به ترتیب، شبکه‌ی مثبت و شبکه‌ی منفی) پاسخ می‌دهد.

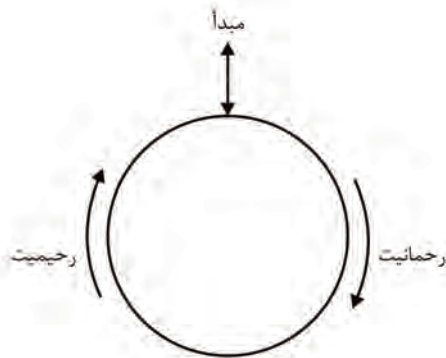
این جهان کوه است و فعل ما ندا

سوی ما آید ندها را صدا
«مولانا»

۱۲. برای مثال، کسی که خسیس است، خسیس تر و یا کسی که رئوف است، رئوف تر می‌شود. این نتیجه تنها وقتی تغییر می‌کند که فرد، متحول شود و تغییری درونی یابد. اما تغییر و تحول و بازگشت از صفات فردی در گذر زمان دشوار تر خواهد شد. زیرا همان گونه که لایه‌های گل و لای ته اقیانوس ها با گذشت زمان به لایه‌هایی از سنگ های سخت (سنگ‌های رسوبی) تبدیل می‌شود، خصوصیات انسان نیز با گذشت زمان نهادینه تر می‌شود و بر اساس تنوع خود، لایه‌های مختلف و صلیبت بیشتر خواهد یافت.

هر رحمانیتی، رحیمیتی به دنبال دارد. به وجود آمدن هر چیز، در اثر رحمانیت و بازگشت آن به سوی مبدأ، در اثر رحیمیت است. یعنی کشش به سمت وجود، ناشی از رحمانیت و کشش به سمت مبدأ وجود، ناشی از رحیمیت است.

جزئیات این تنزل و صعود در بخش هستی بخشی توضیح داده می‌شود؛ اما آن چه در این جا اهمیت دارد، این است که نقش دو سویه‌ی رحمت در نزول و صعود خاطر نشان شود.

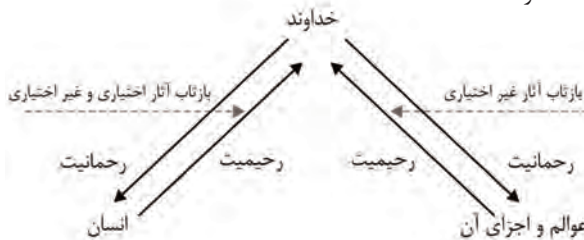


(شکل ۱۳-۲)

این نقش دوسویه، در هر لحظه‌ای از وجود هر چیز نیز وجود دارد. زیرا هر جزئی از هستی، در هر لحظه، وجود خود را از خداوند می‌گیرد. پس، هر یک از مخلوقات الهی اثر وجودی ثابتی دارد که بر اساس طراحی الهی، آشکار می‌شود.

از این منظر، هیچ چیز در خلقت خود اختیاری ندارد و از نقش خود در هستی منحرف نمی‌شود.

به این ترتیب، همه‌ی اجزای هستی اثر وجودبخش رحمانیت خداوند را انعکاس می‌دهند و به این معنا در برابر او سر به سجده گذاشته‌اند. در این میان، فقط انسان است که با دو خصوصیت عشق و اختیار، عهده‌دار رسالت بندگی است و در انتخاب خیر یا شر بودن اثر وجودی خود مختار است.



(شکل ۱۴-۲)

به بیان دیگر، ساختار همه‌ی اجزای هستی بر پایه‌ی عقل و هوشمندی

قانون بازتاب در جهان دوقطبی برقرار است و هر فردی، بر اساس این قانون که رحیمیت خداوند در آن جریان دارد، با بازتاب آثار خود مواجه می‌شود و به نتیجه انتخاب هدایت یا ضلالت، دست می‌یابد

آن تاثیرگذار نیست. بنابراین، بهره‌مندی از نتایج اتصال و ارتباط با خداوند برای هر کسی امکان‌پذیر است و کسی که در این اتصال قرار بگیرد، از رحمت فراگیر او بی‌نصیب نخواهد بود.

**بیا که دوش به مستی سروش عالم غیب
نوید داد که عام است فیض رحمت او**
«حافظ»
خصوصیت دیگر رحمانیت خداوند این است که در هر نوع اتصالی، جلوه‌ای از آن آشکار می‌شود و نتیجه‌ی منحصر به فردی وجود دارد و به همین دلیل، تعداد اتصالات‌های فردی و حلقه‌های جمعی (که به آن‌ها حلقه‌های رحمانیت نیز می‌توان گفت) بی‌نهایت است و نمی‌توان برای آن‌ها حدی قائل شد.

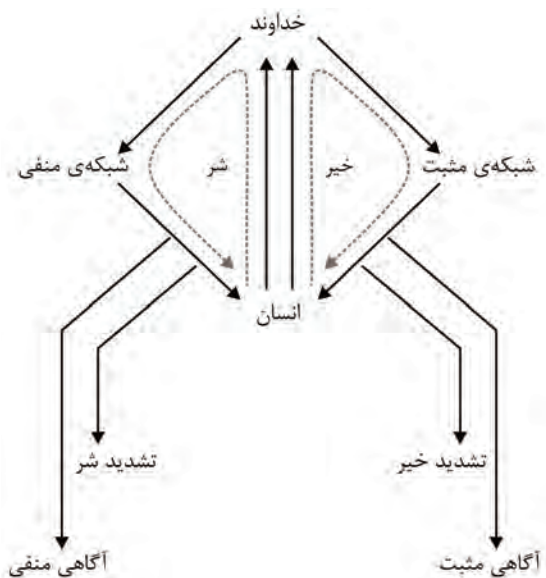
**تواز هر در که باز آیی بدین خوبی و زیبایی
دری باشد که از رحمت به روی خلق بگشایی**
«سعدی»

وسخن آخر این که:

**تاقیامت سخن اندر کرم و رحمت او
همه گویند و یکی گفته نیاید ز هزار**
«سعدی»

و

**رحمت بار خدایی که لطیف است و کریم
کرم بنده‌نوازی که رحیم است و ودود**
**گر کسی شکرگزاری کند این نعمت را
نتواند که همه عمر بر آید ز سجود**
«سعدی»



(شکل ۱۶-۲)

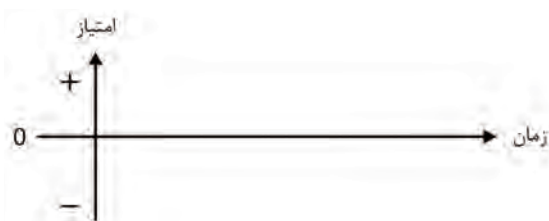
قانون بازتاب در جهان دوقطبی برقرار است و هر فردی، بر اساس این قانون که رحیمیت خداوند در آن جریان دارد، با بازتاب آثار خود مواجه می‌شود و به نتیجه‌ی انتخاب هدایت یا ضلالت، دست می‌یابد. (البته، بازتاب هر یک از آثار او بر مبنای وسع وی خواهد بود.)
بنابراین، می‌توان گفت که رحمانیت و رحیمیت خداوند هم در آفرینش و معاد (بازگشت) همه‌ی موجودات و هم در روزی رسانی به انسان نقش دارد.

یعنی، از یک طرف، وجود و بقای هر چیز ناشی از رحمانیت خداوند و بازگشت آن به سوی مبدأ، نتیجه‌ی رحیمیت اوست و از طرف دیگر، نوعی روزی رسانی بازتابی (حتمی) در هر لحظه از زندگی انسان وجود دارد که ناشی از رحیمیت خداوند است و نوعی روزی رسانی غیر بازتابی (انتخابی) در هر اتصال و ارتباط او با خدا تحقق دارد که نتیجه‌ی رحمانیت او به شمار می‌رود.

به بیان دیگر، همان‌طور که رحیمیت خداوند علاوه بر ایفای نقش بازگرداندن به سوی مبدأ هستی (بازدهش)، نتیجه‌ی اشتیاق هر کسی را به طور حتمی به او منعکس می‌کند، رحمانیت خداوند نیز علاوه بر ایفای نقش وجودبخشی (دهش)، روزی آسمانی هر صاحب‌اتصالی را بر اساس نوع درخواست او جاری می‌کند.

یکی از ویژگی‌های رحمانیت خداوند در نقش روزی رسانی آسمانی این است که می‌تواند برای همه جاری باشد و هیچ‌کدام از خصوصیات فردی اعم از سن، جنس، نژاد، ملیت، مذهب، اعتقادات، تحصیلات، اخلاق و ... بر

پیامدهای حرکت عرفانی



(شکل ۱۷-۲)

هر گیاهی به برنامه‌ی نرم‌افزاری مخصوص به خودش مجهز است و مطابق آن، عناصر مشخص و معینی را از دل خاک انتخاب و جذب می‌کند تا بتواند به زندگی ادامه دهد و ثمری به بار آورد. هیچ گیاهی نمی‌تواند بیش از قابلیت محدود خود، فرایندی را پیش برد و یا حتی در شرایط نامساعد و نامتناسب با نیازش، به حیات خود ادامه دهد. به عبارت دیگر، هر گیاهی امکان رشد در هر مکانی را ندارد و رشد هر گیاه وابسته به برنامه‌ی نرم‌افزاری ثابتی است که از حد تعیین شده برای آن (شرح وظیفه‌ی آن) فراتر نمی‌رود و اگر برای انجام وظیفه صفر امتیاز در نظر بگیریم، ایجاد امتیاز مثبت نمی‌کند.

این برنامه‌ی نرم‌افزاری به گیاه اجازه‌ی کم‌کاری نیز نمی‌دهد؛ یعنی در صورتی که شرایط محیطی مناسب وجود داشته باشد، گیاه نمی‌تواند تحلیل برود یا محصول ندهد. بنابراین، یک گیاه امکان اخذ امتیاز منفی نیز ندارد و همواره با صفر امتیاز، وظیفه‌ی خود را انجام می‌دهد.

حیوانات نیز چنین هستند. یک حیوان دارای محدوده‌ی فعالیت مشخصی است و دقیقاً مطابق شرح وظیفه‌ی خود عمل می‌کند و رفتار هر نژادی از حیوانات بر اساس الگوی نرم‌افزاری ثابتی شکل می‌گیرد. برای مثال، خصوصیات همه‌ی سگ‌های یک نژاد، از نظر وفاداری به صاحب خود، حمله به غریبه و ... یکسان است. از طرف دیگر، همان طور که محبت یک سگ به صاحب خود، جزئی از شرح وظیفه‌ی آن است، نیش زدن عقرب نیز بر اساس برنامه‌ی نرم‌افزاری ثابتی است که نه امتیاز مثبت دارد و نه امتیاز منفی.



(ش ۱۸-۲)

حرکت و سیر و سلوک عرفانی، عامل تغییرات وسیعی است که ابعاد مختلف وجود انسان را سامان می‌بخشد؛ وجودش را با سایر اجزای هستی هماهنگ می‌کند؛ به‌اثر ظرفیت بیشتر و شخصیت بهتری می‌دهد و موجب تحول بینشی و معرفتی او می‌شود. مجموعه‌ی این تغییرات، انسان را به شرافت انسانی می‌رساند و زندگی او را که بر اساس ادراک و اشراق، رنگ خدایی می‌گیرد، سرشار از شور و عشق و سرمستی می‌کند.

بخشی از تحولاتی که در مسیر حرکت عرفانی حاصل می‌شود، نه تنها به وجود انسان تعادل می‌بخشد، بلکه امکان الهام و دریافت آگاهی را افزایش می‌دهد و از این نظر، در تداوم حرکت، نقش زیربنایی دارد. اما بخش دیگر، تحولاتی معرفتی است که با دریافت آگاهی و رسیدن به ادراکات و جودیه به دست می‌آید. بنابراین، به طور کلی، پیامدهای حرکت عرفانی در دو دسته قابل مطالعه و بررسی است:

۱- نتایج زیربنایی

۲- نتایج معرفتی

اما پیش از هر چیز بهتر است اهمیت این نتایج بررسی شود. برای این منظور، لازم است شرح وظیفه‌ی انسان را با نقش و وظیفه‌ی سایر موجودات در هستی مقایسه کنیم و بدانیم که چرا انسان «شرف مخلوقات» معرفی شده است. در این صورت، متوجه خواهیم شد که رابطه‌ی بین دستاوردهای عرفانی و این رتبه‌ی ویژه چیست.

با ترسیم یک نمودار که محور افقی آن گذر زمان را نشان می‌دهد و محور عمودی آن، بر اساس شرح وظیفه‌ی هر موجود، امتیازات صفر، مثبت و منفی او را به تصویر می‌کشد، می‌توان به تفاوت قابلیت و امتیاز انسان نسبت به گیاه، حیوان و ملک پی برد. برخی از رفتارهای انسان غریزی است (مانند ابراز مهر مادری) و به خودی خود هنر او را نشان نمی‌دهد. همچنین، انسان وظیفه دارد در رفتار ظاهری خود اصولی را رعایت کند که از نظر فرهنگی و اجتماعی نیز شایسته‌ی مقام انسانیت است. اما عمل بر اساس این قوانین (طبیعی، عرفی و شرعی) نیز، به خودی خود، هنر ویژه‌ای نیست و بر مبنای این که انجام وظیفه است، امتیاز مثبتی به آن تعلق نمی‌گیرد.

به عبارت دیگر، وقتی انسان بر اساس شرح وظیفه‌ی انسانی خود عمل می‌کند، صفر امتیاز دارد و آنچه می‌تواند به او امتیازی ببخشد، صرفاً انجام وظایف تعیین شده برای او نیست. البته، این بی‌ارزش بودن انجام وظایف را اثبات نمی‌کند و تنها کافی نبودن آن را نشان می‌دهد و گویای این است که تا این مرز، حضور انسان در هستی جلوه‌ی ویژه‌ای ندارد. برای تفهیم این مطلب، می‌توانیم ابتدا وضعیت موجودات دیگر را که فقط بر اساس شرح وظیفه‌ی تعیین شده‌ی خود در جهان هستی عمل می‌کنند، ارزیابی کنیم.

انسان متعالی انجام تکالیف را کافی نمی‌داند و بر خلاف کسانی که فقط با تکیه بر امکانات پله عقل، سعی در انجام کارهای خوب و شایسته دارند، انجام آن‌ها را با عشق و معرفت همراه می‌کند

و رفتار او، آن را به ارمان بیاورد. انسان متعالی دارای نوعی ارتقای کیفی و رشد درونی است که هنر وی را نشان می‌دهد و او را صاحب امتیازاتی می‌کند که بر اساس آن «شرف مخلوقات» نامیده می‌شود.

فلسفه‌ی خلقت انسان و دلیل حضور او در هستی این نیست که فقط تکالیفی را انجام دهد تا در ظاهر، حق انسانیت را ادا کند. آن چه موجب فخر خداوند به آفرینش انسان است، ارتقای کیفی و تعالی این مخلوق در حرکتی عرفانی است که او را از حد اکتفا به انجام وظایف ظاهری بالاتر می‌برد و به او صفای درون، وسعت اندیشه، وسعت وجودی و معرفتی می‌بخشد که باعث می‌شود بتواند او را «شرف مخلوقات» نامید.

به عبارت دیگر، انسان متعالی انجام تکالیف را کافی نمی‌داند و بر خلاف کسانی که فقط با تکیه بر امکانات پله ی عقل، سعی در انجام کارهای خوب و شایسته دارند، انجام آن‌ها را با عشق و معرفت همراه می‌کند؛ نابسامانی‌های درون خود را به کمک ارتباط با خدا سامان می‌دهد و چشم دل خود را به حقایق بی‌انتهای هستی می‌گشاید تا به منزلت حقیقی‌اش نزدیک شود و شرافت انسانی را به ظهور برساند. همه‌ی این تحولات، درونی و کیفی است و به همین دلیل، نمی‌توان آن را به رخ کشید؛ اما نه تنها خود انسان از آن بهره‌مند می‌شود؛ بلکه در اثر آن، تشعشعات شعوری مثبتی به کل هستی سپرده می‌شود.



(شکل ۲۰-۲)

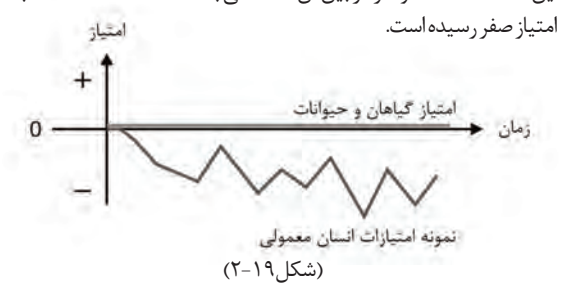
تحولات کیفی که انسان را متعالی می‌کند، همان پیامدهای حرکت عرفانی است که در این بخش بعضی از آن‌ها معرفی می‌گردد.

یکی از نتایج این حرکت که باعث ارتقای کیفی عبادات نیز می‌شود،
۱. خرد را خرقه از تکلیف پوشند ولیکن عشق را تشریف پوشند «عطار»

فرشتگان الهی (کارگزاران هستی) نیز همواره به شرح وظیفه‌ی خود عمل می‌کنند. آن‌ها نمی‌توانند از انجام وظیفه‌ی خود عدول کنند یا بیش از آن، اقدامی انجام دهند و ارتقای درجه یابند. بنابراین، ملائک نیز از نظر انجام وظیفه در وضعیت ثابتی قرار گرفته‌اند و چون کم کاری یا اضافه کاری ندارند، در نمودار مورد نظر، امتیاز آن‌ها نیز صفر محسوب می‌شود.

حال اگر به عملکرد انسان‌ها دقت کنیم، در اغلب موارد، با وضعیت تأسفانگیزی مواجه می‌شویم. انسان، موجودی دارای اختیار است که کیفیت اندیشه، رفتار و گفتار او بسیار متغیر است و این موجب می‌شود که بتواند امتیازات مثبت یا منفی متعددی به خود اختصاص دهد. در صورتی که کسی رفتار صحیحی داشته باشد، می‌توان ادعا کرد که تا مرز رشد و تعالی پیش رفته است؛ اما تا وقتی که رفتار او دارای کیفیت مثبت نباشد، هیچ امتیازی نخواهد داشت.

به این ترتیب، وضعیت کسانی که هنوز به این مرز نرسیده‌اند، مشخص است. آن‌ها دارای امتیازات منفی هستند؛ زیرا حتی به وظایف ظاهری خود عمل نمی‌کنند و یا به عبارتی، از شرح وظیفه‌ی خود تخلف می‌کنند. بنابراین، سطح امتیاز این افراد از گیاه و حیوان پایین‌تر است. موضوع تأسف بر انگیز این است که نه فقط اشخاصی که به وضوح ناهنجاری‌های رفتاری دارند؛ بلکه انسان‌های معمولی نیز در چنین وضعیتی به سر می‌برند؛ زیرا همواره دارای این تخلفات هستند و اگر در بین آن‌ها کسی باشد که تخلف نکند، فقط به امتیاز صفر رسیده است.



(شکل ۱۹-۲)

ترفند شیطان باعث می‌شود که خیلی از افراد تصور کنند به‌عنوان پدری دلسوز، مادری فداکار، دوستی وفادار و ... رسالت خود را در زمین به انجام رسانده‌اند. با همین تفکر، بسیاری از ما عادت داریم از افرادی که دزدی نمی‌کنند، رشوه نمی‌گیرند، به حق دیگران تجاوز نمی‌کنند و اهل ریا، غیبت و ... نیستند، تعریف و تمجید کنیم.

اما آیا رعایت این موارد، حداقل چیزی نیست که از انسان انتظار می‌رود؟ آیا آفرینش انسان برای رسیدن به همین مقام است یا قرار بر این است که او مسیر بی‌انتهای کمال و تعالی را طی کند؟! آیا می‌توانیم تنها رفتار صحیح را ملاک تعالی انسان بدانیم؟!

به‌طور مسلم، رشد و تعالی انسان چیزی نیست که ظاهر پسندیده‌ی اعمال

توجه به دو نمودار ۲۳-۲ و ۲۴-۲ این موضوع را روشن تر می کند.



تغییرات جسمی، ذهنی و روانی فرد معمولی (نمودار ۲۱-۲)



تغییرات جسمی، ذهنی و روانی فرد متعالی (نمودار ۲۲-۲)

حرکت عرفانی، علاوه بر این دستاورد، پیامدهای مطلوب دیگری نیز دارد که نسبت به نتایج معرفتی آن، نقشی زیربنایی محسوب می شود. این نتایج که برخی از آن ها به اختصار توضیح داده خواهد شد، عبارتند از:

- ۱- محافظت در سلوک
- ۲- دستیابی به هنر ضد ضربه شدن
- ۳- ارتقای ظرفیت
- ۴- تزکیه
- ۵- هم‌فازی با زمان
- ۶- هم‌فازی با فلک
- ۷- هم‌فازی کالبدی
- ...

محافظت در سلوک

به طور طبیعی، حرکت در مسیر کمال که بر اساس ارتباط با خدا و در نتیجه، بهره‌مند شدن از نقش شبکه‌ی مثبت تحقق می یابد، واکنش

«کنترل ذهن» است. بدون کنترل ذهن، انسان مانند برده‌ای در اسارت به سر می برد. او اسیر بخشی از ذهن خویش است که هر لحظه برای او تصمیم می گیرد که به چه اندیشه، خیال یا خاطره‌ای مشغول باشد. به این ترتیب، بخش اعظم عمر انسان در بیراهه‌ها تلف می شود. این وضعیت به اعمال عبادی او نیز لطمه می زند و آن‌ها را از کیفیت لازم بی بهره یا کم بهره می کند. اما چاره‌ی آن برقراری نوعی اتصال و ارتباط با خداوند است که باعث به دست گرفتن «مدیریت ذهن» می شود.

این مثال، ما را متوجه بخشی از اهمیت موضوع می کند؛ اما حقیقت این است که ارتقای کیفیت اعمال انسان، ابعاد بسیار گسترده تری دارد که لازم است با دنبال کردن اهداف زیربنایی و معرفتی عرفان، جدی گرفته شود.

الف) نتایج زیربنایی

اتصال و ارتباط با خداوند ثمرات متعدد و متنوعی دارد. بخشی از این نتایج و ثمرات، با ایجاد تعادل در جسم، ذهن، روان و سایر ابعاد وجودی و حتی شکوفایی ذهنی و روانی، نه تنها شرایط درونی مساعدی برای روبرویی با مسائل زمینی فراهم می کند؛ بلکه آمادگی برخوردار شدن از روزی‌های آسمانی را نیز افزایش می دهد و مسیر کمال را هموار می سازد. وضعیت مطلوب جسم، ذهن و روان افراد متعالی در مقایسه با افراد عادی نشان می دهد که این وضعیت، رابطه‌ی مستقیمی با ارتقای کیفی انسان دارد.

فرد متعالی، در سنین کهولت، افت جسمی کمتری نسبت به دیگران دارد و به جای افت روانی و ذهنی معمول در این دوران، شاهد رشد روانی و ذهنی خود خواهد بود.

به طور کلی، افراد معمولی در سنین کهولت دچار افت جسمی می شوند؛ گیرایی ذهن آن‌ها کاهش می یابد و از نظر روانی به دوران کودکی باز می گردند و خصوصیاتمانند بهانه‌گیری، لجبازی، قهر کردن و ... از آن‌ها سر می زند.

همان طور که در شکل معلوم است، این افول همه‌جانبه، درست بعد از سنینی شروع می شود که جسم و روان و ذهن به بیشترین شکوفایی می رسد و پس از آن با افزایش سن، روند افت آن افزایش می یابد. اما سنین اوج شکوفایی فرد عادی، سنین آغاز بهره‌وری بیشتر از ذهن و روان برای فرد متعالی است. یعنی از آن زمان به بعد، شکوفایی ذهنی و روانی انسان متعالی افزایش می یابد. نمونه‌ی بارز این روند را می توان در پیامبران الهی یافت که از این رشد فزاینده بهره برده اند.

۲. در حیطه‌ی اعمال عبادی بسیار اتفاق می افتد که فرد، پس از به جا آوردن فریضه‌ی نماز متوجه می شود که در خلال برپایی این فریضه‌ی مهم دینی، چندین معامله انجام داده است و به چند سفر رفته، اشیائی را که گم شده بودند، نیز پیدا کرده است و ... بنابراین، بدون داشتن کنترل ذهن، بر کیفیت بسیاری از اعمال انسان خط بطلان کشیده می شود.

لازم است که انسان در اقیانوس زندگی، زورق وجودی خود را به کشتی اقیانوس پیمایی تبدیل کند تا بتواند عرصه‌ی این اقیانوس را با مصونیت بیشتر و به طور مطمئن تری پیماید

نیز با دامنه‌ی اثر بیشتر وجود دارد که مانند یک «زره» همواره مصونیت بخش است. می‌توانیم نام این حفاظ را «حفاظ اعظم» بگذاریم.

دستیابی به حفاظ اعظم، نتیجه‌ی درک عمیقی است که انسان را از ظاهر بینی به رویت حقیقت هر جزئی از اجزای هستی می‌رساند؛ تا جایی که در هر یک جمال خدا را می‌یابد و با این مشاهده، در باره‌ی تقدس همه‌ی اجزای عالم به یقین می‌رسد.

به بیان دیگر، این حفاظ که همواره از نفوذ شیاطین و حملات شبکه‌ی منفی جلوگیری می‌کند، محصول یک فرایند معرفتی بوده، زمانی به دست می‌آید که حقیقت «بسم الله الرحمن الرحیم» در سراسر وجود فرد (و نه فقط کلام یا اندیشه‌ی او) محقق شود.

در حقیقت، همه چیز در هستی تجلی خداوند است و مجموعه‌ی همه‌ی تجلیات او که هر کدام، دو جلوه‌ی رحمانی و رحیمی او را نشان می‌دهند، «اسم» او هستند و به همین دلیل، هر یک از آن‌ها تقدس دارند. درک شهودی این حقیقت، برای انسان حفاظی ایجاد می‌کند که کامل‌ترین حفاظ است و «حفاظ اعظم» نام می‌گیرد.

دستیابی به هنر ضد ضربه شدن

زندگی مانند یک اقیانوس مواج است که در آن، هر لحظه امکان رویارویی با امواجی سهمگین وجود دارد. هر کسی که در زورقی نشسته باشد و بخواهد اقیانوسی را طی کند، به طور قطع، با برخورد چند موج از امواج این اقیانوس و ضربات این تلاطم، زورق او متلاشی می‌شود و تخته پاره‌های آن به گوشه و کنار پرتاب خواهد شد.

به همین دلیل، لازم است که انسان در اقیانوس زندگی، زورق وجودی خود را به کشتی اقیانوس پیمایی تبدیل کند تا بتواند عرصه‌ی این اقیانوس را با مصونیت بیشتر و به طور مطمئن تری پیماید.

حرکت عرفانی چنین امکانی را فراهم می‌کند. زیرا از طرفی به انسان وسعت و عظمتی می‌دهد که آن امواج بر او بی‌تأثیر می‌شوند و از طرف دیگر، انگیزه‌های متعالی ایجاد می‌کند که او با وجود امواج سهمگین حوادث محکم و استوار در مسیر زندگی به پیش می‌رود. بنابراین، از این نظر می‌توان گفت که عرفان، هنر ضد ضربه شدن است.

عارف در راه رسیدن به محبوب خود، با هر ضربه‌ای دچار وقفه و سکون نمی‌شود. او در مسیر عشق به تحولاتی رسیده است که افراد معمولی از آن بی‌بهره‌اند. به عبارتی، در این مسیر، او توانسته است زورق وجودی خود را به یک کشتی اقیانوس پیمایی تبدیل کند که در مقابل امواج سهمگین اقیانوس زندگی به خوبی مقاومت می‌کند؛ در حالی که زورق افراد معمولی در رویارویی با اولین امواج در این اقیانوس، واژگون می‌شود و از ادامه‌ی راه باز خواهند ماند.

شبکه‌ی منفی را به دنبال دارد.



(شکل ۲۳-۲)

بنابراین، در حرکت عرفانی، وجود «حفاظ» در برابر تعرضات شبکه‌ی منفی ضروری است. منظور از تعرضات، تغییراتی درونی است که بر رشد و تعالی اثر بازدارنده دارند.

این بازدارندگی از طریق ایجاد ناپسمانی‌هایی مانند غرور، منیت، حساست، بدبینی، فراموشی، درگیری با وسوسه‌های مختلف و ... آغاز شده، در بسیاری از موارد، به فشارهای روانی و ناهنجاری‌های دیگر نیز منجر می‌شود و آسیب‌های ناشی از آن جدی است.

این نشان می‌دهد که انسان در برقراری هر نوع اتصال و ارتباط با خداوند، به حفاظتی از سوی او نیاز دارد تا بتواند از آسیب این حملات، در امان بماند. در اتصال جمعی که فرد به راحتی از تسهیلات رحمانی خداوند بهره‌مند می‌شود، هر حلقه‌ای حفاظ مربوط به خود را دارد. اما بر خورداری از حفاظ در اتصال فردی نیازمند شرایطی است که اگر شخص ارتباط گیرنده، آن را نداند و رعایت نکند، به شدت مورد حمله‌ی شبکه‌ی منفی قرار خواهد گرفت.^۳ در ضمن، به دلیل این که اتصال‌های فردی برای هر کسی منحصر به فرد است، نمی‌توان تجربه‌ی یک شخص در زمینه‌ی دریافت حفاظ مربوط به آن را به دیگران تعمیم داد.

به غیر از حفاظی که مخصوص هر نوع اتصال و ارتباط با خداوند است، امکان بر خورداری از حفاظ‌های دیگری نیز وجود دارد که کاربرد عمومی دارند. یکی از این حفاظ‌ها «حفاظ عبادی» است که وجود آن برای انجام اعمال عبادی با کیفیت ضرورت دارد. این حفاظ، از پناه بردن حقیقی به خدا حاصل می‌شود.^۴ تحقق این حفاظ، از مزاحمت عوامل شبکه‌ی منفی (که مأمور به ممانعت از عبادت حقیقی هستند) جلوگیری می‌کند. به عبارتی، همان‌طور که در عبادت، تمایل ذهن به تفرقه، بیشتر است، حملات بازدارنده‌ی دیگری نیز وجود دارد که این حفاظ، آن‌ها را خنثی می‌کند.

حفاظ عبادی، مانند سپری است که در مواقع لزوم (انجام اعمال عبادی و تفکر و تحقیق عمیق در متون دینی) باید از آن استفاده کرد. اما حفاظ دیگری

۳. بسیاری از افراد مشتاق بوده و هستند که بی اطلاع از این موضوع و بدون برخورداری از حفاظ لازم، به یکباره رو به عرفان و عبادت عمیق و مستمر آورده‌اند و پس از مدت زمان کوتاهی دچار عوارض روانی شدیدی شده، به مراکز مراقبت روانی انتقال یافته‌اند.

۴. این حفاظ، رسیدن به باطن «عود بالله من الشیطان الرجیم» است.

از منظر عرفان، دامنه‌ی گناه گسترده‌تر است و هر گونه افکار و رفتاری که سلامت فرد و جامعه را به خطر اندازد؛ ایجاد تشعشع شعوری منفی کند و در یک کلام، مانع از حرکت به سوی کمال شود، گناه است

ار تقای ظرفیت

عرفان، انسان‌هایی با ظرفیت بالا و دریا دل تربیت می‌کند. ظرفیت هر کسی قابل تغییر است.

وقتی ظرفیت انسان کم باشد، هر رویداد ناخوشایندی برای او ایجاد به هم ریختگی درونی و آسیب‌های جدی می‌کند؛ در صورتی که ظرفیت بالا به هیچ محرک بیرونی که نقش مخرب داشته باشد، میدان نمی‌دهد و اثر آن را خنثی می‌کند.

می‌توانیم تفاوت ظرفیت انسان‌ها را با مثالی از ظرف‌های کوچک و بزرگ مشخص کنیم. اگر سکه‌ای را به درون کاسه‌ی آبی بیندازیم، هر کسی به محض نگاه کردن به درون این کاسه، سکه را خواهد دید.

اما اگر همین سکه را به درون حوضی بیندازیم، رؤیت آن کمی مشکل‌تر می‌شود و در صورتی که آن را به درون استخری بیندازیم؛ دیدن آن سخت‌تر خواهد شد و اگر این سکه به دریاچه‌ای انداخته شود، دیگر امید چندانی به پیدا کردن آن نیست.

ظرف وجود انسان نیز می‌تواند اندازه‌های مختلفی داشته باشد؛ از اندازه‌ای کوچک که تأثیر هر اتفاقی بر آن آشکار می‌شود تا عظمتی که نه تنها هر مشکلی در آن محو می‌گردد؛ بلکه در برابر تعریف و تمجید و تشویق و حوادث شوق آور و شغف انگیز نیز، تعادل فرد را حفظ می‌کند و مانع از خودباختگی او می‌شود.

دنیای عرفان، دریا دلی و ظرفیت وجودی بالایی ایجاد می‌کند که به واسطه‌ی آن، فرد قادر می‌شود بدون هیچ لطمه‌ای از کنار همه‌ی ناملازمات، صحبت‌های نایبجا و ناروا، نیشخندها و طعنه‌ها، اهانت‌ها و بی‌احترامی‌ها بگذرد و آن‌ها را برای همیشه در وسعت ظرفیت خود مدفون کند؛ به طوری که آشکار نمودن و بیرون کشیدن آن‌ها، از وجود او کار مشکل و یا حتی ناممکنی باشد؛ گویی که هیچ اتفاق نامطلوبی برای او رخ نداده است و به او ظرفیت تعادل در خوشی‌ها و ناخوشی‌ها را می‌بخشد.

تزکیه

یکی از اهداف مهم برای کسی که در راه کمال قدم می‌گذارد، این است که مورد تزکیه و پاک‌سازی اخلاقی و رفتاری از عواملی قرار گیرد که برای او ضد کمال به شمار می‌روند.

اگر کسی تحت تأثیر بند و نصیحت و یا به حکم عقل تصمیم به اصلاح اعمال و رفتار خود بگیرد و برای آن تلاش کند، در دست‌یابی به «تزکیه‌ی بیرونی» یا «تزکیه‌ی ظاهری» به موفقیتی می‌رسد؛ اما تزکیه‌ی بیرونی زمانی ارزشمند است که نتیجه‌ی «تزکیه‌ی درونی» یا «تزکیه‌ی باطنی» باشد.

تزکیه‌ی بیرونی (که می‌توانیم به آن «تزکیه‌ی رفتاری» نیز بگوییم) با استفاده از ابزارهای پله‌ی عقل به دست می‌آید؛ اما تزکیه‌ی درونی بدون ارتباط

با خدا و برخورداری از رحمانیت او امکان ندارد.

در صورتی که انسان به تزکیه‌ی درونی برسد، خواه ناخواه رفتار او نیز، تحت تأثیر این تزکیه قرار می‌گیرد و به طور بنیادی اصلاح می‌شود.

بنابراین، اصلاح زیربنایی، با ورود به مسیر عرفان و تجربه‌ی پله‌ی عشق به دست می‌آید.

برای این منظور، رحمانیت خداوند در انواعی از ارتباط با او جریان می‌یابد و تحولاتی از قبیل «تزکیه‌ی ذهنی»، «تزکیه‌ی اخلاقی» و «تزکیه‌ی تشعشعاتی» اتفاق می‌افتد.



۱- تزکیه‌ی ذهنی

ناآگاهی انسان از برخی قوانین هستی و یا بی‌توجهی به آن‌ها، منجر به تخلفاتی می‌شود که او را در معرض آلودگی به ویروس‌های غیر ارگانیک قرار می‌دهد. این ویروس‌ها با تسخیر کالبد ذهنی و یا کانال‌ها و مبدل‌های انرژی انسان، انواعی از مشکلات ذهنی^۵ و بسیاری از اختلالات روانی و جسمی را ایجاد می‌کنند.

این ویروس‌ها هوشمند هستند و حتی در صورتی که به وضوح، موجب بروز اختلالات ذکر شده نشوند، رفتار، گفتار و اندیشه‌ی فرد را به میل خود تغییر می‌دهند و در بسیاری از موارد به انحراف می‌کشاند.

بنابراین، در مسیر عرفان، پاک شدن از این نوع آلودگی از این نظر اهمیت دارد که لازم است کسی که در مسیر عرفان حرکت می‌کند، مطمئن باشد بدون دخالت این عوامل مداخله‌گر، تصمیم‌گیرنده‌ی زندگی خویش است و در انتخاب‌های خود تحت تأثیر القائات ویروس‌های غیر ارگانیک قرار ندارد.

به همین دلیل، یکی از امکانات رحمانی که خداوند در مسیر سیر و سلوک قرار داده است، رفع این نوع آلودگی است و از آن‌جا که اغلب، مرکز تسخیر شونده توسط این دسته از ویروس‌ها «ذهن» است، پاک شدن از آن‌ها «تزکیه‌ی ذهنی» نام‌گذاری می‌شود.

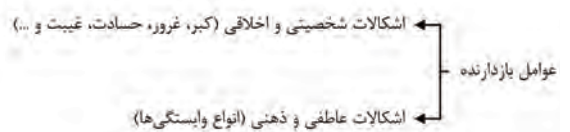
۲- تزکیه‌ی اخلاقی

انسان به قدر اشتیاق خود از دانش کمال بهره می‌برد و به قدری که به مبدأ توجه دارد، حرکت به سوی غایت کمال را سرعت می‌بخشد. همین عطف توجه

۵. منظور از مشکلات ذهنی، نابسامانی‌هایی از قبیل توهم (شنیداری، دیداری، پنداری و حسی)، دو شخصیتی، چند شخصیتی، وسواس، رفتارها و تمایلات غیر عادی و ... است.

به غایت کمال، عامل بهترین نحوه‌ی حرکت در مسیر بازگشت به سوی خداوند است. مهم‌ترین عاملی که این حرکت را به تعویق می‌اندازد و انسان را دچار عقب‌ماندگی و سرگردانی می‌کند، وابستگی است.

گاهی این وابستگی نسبت به اشخاص، موقعیت‌ها، اموال، اماکن و... است و گاهی نسبت به برخی خصوصیات اخلاقی که حتی وقتی فرد تصمیم به ترک برخی از آن‌ها دارد، کشش و جاذبه‌ی آن‌ها مانع رسیدن به این هدف می‌شود و یا آن را دشوار می‌کند. به طور خلاصه، هم وابستگی‌های عاطفی-ذهنی (اشکالات عاطفی و ذهنی) و هم وابستگی‌های اخلاقی (اشکالات اخلاقی و شخصیتی) عوامل بازدارنده‌ی کمال هستند و حرکت عرفانی را دچار توقف و کندی می‌کنند و به همین دلیل، پاک شدن از آن‌ها اهمیت دارد.



برای رها شدن از این اشکالات، دوروش وجود دارد:

- ۱- مراقبت‌های فردی
 - ۲- کمک گرفتن از اتصال و ارتباط با خدا
- دوروش اول، شخص با تکیه بر اراده و توان فردی خود، نسبت به این عوامل مقاومت می‌کند و به سختی در جهت اصلاح خود می‌کوشد. تجربه‌ی بشر نشان می‌دهد که موفقیت در این راه بسیار دشوار است.
- دوروش دوم، فرد متکی به خود نیست، بلکه از اتصال و ارتباط با خدا کمک می‌گیرد و با لطف و رحمت او، این اشکالات را از وجود خود برطرف می‌کند. تجربه‌ی بهره‌مندی از ارتباط فردی و حلقه‌های رحمانی نشان می‌دهد که در این مورد، ابتدا اشکالات مورد نظر برای خود شخص واضح می‌شوند و به دنبال این که با همه‌ی زشتی خود برای او جلوه می‌کنند، به اختیار خود فرد، اما با کمک خداوند قربانی می‌شوند. یعنی ارتباط با خدا، امکان ذبح وابستگی‌های عاطفی، ذهنی و شخصیتی را فراهم می‌کند تا با کنترل این اشکالات، حرکت به سوی کمال سهولت پذیرد.^۶

مراسم دینی قربانی کردن نیز که با ذبح حیواناتی که مصرف خوراکی دارند، انجام می‌شود، از یک طرف به دلیل اطعام نیازمندان اهمیت دارد و از طرف

۶. به طور معمول، با این که فرد به نکویده بودن این خصوصیات واقف است، وجود آن‌ها برای او شیرینی دارد و نمی‌خواهد یا نمی‌تواند از آن دست بکشد؛ اما زمانی که از ارتباط با خدا کمک می‌گیرد، از آن شیرینی صرف‌نظر می‌کند و به سهولت از آن خصوصیات رها می‌شود.

دیگر، انسان را به ذبح وابستگی‌های خود دعوت می‌کند.^۷

زندگی پیامبران و اولیای الهی نیز برای مادر این زمینه درس‌هایی به جا گذاشته است. تصمیم حضرت ابراهیم (ع) برای قربانی کردن فرزندش اسماعیل (ع)، درس بزرگی درباره‌ی قربانی کردن و وابستگی است. زیرا او از علاقه و وابستگی خود به فرزند محبوبش گذشت و پیام حق را که در ظاهر ذبح فرزند و در اصل، قربانی کردن و وابستگی به او بود، اطاعت کرد. به همین دلیل، در لحظه‌ای که این وابستگی را در درگاه خدا از دست داد، آنچه باید ذبح می‌شد، ذبح شد و ابراهیم ندای الهی را شنید که رویای او تحقق یافت.

۳- تزکیه‌ی تشعشعاتی

فرامین دینی انواع مختلف گناهان را به بشر معرفی می‌کنند و به ضرورت اجتناب از آن‌ها تاکید دارند. بر همین اساس، ملاک هر فرد دین‌داری برای شناسایی گناه و پرهیز از آن، همین دستورات است.

اما از منظر عرفان، دامنه‌ی گناه گسترده‌تر است و هر گونه افکار و رفتاری که سلامت فرد و جامعه را به خطر اندازد؛ ایجاد تشعشع شعوری منفی کند و در یک کلام، مانع از حرکت به سوی کمال شود، گناه است. به طور کلی، در دیدگاه عرفانی آن چه که انسان را به سوی کمال سوق می‌دهد، «صواب» است و آن چه که او را به سوی ضد کمال می‌کشاند، «گناه» محسوب می‌شود.

برای مثال، حتی وقتی موظف به پاسخ‌گویی به یک سؤال نیستیم؛ اما به طور عمدی به پرسش‌کننده پاسخ مبهمی می‌دهیم، هم خودمان و هم او را با تشعشعات منفی ناشی از آن درگیر می‌کنیم.^۸

ایجاد تشعشع منفی انسان را دچار «آلودگی تشعشعاتی» می‌کند و این آلودگی، سیستم‌های شعوری بدن را مختل می‌سازد. یعنی احاطه شدن با تشعشعات منفی، باعث اختلال در شعور سلول و بدن می‌شود و در نتیجه، نابسامانی عملکرد سلول‌ها و اعضای بدن را به دنبال دارد. هر عمل یا اندیشه‌ای که به این ترتیب سلامت را به خطر اندازد، ضد کمال است و گناه به‌شمار می‌رود.

با توجه به این حقیقت که همه‌ی عوامل ضد کمال، ایجاد تشعشع منفی می‌کنند، در حرکت عرفانی، علاوه بر این که به تزکیه‌ی اخلاقی (برای رهایی

۷. اگر قربانی کردن با اندیشه‌ی غلط باج دادن به خدا انجام شود و یا با انگیزه‌ی ریختن خون (نه اطعام نیازمندان) و بر اساس این گمان باطل که ریختن خون ضامن سلامت و امنیت است، دنبال شود، نه تنها ما را از هدف ادیان (در توصیه به قربانی کردن) بسیار دور می‌کند، بلکه تبعات منفی آن را نیز دامن‌گیرمان خواهد کرد.

۸. نمونه‌ی ساده‌ای از این مثال این است که کسی از دیگری بپرسد لباس خود را از کجا خریده‌ای و او پاسخ غیردقیقی بدهد که سؤال‌کننده را به جواب نرساند. از نظر شرعی الزامی وجود ندارد که فرد چنین سوالی را پاسخ دهد؛ دروغ هم نگفته است. اما این نحوه پاسخ‌گویی او ایجاد تشعشع منفی می‌کند که اغلب با احساس ناخوشایندی همراه است. پس اگر چه او مرتکب گناه شرعی نشده است، گناه عرفانی انجام داده است.

هموار خواهی کرد گیتی را گیتی ست کی پذیرد همواری

از گناه) اهمیت داده می شود، خنثی کردن اثر تشعشعاتی گناه هم لازم است. این نوع پاک سازی که «تزکیه تشعشعاتی» نام می گیرد نیز با اتصال و ارتباط با خدا به دست می آید. تجربه ی این تزکیه، انسان را با نقش تشعشعات در زندگی او آشنا کرده، درباره ی گناه، دیدگاه وسیع تری به او می دهد. به همین دلیل، در اثر این تجربه، ارتکاب گناه نیز به حداقل می رسد.

هم فازی با زمان

یکی از نتایج حرکت در مسیر عرفان، هماهنگی و هم فازی با زمان است که آگاهی نسبت به اهمیت و لزوم آن را نیز در بر دارد. به طور معمول، انسان نسبت به زمان در موضع دیکتاتوری و زور گویی قرار دارد و زمان به عنوان یکی از اجزای هوشمند جهان هستی مادی، در مقابل خواسته زور گویانه او واکنش منفی نشان می دهد.^۹ بنابراین، وقتی کسی تمایل دارد زمان دیر بگذرد، در نظر او با سرعت می گذرد و هنگامی که می خواهد زود طی شود، چنان کند طی می شود و به سختی می گذرد که حتی متوقف به نظر می رسد.

برای مثال، یک زندانی مایل است که زمان حبس او در زندان زودتر سپری شود؛ اما به عکس، احساس کند بودن گذر زمان را دارد. به قدری که ممکن است برای او گذشت یک روز مانند گذشت یک هفته در نظر فردی باشد که بیرون از زندان زندگی می کند. در همین زمان، کسانی خارج از این زندان هستند که تمایل دارند زمان دیر بگذرد تا بهتر بتوانند به امور جاری و برنامه های زندگی خود رسیدگی کنند؛ اما برای آن ها زمان به سرعت سپری می شود؛ به طوری که احساس می کنند هنوز صبح نشده، ظهر فرا می رسد و هنوز چشم بر هم نزده، شب از راه می رسد و روزهای بعد هم به همین منوال می گذرد.

ثانیه شمار ساعت، در همه جا و برای همه یکسان رو به جلو می رود و کمیت زمان برای همه ی افراد یکسان است؛ اما چه آن ها که می خواهند زمان زود بگذرد و چه آن ها که نمی خواهند زود سپری شود، در حال رنج بردن از نحوه ی گذر آن هستند.

این رنج، ناشی از تمایل به اعمال دیکتاتوری و تحمیل نظر شخصی به زمان است؛ زیرا بر اساس قانونی معین، در اثر میل درونی به تند یا کند شدن زمان،

۹. کمیت زمان، همواره ثابت است؛ اما احساس افراد نسبت به آن (بسته به شرایط) متغیر است و این باعث می شود که کیفیت زمان را متغیر بدانیم و به دلیل قانونمندی تغییرات آن نسبت به شرایط، آن را هوشمند معرفی کنیم. برای مثال، اصرار ما برای زودتر یا دیرتر گذشتن زمان، باعث می شود که سپری شدن آن را بر خلاف میل خود احساس کنیم. همچنین، افزایش میزان هیجانات کاذب و تنش های ناشی از پیشرفت تکنولوژی و ترویج زندگی ماشینی، موجب می شود با احساس سرعت و زودگذری زمان مواجه شویم.

سپری شدن آن، بر خلاف انتظار احساس می شود. در دیدگاه عرفانی، صلح با همه ی عوامل هستی، از جمله زمان، در سر لوحه ی همه ی امور قرار دارد. در وضعیت هم فازی با زمان، فرد با زمان همراه و هماهنگ است و بدون این که بخواهد زود بگذرد یا دیر سپری شود، از زمان حال بهره می برد.

نکته ی مهم این است که اولاً، تنها در این صورت می توان از برکت زمان برخوردار شد و ثانیاً، با این هماهنگی و هم فازی می توان در معرض الهام و اشراق قرار گرفت. زیرا یکی از موانع برقراری ارتباط جزء و کل و دریافت آگاهی، عدم هم فازی با زمان است. الهام و اشراق، پاسخ اشتیاقی است که برای دریافت آگاهی وجود دارد. این پاسخ به فراخور اشتیاق فرد ارسال می شود، اما همچون بسته ی پستی که در صورت حضور صاحب خانه به او تحویل داده می شود، فقط در صورتی در اختیار فرد مشتاق قرار می گیرد که در زمان حال قرار داشته باشد. در غیر این صورت، او غایب محسوب شده، دریافت پیام جاری شده را از دست خواهد داد.

کسی که می خواهد زمان زود بگذرد، جلوتر از زمان حرکت می کند و کسی که می خواهد زمان را از حرکت باز دارد، عقب تر از آن قرار می گیرد. در هر دو حالت، الهام و اشراقی برای او رخ نخواهد داد و از دریافت روزی آسمانی محروم خواهد شد. زیرا روزی آسمانی به کسی تعلق می گیرد که با زمان در صلح باشد.

بنابراین، عرفان با ایجاد هماهنگی و همسویی با زمان، بهره مندی عرفانی را افزایش می دهد. یعنی، «هم فازی با زمان» که در یافت الهامات و همچنین تحولات کیفی وجود انسان وابسته به آن است، خود به عنوان تحولی زیربنایی، در حرکت عرفانی حاصل می شود.

هم فازی با فلک

از دیر باز انسان از جور فلک نالیده و همواره از آن شکایت داشته است:

ای چرخ و فلک خرابی از کینه توست

بیدادگری شیوه ی دیرینه ی توست

ای خاک اگر سینه ی تو بشکافند

بس گوهر قیمتی که در سینه ی توست

«خیام»

و یا:

هموار خواهی کرد گیتی را

گیتی ست کی پذیرد همواری

«رودکی سمرقندی»

این شکوه ها نشان می دهد که اگر چه بسیاری از افراد سعی دارند

کسی که می خواهد زمان زود بگذرد، جلوتر از زمان حرکت می کند و کسی که می خواهد زمان را از حرکت باز دارد، عقب تر از آن قرار می گیرد. در هر دو حالت، الهام و اشراقی برای او رخ نخواهد داد

مردم یک کشور آرزو کنند که به یک باره در زمان کوتاهی و بدون وجود یک برنامه‌ی حساب شده در زمینه‌ی رشد اقتصادی کشور، همگی ثروتمند شوند، بانک مرکزی نمی تواند جواب گوی این خواسته‌ی عمومی باشد. زیرا پول رایج در یک کشور که بین آحاد مختلف مردم آن کشور در گردش است، میزان ثابتی دارد. اگر عده‌ای میزان بیشتری از این مقدار پول ثابت را در دست داشته باشند، به طور قطع عده‌ای دیگر به همان نسبت آن را از دست می دهند. در نتیجه، این آرزو که همه ثروتمند شوند، قابلیت تحقق ندارد. در ازای اسکناس و پول رایج در کشور میزانی طلا و ذخایر ارزی در بانک مرکزی موجود است که بدون آن، پول موجود بی پشتوانه خواهد بود. بدون برنامه ریزی و کار و تلاش نمی توان به این پشتوانه‌ی معتبر رسید و طرح آرزو فقط به عنوان یک هدف ارزشمند است؛ نه به عنوان عامل مستقیم ایجاد آن. بنابراین طرح آرزو و خیال پردازی درباره‌ی آن به تنهایی نمی تواند باعث ثروتمندی همه‌ی اقشار شود. اما اگر این آرزو عامل ایجاد انگیزه باشد، می تواند موجب تلاش بیشتر و برنامه ریزی بهتر گردد و نتایجی به دنبال داشته باشد. به طور کلی، عواملی در تحقق هر آرزو نقش دارد که عبارتند از:

- اصل قابلیت تحقق

- اصل عدم تقابل خواسته‌ها با یکدیگر

- اصل رعایت عدالت

- اصل عدم تقابل خواسته‌ها با قوانین هستی

برای کسانی که با نادیده گرفتن این اصول، سعی در رواج آرزو پروری دارند و فلک را تابع جادبه‌ی سخن و اندیشه‌ی انسان معرفی می کنند، ذکر این مثال نیز مفید است که در طول تاریخ، میلیون ها انسان آرزو داشته‌اند به ماه سفر کنند و بر سطح آن قدم بزنند؛ اما در عمل، آرزوی آن‌ها برآورده نشده است. زیرا در مقابل میلیون ها فرد آرزومند، قدم زدن یک یا چند نفر بر سطح کره‌ی ماه قابل اغماض است.

در نتیجه، حتی اگر در آینده امکان سفر به ماه برای همه مقدور شود، عده‌ی زیادی بوده و هستند که به دلیل امکان ناپذیری آن در زمان زندگی خود، این سفر را تجربه نکرده‌اند و نخواهند کرد.

به طور قطع، در میان این افراد بی شمار عده‌ای هم بوده‌اند که طبق روش‌های پیشنهادی کنونی (برای رسیدن به آرزوها) آرزوی خود را از نظر گذرانده‌اند؛ اما عدم کامیابی آن‌ها ما را به این نتیجه می رساند که با هیچ روشی نمی توان اصول ذکر شده را لغو کرد.

با دقت بر این توضیحات و مثال‌ها می توان پی برد که:

۱- تحقق همه‌ی آما و آرزوها ممکن نیست.

۲- نه تنها فلک مأمور تبعیت از آن چه انسان می خواهد نیست؛ بلکه همواره بر خلاف اصرار او عمل می کند.

از این رو، نباید برای تحقق و رسیدن به آرزوهای زمینی پافشاری کرد و

خواسته‌ها و آرزوهای^{۱۰} بی پایان خود را به فلک^{۱۱} تحمیل کنند و سیری ناپذیری و طمع انسان، لحظه‌ای او را رها نمی کند، فلک به میل بشر عمل نمی کند. (فلک نیز مانند زمان، به نحو قانونمند و بر اساس اصولی هوشمندانه با انسان مواجه می گردد و از این نظر، هوشمند دانسته می شود.)

به طور مسلم، ممکن نیست که همه‌ی انسان‌ها به همه‌ی خواسته‌های خود دست یابند؛ زیرا بسیاری از این خواسته‌ها با هم در تقابل است. در واقع با وجود اصل «تقابل خواسته‌ها با یکدیگر» پاسخ مثبت به هر خواسته‌ای امکان پذیر نیست.

مثال‌های متعددی از ساده ترین وقایع روزمره می تواند این مطلب را تفهیم کند: همان زمانی که کشاورزی در آرزوی بارش باران است، عده‌ای که برای تفریح به دامن طبیعت رفته‌اند، آرزو می کنند هوا بارانی نشود تا از گشت و گذار خود بهتر لذت ببرند.

همچنین، درست وقتی رانندگان اتومبیل در یک سوی چهار راه، تمایل دارند همچنان چراغ راهنمای سمت مقابل قرمز باقی بماند تا بتوانند از چهار راه عبور کنند، رانندگان اتومبیل در طرف دیگر همین چهار راه، خواهان سبز شدن چراغ قرمز پیش روی خود هستند.

در هیچ یک از دو مثال ذکر شده این امکان وجود ندارد که فلک خواسته‌ی هر دو گروه مقابل را فراهم کند و در مواردی مانند مثال دوم، در صورتی که یکی از دو طرف را به خواسته‌ی خود برساند، بر خلاف عدالت عمل کرده است. پس در واقع، آرزوی هیچ یک از دو دسته‌ی فوق قابل برآورده شدن نیست؛ زیرا با «اصل عدم تقابل» و «اصل عدالت» مغایرت دارد.

اصل دیگری که اجازه‌ی دست یافتن به همه‌ی خواسته‌ها را نمی دهد، اصل «عدم تقابل با قوانین هستی» است. قوانین مربوط به برپایی و اداره‌ی هستی، نظامی به عالم بخشیده است که هیچ در خواست و آرزویی آن را مخدوش نمی کند. اگر به خوبی به این مطلب واقف شویم، برای پی گرفتن میل شخصی خود، انتظار هیچ تغییری در آن نخواهیم داشت.

رویدادهای طبیعی همچون زلزله، خسوف، کسوف، صاعقه، طوفان و ... نشان می دهد با این که در ایام قدیم، مردم در اثر بی اطلاعی از علت وقوع این وقایع از آن‌ها ترس و وحشت داشته‌اند، این اتفاقات تکرار شده است و آرزوی این که این پدیده‌ها رخ ندهند، در رفع یا پیشگیری از آن تأثیری نداشته است. این رویدادها همواره مطابق قوانین عالم هستی تحقق می یابد و ناکامی انسان‌ها در اعمال آرزوی خود (کنترل این پدیده‌ها) ما را به این نتیجه می رساند که هیچ گونه آرزویی نمی تواند مانع از این رخدادها و طبیعی شود.

«قابلیت تحقق» اصل دیگری است که نقض نمی شود. قابلیت تحقق، امکان به وقوع پیوستن آرزو است و به عوامل مختلفی بستگی دارد. اگر همه‌ی

۱۰. آرزو، خواسته‌ای است که در زمان شکل گیری، تحقق آن برای فرد ممکن نیست.
۱۱. در این جا به طور مجازی منظور از فلک، نظام هستی است.

نسبت به فلک دیکتاتور بود. زیرا در این صورت، فلک به نحو هوشمندانه ای در برابر وقوع و تحقق آن آرزوها مقاومت خواهد کرد. اما می توان پس از مرور گذرای این آرزوها (که در برخی موارد می تواند عامل اقدامات مؤثری باشد)، ذهن را برای همیشه از آن ها رها کرد؛ به گونه ای که گویی هرگز مورد نظر نبوده است.

زیرا امکان دستیابی به آن دسته از آرزوی زمینی که مورد توجه و تمرکز ما نیست، آسان تر فراهم می شود و آرزوهای رها شده راحت تر از آرزوهایی که به آن قفل شده ایم، تحقق می یابد.

علاوه بر این، اگر ذهن در اشغال آرزوهای زمینی دور و دراز و دست نیافتنی گرفتار شود، همه ی انرژی خود را صرف آن ها می کند و پس از مدتی مانند کلافی سر در گم از تصمیم گیری در خصوص ساده ترین امور زندگی نیز باز خواهد ماند.

از سوی دیگر، آفت آرزو پروری و تخیل در خصوص آرزوها این است که امکان چاره اندیشی، مدیریت و ابتکار عمل در راه یابی را از انسان سلب خواهد کرد و او را تبدیل به فردی رویا پرداز می کند که از واقعیت ها فاصله می گیرد و مدام در تخیل پیدا کردن گنج، رسیدن ثروتی هنگفت از آسمان و ... خواهد بود.

در عرفان، زندگی زمینی بدون رویا پردازی پیش می رود و آرزوهای معنوی چنان ذهن و وجود فرد را در بر می گیرد که آرزوهای زمینی رنگ می بازد. عرفایی که به دنبال برترین خواسته های آسمانی (وصال حق) هستند، در مسیر حرکت عرفانی خود به مقامی می رسند که می گویند:

یکی در دو و یکی در میان پسندند

یکی وصل و یکی هجران پسندند

من از درمان و درد وصل و هجران

پسندم آن چه را جانان پسندند

«بابا طاهر»

اما در مراحلی از حرکت عرفانی نیز که هنوز آرزوهای مختلف زمینی در ذهن فرد وجود دارد، برای او تحولی رخ می دهد که دیگر قصد تحمیل خواسته ی خود بر فلک را نخواهد داشت.

در ادامه ی مسیر، او به تحولات بیشتری نیز دست می یابد که این هم فازی زیربنای آن است.

هم فازی کالبدی

برای این که انسان در زندگی و فعالیت های خود متعادل عمل کند، لازم است که بین احساسات، ادراکات و جسم او (یعنی مغز که مترجم احساسات و ادراکات به زبان جسم است) تعادل برقرار باشد.

این تعادل، با هماهنگی میان کالبد روانی، کالبد ذهنی و کالبد جسمی^{۱۲} به دست می آید. عدم هم فازی و هماهنگی بین کالبد های نام برده، باعث از هم گسیختگی وجودی شده، پیامدهایی دارد که یکی از آن ها «جنون آنی» است.

هم فازی این کالبد ها تأثیر به سزایی در تثبیت رفتار انسان دارد و عدم آن باعث به هم ریختگی هایی خواهد شد.

برای مثال، عدم این هم فازی، عامل سردرگمی هایی می شود که به دلیل آن، فرد حتی نام خود را به خاطر نمی آورد و برای لحظاتی، از درک و احساس بسیاری مسائل (از جمله موقعیت خود) عاجز و ناتوان می شود.

به طور مسلم، کسی که به دلیل عدم تعادل کالبد های خود، هر لحظه امکان به هم ریختگی درونی تا مرز جنون آنی را دارد، فردی متعالی نیست و از بسیاری از برکات حرکت عرفانی بی نصیب می ماند. بنابراین، یکی دیگر از تحولات زیربنایی در عرفان، ایجاد «هم فازی کالبدی» است.

ب) نتایج معرفتی

بخشی از نتایج معرفتی که از ارتباط و اتصال با خدا حاصل می شود، محصول الهام و آگاهی دریافت شده است و بخشی دیگر، ناشی از نوعی تحول وجودی است که به نحوی عمیق بر ارتقای بینش فرد تأثیر می گذارد.

به بیان دیگر، دریافت آگاهی می تواند رمزی از رموز خلقت را باز کند و از این طریق، موجب اصلاح با ارتقای بینش فرد شود؛ اما وقتی کسی با همه ی وجود به درک حقیقتی برسد، این تأثیر پایدار تر است. برای مثال، رسیدن به ادراکات ناشی از هم فازی کیهانی که عامل صلح درونی با جهان هستی است، مجموعه ی وسیعی از بینش های فرد را اصلاح و با خود هم راستا می کند.

با این که نمی توان تحولات معرفتی را به طور دقیق از یکدیگر تفکیک کرد، می توان آن ها را در این عناوین مورد بررسی قرار داد:

۱- رسیدن به آگاهی های کمال بخش

۲- رسیدن به مقام «انسان صالح»

۳- رسیدن به معرفت مراسم و مناسک دینی

۴- تعالی بینشی

۵- گسترده گی^{۱۳}

...

۱۲. کالبد روانی بخشی از وجود انسان است که «احساسات» انسان را مکشوف می کند؛ کالبد ذهنی بخشی دیگر است که «ادراکات» را آشکار می کند و مغز بخشی در کالبد جسمی است که احساسات و ادراکات را به زبان جسم ترجمه کرده، هم فرد را از احساسات و ادراکات خود مطلع می کند و هم آثار فیزیکی آن (مانند رنگ پریدگی از ترس، سرخ شدن از خجالت و...) را بر جسم ظاهر می نماید.

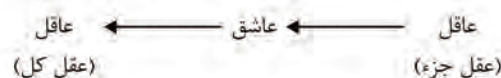
۱۳. این شماره گذاری و ترتیب نتایج ذکر شده، بر مبنای اهمیت آن ها نسبت به یکدیگر نیست.

آگاهی‌هایی که انسان را با کتب مقدس و بخش کمال آفرین کتاب هستی آشنا می‌کند، از شبکه مثبت منشأ می‌گیرد و آگاهی‌هایی که کتاب قدرت را به روی انسان باز می‌کند، از شبکه منفی دریافت می‌شود

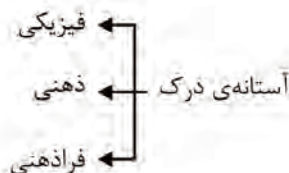
رسیدن به آگاهی‌های کمال بخش

عقل انسان و ابزارهای مربوط به آن، امکان محدودی برای کشف حقایق دارد؛ اما در عین حال، زمینه‌ای برای رسیدن به مرحله‌ی بی‌ابزاری (پله‌ی عشق) است که از طریق آن می‌توان با هوشمندی کل مرتبط شد و به آگاهی‌های وسیع و نامحدودی دست یافت.

اگر این هوشمندی را در نسبت با عقل انسان (که جزئی به وجود آمده به واسطه‌ی همین هوشمندی است) «عقل کل» بنامیم و به عقل انسان «عقل جزء» بگوییم، می‌توان گفت که عشق (اتصال بر پله‌ی عشق) پلی میان عقل جزء و عقل کل برقرار می‌کند که موجب می‌شود انسان از حقایق آگاه شود. یعنی، تا انسان عاقل نباشد، عاشق نخواهد شد و تا عاشق نشود، با فهم حقایقی که عقل کل به او می‌بخشد، عاقل نخواهد شد.



چگونگی دریافت آگاهی را از زاویه‌ی دیگری نیز می‌توان بررسی کرد. انسان دارای سه آستانه‌ی درک فیزیکی، ذهنی و فراذهنی است.



«درک فیزیکی»، شناخت «واقعیت» به کمک حواس ظاهری (حواس پنج‌گانه) است که می‌تواند درست یا غلط باشد؛ «درک ذهنی»، حاصل فرایندهایی مانند تجسم، تخیل و تفکر درباره‌ی «واقعیت» یا «حقیقت» است که بسیار احتمال خطا دارد و «درک فراذهنی» کشف «حقیقت»^{۱۴} به کمک الهام و اشراق است.

درک ذهنی، متکی به اطلاعات دریافت شده در حالت هشیاری نیست و ذهن، حتی در حالت خواب و اغما همه‌ی اطلاعات محیطی را ثبت و ضبط می‌کند. علاوه بر این، ذهن می‌تواند عالمی به نام «خیال» را بیافریند که محصول تخیل است.

تخیل می‌تواند بی‌هدف و بی‌په‌په (وهم) و یا هدفمند و سازمند (خلاقیت در جهت خیر یا شر) باشد. البته، گاهی نیز فرد متوجه تصاویر و اصواتی می‌شود

۱۴. واقعیت هر چیز، ظاهر آن و حقیقت هر چیز، سر وجود و باطن آن است.

و به احساساتی دست می‌یابد که زایدی ذهن او نیست و واقعیت بیرونی (بیرون از ذهن) دارد؛ اما ممکن است اطرافیان او متوجه آن‌ها نباشند و آن‌ها را توهمی بیش ندانند. آن‌چه بیماران دچار اسکیزوفرنی با آن مواجه هستند و به اصطلاح رایج، توهم (Hallucination) نامیده می‌شود، نمونه‌ای از این موارد است.

آنچه از آن با اصطلاح «آگاهی» یاد می‌کنیم، اطلاعاتی مربوط به حقیقت است که با درک فراذهنی حاصل می‌شود و ساخته و پرداخته‌ی ذهن و یا کشف شده به وسیله‌ی آن نیست.

در اغلب موارد، محتوای آگاهی عمومی است و فرد، قبل از دریافت، از آن اطلاعی ندارد. به‌طور معمول، این آگاهی‌ها که معماها و رموز آفرینش و هستی را می‌گشاید، برای همه‌ی انسان‌ها مفید است. نوع دیگری از آگاهی نیز وجود دارد که فرد، پیش از دریافت، از آن اطلاع دارد؛ اما برای تأکید به او الهام می‌شود.

برای مثال، ممکن است عبارت یا جمله‌ای که در یکی از کتب مقدس وجود دارد، به کسی الهام شود تا به‌طور خاص، توجه او را به نکته‌ی پایداری که در خود دارد جلب کند. اگرچه این پیام، برای عموم مردم روشن‌نگر است، تکرار آن برای یک فرد خاص، گوشزدی برای او است و حتی ممکن است او را به درک عمیق‌تری از آن واژه‌ها و عبارات برساند.

آگاهی همواره درسی از یک کتاب است. این کتاب می‌تواند کتاب مبین هستی و یا کتب آسمانی (کتب وحی شده به پیامبران)^{۱۵} باشد. کتاب مبین هستی، دارای دو بخش مختلف است که می‌توان یکی را کتاب کمال و دیگری را کتاب قدرت نامید.

کتاب قدرت، مجموعه روش‌های انجام امور خارق‌العاده‌ای است که برای جلب توجه، خودنمایی و قدرت‌پروری انجام می‌شود و یا هدف آن سرگرم کردن انسان به امور زمینی و حتی مسخ کردن او است. اما کتاب کمال، مجموعه حقایقی از کتاب هستی را ارائه می‌دهد که آگاهی از آن‌ها برای حرکت به سوی کمال مفید است.

آگاهی‌هایی که انسان را با کتب مقدس و بخش کمال آفرین کتاب هستی آشنا می‌کند، از شبکه‌ی مثبت منشأ می‌گیرد و آگاهی‌هایی که کتاب قدرت را به روی انسان باز می‌کند، از شبکه‌ی منفی دریافت می‌شود.

از آنجا که آگاهی‌های دریافت شده از شبکه‌ی منفی، ضد کمال و اغواکننده است، برای پیشگیری از گرفتاری به دام آن، تشخیص آگاهی مثبت (الهی) و منفی (شیطانی) از یکدیگر لازم است.

بنابراین، به دنبال مطالعه‌ی نحوه‌ی دریافت آگاهی و محتوای آن، راهکار تشخیص آن دوازده یکدیگر ارائه و بررسی خواهد شد و سپس، مراتب اطمینان آفرینی آگاهی بیان می‌گردد:

۱۵. خود کتب آسمانی نیز به کتاب هستی ارجاع می‌دهند.

بدون برخورداری از الهام و دریافت آگاهی، هر یک از مادر حال استفاده از یک واحد از بی نهایت امکانات مغزی خود هستیم. مغز برای ترجمه بی نهایت آگاهی به زبان جسم، امکاناتی دارد که بدون دریافت آگاهی، غیر فعال است

۱- نحوه‌ی دریافت آگاهی

در برخی موارد، آگاهی به طور فرازمان، فرامکان و فرازبان دریافت می‌شود. در این نحوه‌ی دریافت آگاهی، هیچ کلام و تصویری نقش ندارد (آگاهی، در قالب صوت، تصویر و عبارات نیست) و در کمتر از یک لحظه، حقایق بسیاری در اختیار فرد قرار می‌گیرد که لازم است پس از دریافت، جزء به جزء مورد بازبینی واقع شود.

اما آگاهی نیز، آگاهی به صورت کلمات مشخص، از جمله در قالب شعراست. در اغلب موارد، آگاهی‌های کلامی واضح است؛ ولی در بعضی موارد، چندان آشکار نیست و نیاز به کشف رمز دارد.

برای مثال، در اشعار عارفانه، تمثیل‌هایی وجود دارد که باید منظور از آن را شناسایی کرد. نوع دیگری از آگاهی‌ها، آگاهی‌های بصری است که به صورت تصویر پیامی را انتقال می‌دهد. این تصاویر نیز گاهی نیاز به تفسیر و نتیجه‌گیری دارد.

در این جا باید به این نکته توجه داشت که آگاهی از طریق درک فزادنی به دست می‌آید و شنیدن یا دیدن آن به کمک حواس ظاهری (گوش و چشم) انجام نمی‌شود؛ اما همراه با درک فزادنی، گیرنده‌ها و مدارهایی در مغز انسان فعال می‌شود که شناسایی تصویر و رنگ و یا تشخیص کلمات، به وسیله‌ی آن‌ها صورت می‌گیرد.

بدون برخورداری از الهام و دریافت آگاهی، هر یک از مادر حال استفاده از یک واحد از بی نهایت امکانات مغزی خود هستیم. مغز برای ترجمه بی نهایت آگاهی به زبان جسم، امکاناتی دارد که بدون دریافت آگاهی، غیر فعال است. با فعال شدن این بخش‌ها، حتی رنگ‌ها و تصویرهایی دیده می‌شود که تا پیش از دریافت آگاهی دیده نشده است. وجود گیرنده‌های فراوان مغزی که تنها از این طریق فعال می‌شود، نشان دهنده‌ی این است که نباید از این امکانات غافل شد و به تجربیات حسی و فرایندهای ذهنی اکتفا کرد.

گاهی نیز آگاهی‌های دریافت شده، به مرحله‌ی ترجمه‌ی مغز نمی‌رسند و فقط بر ضمیر ناخودآگاه (بخشی از آستانه‌ی درک ذهنی) می‌نشینند. در این صورت، فرد از محتوای آن‌ها آگاه نیست اما از زمینه‌ای که برای فهم و درک حقایق فراهم می‌کنند، برخوردار خواهد شد.

یک نکته‌ی مهم درباره‌ی بهره‌مندی از آگاهی این است که درک ذهنی انسان، از فرایند دریافت آگاهی جدا نیست و اگر فرد به خوبی شاهد بودن (بی‌طرف بودن) را رعایت نکند، وابستگی‌های فکری و باورهای فرهنگی او در فهم و ارائه‌ی آگاهی تأثیر خواهد داشت. در این صورت، حتی ممکن است اصل آگاهی مورد تفسیر نادرست فرد قرار بگیرد و نتیجه‌گیری از آن، با برداشت شخصی انجام شود. به همین دلیل، اگر ذهن همه‌ی عارفان جهان در هنگام دریافت آگاهی، عاری از اطلاعات فرهنگی و آیینی باشد تا بتوانند اصل آگاهی‌های رسیده را ارائه کنند، تناقضی بین هیچ‌یک از این آگاهی‌ها وجود

نخواهد داشت و تطابق آن‌ها بیشتر معلوم می‌شود.

نکته‌ی دیگر این است که آگاهی تمثیلی و رمزگونه، زمانی کامل خواهد بود که کشف رمز خود را به همراه داشته باشد. از این نظر، دو نوع دریافت آگاهی وجود دارد: یا «حکمت» آن آگاهی (بازگشایی رموز آن) با آن همراه است و یا آگاهی در دو یا چند مرحله تکمیل و رمزگشایی می‌شود. در این صورت، تا زمانی که حکمت آگاهی، به طور کامل دریافت نشده است، نباید از آن نتیجه گرفت.

برای مثال، ممکن است این جمله الهام شود که «میکائیل، مأمور رزق و روزی است». احتمال دارد هر کسی برداشتی از این جمله داشته باشد؛ اما برداشت صحیح زمانی خواهد بود که رمز این پیام نیز به صورت آگاهی به دست آید.

در غیر این صورت حتی ممکن است فرد به این برداشت برسد که باید برای کسب روزی زمینی خود شروع به مناجات با میکائیل کند و ... در حالی که میکائیل، قانون ارتباط یا پیوستگی اجزای جهان هستی است که روزی رامیان آن‌ها به جریان می‌اندازد و با انجام این وظیفه، نقش خود را به عنوان یکی از کارگزاران الهی ایفا می‌کند.^{۱۶}

به طور کلی، نحوه‌ی دریافت آگاهی متنوع بوده، دانستن نکات ذکر شده، برای استفاده‌ی مناسب از آن لازم است.

۲- محتوای آگاهی

همان طور که اشاره شد، منشأ هر یک از آگاهی‌هایی که انسان بر پله‌ی عشق به دست می‌آورد، از شبکه‌ی مثبت یا منفی است.

اطلاعات شبکه‌ی مثبت، انسان را در جهت کمال هدایت می‌کند و راه رسیدن به وحدت با جهان هستی را پیش روی او می‌گذارد. از پیامدهای این هدایت، رسیدن به شادی درونی، آرامش، امید و ... است.

در مقابل، اطلاعات شبکه‌ی منفی در جهت ضد کمال (خودنمایی، قدرت طلبی، ایجاد تضاد، سلب امنیت حریم شخصی دیگران و ...) کارایی دارد و فرد را به سمت کثرت می‌کشاند.

از پیامدهای استفاده‌ی دانسته یا ندانسته از اطلاعات شبکه‌ی منفی، رسیدن به اضطراب و ناآرامی، ترس و وحشت، یأس و ناامیدی، غم و اندوه، احساس تنهایی، افسردگی و ... است.

دریافت آن اطلاعات و وقوع این حالات (در خواب یا بیداری) آثاری دارد که

۱۶. هر جزئی از هستی، محتاج تبادل روزی است و به وسیله‌ی آن بقا می‌یابد. برای مثال، هر ذره‌ای در اثر جاذبه‌های جهانی و کیهانی باقی است؛ گردش هر چیزی، در اثر دو نیروی گریز از مرکز و جذب به مرکز اتفاق می‌افتد و روابط بین انواع اجزای اکوسیستم بزرگ جهان هستی باعث تداوم وجود آن‌ها می‌شود. مجموعه‌ی این روابط، بر اساس قوانینی مشخص و به منزله‌ی تأمین رزق و روزی است. مجموعه‌ی این قوانین به عنوان مجری روزی رسانی، کارگزاری است که «میکائیل» نام دارد.

انسان را از هدف کمال دور می‌کند. به همین دلیل، در حرکت عرفانی، اجتناب از آگاهی‌های شبکه‌ی منفی و حالات ذکر شده، ضرورت دارد.

به عبارت دیگر، شبکه‌ی منفی انسان را به هر امری غیر از کمال که به طور عمده باعث خودنمایی و کثرت طلبی می‌شود، سرگرم می‌کند؛ اما اطلاعات و آگاهی‌های دریافت شده از شبکه‌ی مثبت که برای رشد و تعالی انسان مفید است، او را به صحیح‌ترین و دقیق‌ترین پاسخ‌ها به اساسی‌ترین پرسش‌های زندگی می‌رساند:

- * از کجا آمده‌ایم؟
- * برای چه منظوری آمده‌ایم؟
- * به کجایم خواهیم برویم؟
- * هدف از خلقت چیست؟
- * باید به دنبال چه هدفی باشیم؟

برای بررسی تمایز آگاهی‌های مثبت و منفی، می‌توان به نمونه‌هایی از هر کدام توجه کرد.

۱- نمونه‌هایی از ادراکات و آگاهی‌های صادره از شبکه‌ی مثبت:

- * آگاهی‌های مربوط به فلسفه‌ی خلقت و هدف آفرینش
- * آگاهی از نحوه‌ی رسیدن به کمال
- * آگاهی منجر به رفع تضاد و رسیدن به وحدت
- * آگاهی‌هایی که به سمت خدمت‌محوری سوق می‌دهد
- * درک وحدت جهان هستی
- * درک هدفمند بودن خلقت انسان
- * درک حضور خداوند
- * درک جمال خداوند

۲- نمونه‌هایی از آگاهی‌های صادره از شبکه‌ی منفی:

- * آگاهی‌های مربوط به کسب قدرت و برتری نسبت به دیگران
- * آگاهی در جهت کشف عیب دیگران و شخصیت‌خوانی
- * آگاهی در جهت فکر خوانی، آینده‌بینی، نفوذ در دیگران و...
- * آگاهی سوق دهنده به سوی ایجاد تضاد و کثرت
- * آگاهی‌های تقویت‌کننده‌ی منیت و ایجاد کننده‌ی خودمحوری
- * آگاهی‌های سرگرم‌کننده و یا مربوط به امور زمینی

۳- ملاک تشخیص آگاهی‌های مثبت و منفی

بدون شک، یکی از شیرین‌ترین تجارب در دنیای عرفان، دریافت آگاهی است. پرشدن خلأ ناآگاهی با آگاهی ناب الهی، لذتی غیر قابل توصیف دارد

و انسانی را که تشنه‌ی دانستن است، سیراب می‌کند. اما آگاهی امکان دارد او بی‌توجه به نوع شراب آگاهی، آن را از هر جامی بنوشد. یعنی بدون توجه به این که آگاهی دریافت شده، از شبکه‌ی مثبت است یا شبکه‌ی منفی، از آن استفاده کند.

در بعضی موارد نیز، فرد اطلاع دارد که منشأ و محتوای آگاهی‌ها می‌تواند الهی و یا شیطانی باشد؛ اما ملاک مشخصی برای تفکیک این دو نوع آگاهی، در دست ندارد و به همین دلیل، در معرض خطر انحراف از مسیر «عرفان کمال» است. از این جهت، شناسایی این ملاک‌ها بسیار اهمیت دارد.

آگاهی‌های مثبت و منفی با ارزیابی حالات فرد و محتوای آگاهی، مورد شناسایی قرار می‌گیرد و از یکدیگر تفکیک می‌شود و ارزیابی محتوایی دو مرحله دارد که می‌توان آن‌ها را به ترتیب، «ارزیابی اصولی» و «ارزیابی تحلیلی» نامید.



۱- ارزیابی حالات فردی: ملاک مورد استفاده در این ارزیابی این است که دریافت آگاهی با هیچ‌یک از حالاتی همچون احساس غم، ترس، ناامیدی، اضطراب، احساس تنهایی و امثال آن همراه نباشد. زیرا دریافت آگاهی مثبت، شادای آفرین، امیدبخش و آرامش دهنده است و تردیدی نیست که حالات منفی در پی نخواهد داشت.

صبو حیان سحر خیز کنج خلوت عشق

چه غم خورند چه شادی خوران جام جمند
«خواجوی کرمانی»

۲- ارزیابی اصولی: یک دسته از ملاک‌هایی که در تشخیص آگاهی مثبت از آگاهی منفی کاربرد دارند، بر اساس اصول اساسی راه کمال تعیین می‌شوند. اگر بپذیریم که رعایت این اصول الزامی است، نمی‌توان باور کرد که شبکه‌ی مثبت آن‌ها را نقض کند. از جمله این که در مسیر کمال رعایت «عدالت» واجب است. پس امکان ندارد، آگاهی ارسال شده از شبکه‌ی مثبت، نقض عدالت کند. همچنین، می‌دانیم که هر کسی دارای یک حریم شخصی است و این حق را دارد که کسی را به این حریم راه ندهد و نخواهد که کسی از اسرار وی اطلاع یابد. احترام به این حق و توجه به تقدس حریم شخصی هر انسان (که به دلیل

آگاهی مثبت به هدف نجات عموم افراد الهام می شود، به هیچ وجه، موافق «حبس آگاهی» نیست و بر «انفاق آگاهی» تأکید دارد. بنابراین، دعوت به بر ملا نکردن حقایق عالم هستی در قالب آگاهی، از سوی شبکه منفی است

این ورودی‌ها شامل اطلاعات حاصل از حواس ظاهری و تجارب مختلف، بر نامه‌های ناشی از اعتقادات و باورها، الهامات، اوهام و خیالات، فطرت، نهاد و ... هستند. گذشته از این که حواس ظاهری ما بسیار خطا پذیر است و قضاوت عقل بر مبنای آن چه این حواس ارائه می‌کند، می‌تواند قضاوت نادرستی باشد، دو ضعف دیگر وجود دارد که باعث می‌شود نتوانیم عقل را برای تشخیص آگاهی‌های مثبت کافی بدانیم. یکی این که اگر انسان باورهای غلطی داشته باشد، نتیجه‌گیری عقل او قابل اطمینان نیست و دیگر این که اگر حتی اندکی اطلاعات ناشی از وهم و خیال در این نتیجه‌گیری دخالت داشته باشد، احتمال خطای آن افزایش می‌یابد.

عقل جزوی آفتش وهم است و ظن

زانکه در ظلمات شدد اورا وطن

«مولانا»

ب) جزئی بودن: همان‌طور که در مطالب قبل اشاره شد، عقل انسان، عقل جزئی است و تا وقتی که از طریق پل عشق با عقل کل در ارتباط قرار نگیرد، نمی‌تواند اطلاعات وسیع و قابل اطمینانی را پردازش کند. بنابراین، طبیعی است که آنچه خود به آن دست نیافته است را انکار کند و به همین دلیل، نمی‌توان انتظار داشت که به تنهایی، از پس تشخیص آگاهی مثبت از آگاهی منفی بر آید.

عقل جزوی عقل استخراج نیست

جز پذیرای فن و محتاج نیست

قابل تعلیم و فهم است این خرد

لیک صاحب وحی تعلیمش دهد

«مولانا»

ج) واقعیت‌نگری: واقعیت هر چیزی ناشی از وقوع آن است و حقیقت هر چیز منشأ، چرایی و چگونگی وقوع آن را نشان می‌دهد. عقل انسان برای شناسایی واقعیت‌ها قابلیت‌هایی دارد؛ اما در دستیابی به حقایق عالم چندان توانا نیست، بنابراین، اگر اطلاعاتی به آن ارائه شود تا تشخیص دهد که در بردارنده‌ی حقایق عالم (آگاهی مثبت) است یا خیر، نمی‌تواند به خوبی از عهده‌ی این کار بر آید.

به همین دلیل گفته شده است:

سر جمالت به عقل در ننوان یافتن

خود به حقیقت نجست کس به چراغ آفتاب

«سلمان ساوجی»

دمیده شدن روح الهی به وجود او، بیش از هر موجودی تقدس یافته است) اصلی اساسی است که نمی‌توان آن را نقض کرد. بنابراین، با اطمینان می‌توان گفت که انواع آگاهی‌هایی که در زمینه‌ی ذهن خوانی، شخصیت‌خوانی و نفوذ در دیگران است، هم با «ستار بودن» خداوند منافات دارد و هم نقض‌کننده‌ی حقوق دیگران است و بنابراین، نه از شبکه‌ی مثبت، بلکه از شبکه‌ی منفی است. ملاک دیگری که در این ارزیابی مورد استفاده قرار می‌گیرد، این است که آگاهی مثبت به هیچ وجه «اختیار» انسان را سلب نمی‌کند. آگاهی مثبت، همواره انسان را با حقایق هستی‌شناسی سازد و خصوصیات لغزشگاه‌های مسیر کمال را به او معرفی می‌کند؛ اما او را وادار به انجام کاری یا اجتناب از آن نمی‌کند. زیرا انتخاب و تصمیم‌گیری به جای هر فرد، ساقط کردن اختیار او است و ارزش انجام کار درست یا انجام ندادن کار نادرست او را سلب می‌کند.

نکته‌ی دیگری که می‌تواند معیار تشخیص نوع آگاهی باشد، دعوت به پنهان کردن آگاهی است.

با توجه به این که آگاهی مثبت به هدف نجات عموم افراد الهام می‌شود، به هیچ وجه، موافق «حبس آگاهی» نیست و بر «انفاق آگاهی» تأکید دارد. بنابراین، دعوت به بر ملا نکردن حقایق عالم هستی در قالب آگاهی، از سوی شبکه‌ی منفی است. و اما مهم‌ترین ویژگی آگاهی مثبت این است که انسان را به سوی «کمال» هدایت می‌کند و به دلیل این که درباره‌ی مسائل زمینی و یا در جهت هدف قدرت‌پروری نیست، نمی‌تواند شامل هیچ‌یک از انواع پیش‌گویی‌ها، اطلاعات تضادآفرین و تقویت‌مظاهر قدرت و منیت باشد.

۳- ارزیابی تحلیلی: برای انجام این ارزیابی نیز ملاک‌های مختلفی

وجود دارد که یکی از آن‌ها «عقل» است. عقل، پردازشگری است که بر اساس اطلاعات و برنامه‌های مختلفی که به آن وارد می‌شود، نتیجه‌گیری می‌کند.

اولین ورودی‌های این پردازشگر، از فطرت، نهاد^{۱۷} و ... است و خود الهامات نیز از جمله‌ی این ورودی‌ها هستند. یک بررسی ساده نشان می‌دهد که الهام، در اکتشافات و اختراعات و حتی در تحلیل‌های فلسفی نقش مهمی دارد و به همین دلیل، می‌توان گفت که نتیجه‌گیری بر پله‌ی عقل، محتاج دستاوردهای پله‌ی عشق است.

اما نکته‌ای که در این جا اهمیت دارد، این است که بدانیم آیا عقل می‌تواند مثبت یا منفی بودن الهام و آگاهی را تشخیص دهد یا خیر. سه ویژگی عقل باعث می‌شود که نتوان به چنین تشخیصی، به طور کامل اعتماد کرد. این سه ویژگی عبارتند از:

الف) خطا پذیری: تنوع ورودی‌های پردازشگر عقل، بسیار زیاد است.

۱۷. نهاد، برنامه‌ی عملکردی (functional) و غریزی انسان است که برای بقا

برنامه‌هایی را در وجود انسان به اجرا می‌گذارد. این برنامه‌ها می‌تواند عقل را تحت تأثیر خود قرار دهد.

سر جمال تالی به عقاید زرتشتیوان بافتن خود به خود به حقیقت نجست کس به چراغ آفتاب

چون به سر حد حقیقت نیست راهی عقل را

زین تر دهر که آسایش گزیند عاقل است

«محمد فضولی»

اما با همه‌ی این اوصاف، عقل از دوره، در شناسایی آگاهی‌های مثبت به ما کمک می‌کند. اول این که هماهنگی آگاهی‌ها با یکدیگر را مورد بررسی قرار می‌دهد تا نسبت به همخوانی آن‌ها با یکدیگر، اطمینان حاصل کنیم. زیرا آگاهی‌های مثبت، هرگز یکدیگر را نقض نمی‌کنند.^{۱۸} دومین راه نیز این است که انطباق آگاهی‌ها با «کتاب آسمانی» و با درس‌های به جا مانده از پیشوایان دینی (که به طور مسلم، منطبق با کتاب آسمانی است) را بررسی کند. زیرا هر گونه مغایرت با آن‌ها نشانه‌ی منفی بودن آگاهی است.

انطباق آگاهی با بخش‌هایی از کتب آسمانی که به وضوح، خوبی‌ها و بدی‌ها را مشخص می‌کند، به راحتی انجام می‌شود؛ اما بخش‌های زیادی از این متون، اسراری را در اختیار می‌گذارد که نیاز به کشف رمز دارد و چنان واضح نیست که بتوان انطباق آگاهی دریافت شده با آن را تشخیص داد. به همین دلیل، چاره‌ای جز این نیست که پس از ارزیابی حالات و ارزیابی اصولی، ملاک مثبت بودن آگاهی و پذیرفتن آن را این بدانیم که تقابلی با کلام خدا و پیشوایان دینی نداشته باشد. علاوه بر این سنجش، لازم است که خود فرد نسبت به مثبت بودن آگاهی، به «حجت قلبی» رسیده باشد.

۴- مراتب آگاهی کمال بخش

دانش و معرفت، در معنای عمومی خود می‌تواند بر هر یک از دو پله‌ی عقل یا عشق حاصل شود. بر هر یک از این دو پله نیز درجاتی از معرفت وجود دارد. بنابراین، دستیابی به درجات مختلفی از اطمینان و یقین امکان پذیر است.

به‌طور کلی، «اطمینان» چهار درجه دارد که به ترتیب عبارتند از:

۱- «اطمینان علمی»

۲- «اطمینان رؤیتی»

۳- «اطمینان ادراکی»

۴- «اطمینان وصولی»

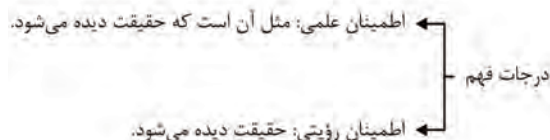
اولین درجه‌ی اطمینان، «اطمینان علمی» است که در اثر شناخت (بر پله‌ی عقل) به دست می‌آید و بالاترین درجه‌ی آن، «اطمینان وصولی» است که در اثر یکی شدن با حقیقت (بر پله‌ی عشق) تحقق پیدا می‌کند.

برای فهم این مطلب، می‌توان از یک مثال محسوس استفاده کرد. این مثال، تنها تفاوت درجات اطمینان را آشکار می‌کند و به هیچ وجه، از عهده‌ی توصیف رؤیت و درک حقیقت و وصول به آن بر نمی‌آید:

۱۸. ممکن است فرد در هنگام توصیف و توضیح آگاهی دریافت شده، ناچار به تناقض گویی شود؛ اما اولاً خود او به عنوان کسی که آن را درک کرده است، تناقضی در آن نمی‌بیند و ثانیاً با بررسی دقیق هر آگاهی الهی معلوم می‌شود که تضادی با سایر آگاهی‌های مثبت ندارد. در این بررسی، عقل نقش مهمی ایفا می‌کند.

اگر کسی با دیدن دود استدلال کند که آتشی وجود دارد و با تکیه بر عقل و دانش خود، از آن اطمینان یابد؛ در مورد وجود آتش، به «اطمینان علمی» رسیده است و اگر خود آتش را ببیند، به «اطمینان رؤیتی» دست یافته است. وقتی چنان به آتش نزدیک شود که حرارت آن را به خوبی حس کند، درکی از آن خواهد داشت که با دیدن دود آتش یا خود آن به دست نمی‌آید. در این حالت، او به «اطمینان ادراکی» نائل شده است. اما اگر به میان آتش برود، به وصال آن رسیده است. بالاترین اطمینان نسبت به چیستی آتش، در این حالت که «اطمینان وصولی» است، به دست می‌آید.

وقتی کسی به اطمینان علمی می‌رسد، به درجه‌ای از فهم رسیده است که با این فهم، مثل این است که حقیقت مورد نظر را می‌بیند. اما درجه‌ی بالاتر فهم، ناشی از دریافت آگاهی (بر پله‌ی عشق) است. یعنی اگر آگاهی کمال بخش، حقیقتی را به انسان نشان بدهد، او را به «اطمینان رؤیتی» می‌رساند.



درجه‌ی بالاتر این است که فرد (بر پله‌ی عشق) آن حقیقت را لمس کند و با هم‌فاز شدن با آن، به درک آن برسد. در این صورت، «اطمینان ادراکی» به دست می‌آید. آگاهی‌های کمال بخش، انسان را به «اطمینان رؤیتی» و «اطمینان ادراکی» می‌رساند.

اطمینان وصولی نیز زمانی حاصل می‌شود که انسان با آن حقیقت، یکی شود. برای مثال، در این جهان می‌توان دربار‌ی قیامت به اطمینان علمی، رؤیتی یا ادراکی رسید؛ اما اطمینان وصولی زمانی به دست می‌آید که فرد در صحنه‌ی قیامت حاضر شود و با همه‌ی وجود خود، آن را تجربه کند.

رسیدن به مقام انسان صالح

بر خلاف تصور رایج، مقام انسان صالح، مقامی نیست که بتوانیم تنها با انجام کارهای نیک، به آن برسیم. این مقام با ادراکاتی به دست می‌آید که منجر به صلح با خدا، صلح با هستی، صلح با خود و صلح با دیگران می‌شود. یعنی انسان صالح، با خدا، با هر یک از اجزای هستی، با خود و با دیگران به صلح رسیده است و با هیچ کدام تضادی ندارد. بنابراین، افکار، اعمال و گفتار او نیز بر مبنای این صلح درونی و همه‌جانبه شکل می‌گیرد. البته، رسیدن به مقام انسان صالح، تضاد درونی با هر چیزی و هر کسی را برطرف می‌کند؛ اما این باعث نمی‌شود که او در دفاع از حق، با باطل مقابله نکند. انسان صالح، بدون نفرت و کینه، اما با حس مسئولیت در مقابل ظلم ظالم می‌ایستد و همواره از حق دفاع می‌کند.

اگر یک ذره را برگیری از جای خلل یابد همه عالم سراپای سپای

صلح با خدا از انواع دیگر صلح، آسان تر و صلح با دیگران، از همه دشوار تر است. در واقع، چهار مرحله صلح به ترتیب سهولت، عبارت است از:

- ۱- صلح با خدا
- ۲- صلح با هستی
- ۳- صلح با خود
- ۴- صلح با دیگران

برای آشنایی بیشتر با هر یک از این چهار تحول اساسی که در مسیر حرکت عرفانی حاصل می شود، هر کدام، به طور جداگانه توضیح داده می شود:

۱- صلح با خدا: تا وقتی که انسان، درک درستی از «عدالت» و «حکمت» خداوند نداشته باشد، هر واقعه‌ی ناخوشایندی در زندگی می تواند عامل تضاد او با خدا شود. یعنی نا آگاهی باعث می شود گمان کند خداوند نسبت به او ظلمی روا داشته است و به همین دلیل، نه تنها عدالت الهی را انکار می کند؛ بلکه نسبت به حکمت الهی نیز معترض خواهد بود.

این در حالی است که بر اساس عدالت الهی (که با قوانین جاری در هستی تحقق دارد)، حقوق همه‌ی اجزای هستی رعایت می شود و حکمت الهی نیز به طور قانونمند این عدالت را اجرا می کند.

هر یک از ما بر اساس طرح عظیم و حساب شده‌ای آفریده شده‌ایم و با سپری کردن مراحل مختلفی از حیات، به سوی هدف ارزشمندی پیش می رویم. «حکمت الهی»^{۱۹} به طور قانونمند چنین طرحی را به اجرا می گذارد. اما درک این حقیقت، تنها بر پله‌ی عشق و با آگاهی از این طرح به دست می آید.

کسی که به ادراک و اشراق می رسد، از یک طرف، در رابطه‌ی عاشقانه با خدا به صلح عمیقی با او دست می یابد و از طرف دیگر، با آگاهی یافتن از حکمت و عدالت الهی، با همه‌ی وجود شاکر او می شود.

یکی دیگر از عوامل تضاد با خداوند، عدم فهم و درک فلسفه‌ی «عبادت» است. بسیاری از ما به اشتباه گمان می کنیم که عبادت، کالایی برای داد و ستد با خداوند است؛ در حالی که انواع عبادات، راه و روش های نزدیک شدن به خداوند است و برای این به آن ها توصیه شده است که یقین انسان نسبت به حقایق هستی را افزایش می دهند و با ایجاد تحول درونی، عامل رشد کمالی او می شوند. در هر یک از مراسم عبادی، اتصال و ارتباط با خدا اهمیت ویژه‌ای دارد و با برقراری این ارتباط است که آن عبادت به نتیجه می رسد. زیرا فقط در این صورت است که انسان خود را حامل عشق می یابد و به جایگاه و نقش عظیم خود واقف می شود و بر اساس برانگیخته شدن همان عشق و دلدادگی است که او مشتاق استمرار عبادت می شود.

در این حالت، دیگر این تصور غلط وجود ندارد که عبادت، بر مبنای نیاز خداوند انجام می شود و یا پیشکشی به درگاه اوست تا منفعتی به دست آید و

۱۹. نحوه‌ی اجرای قوانین عادلانه‌ی الهی

حاجتی بر آورده شود. به عبارت دیگر، در عبادت صحیح (که با بینش درست انجام می شود) نه تمنایی هست و نه منتهی (بر خدا یا خلق خدا).

در مقام «بی تمنایی» و «بی منتهی»، دیگر انتظار و توقعی وجود ندارد و به همین دلیل، دست نیافتن به خواسته‌ها عامل تضاد با خداوند نمی شود. در مجموع می توان گفت عبادت، «انجام رسالت بندگی» است که باعث تعالی می شود و اگر کسی به درک آن برسد، نه تنها در مورد علت انجام آن و یا به دلیل نرسیدن به مقاصدی که انتظار دارد، با خدا به تضاد نمی رسد، بلکه با عشقی که خود عبادت آن را بیشتر و بیشتر می کند به سراغ آن می رود.

انواع تضاد با خدا که چند نمونه‌ی آن ذکر شد، در حرکت عرفانی و با ادراکات مربوط به پله‌ی عشق از میان برداشته می شود و انسان به صلح درونی با پروردگار متعال می رسد. اما دست یافتن به زیباترین و بالاترین مرحله‌ی صلح با خدا، با درک «اننا الحق» امکان دارد که خود، شرح مفصلی می طلبد.

۲- صلح با هستی: با توجه به مفهوم واژه‌ی «هستی» می توان گفت که هستی، مجموعه‌ی هست‌ها یعنی ذات مقدس خداوند (حقیقت مطلق: هیچ قطبی) و مخلوقات او (تجلیات آن حقیقت مطلق) است. اما وقتی به طور اصطلاحی از این لغت استفاده می کنیم، منظور از هستی می تواند فقط تجلیات خداوند باشد. در این جا، واژه‌ی «هستی» با این معنای اصطلاحی و برای اشاره به مجموعه‌ی تجلیات الهی به کار می رود.

صلح با هستی شامل دو تحول است:

۱- آشکار شدن اهمیت وجود هر جزء از اجزای هستی برای انسان که او را میوه‌ی رابطه‌ی عمیق این اجزا با یکدیگر و (به طور غیر مستقیم) مجذوب عشق جاری در هستی (که این مجموعه‌ی عظیم را نظام بخشیده است) می کند.

۲- رسیدن به این درک که لازم است هر رویدادی در جهان هستی بر اساس حکمت خداوند جاری باشد و نباید میل شخصی خود را به هیچ یک از اجزای هستی، از جمله فلک و یا زمان تحمیل کرد.

آن چه انسان را به سوی چنین صلحی سوق می دهد، «هم‌فازی کیهانی»، «هم‌فازی با فلک» و «هم‌فازی با زمان» است. «هم‌فازی کیهانی» نوعی هم‌سویی و هماهنگی با اجزای هستی است که به درک وحدت هستی نیز منجر می شود. به بیان دیگر، «هم‌فازی کیهانی» درک ارتباط و پیوستگی همه‌ی اجزای هستی و وابستگی آن ها با یکدیگر است که در کنار هم یک پیکر را به وجود آورده‌اند. با چنین ادراکی معلوم می شود هیچ جزئی را نمی توان از این پیکر حذف کرد.

اگر یک ذره را برگیری از جای

خلل یابد همه عالم سراپای

«شیخ محمود شبستری»

به طور کلی، وجود هر جزء هستی با وجود اجزای دیگر معنا پیدا می کند. این حقیقت، «پیوستگی عرضی» اجزا با یکدیگر است. اگر زمان را در نظر بگیریم، «پیوستگی زمانی» نیز قابل توجه است. بر اساس این پیوستگی، هر جزئی در امتداد گذشته و آینده ی خود معنا پیدا می کند و از هیچ کدام جدا نیست. «وابستگی» اجزای حقیقتی است که نشان می دهد هر جزئی در وابستگی به اجزای دیگر نقشی دارد که به تنهایی چنین نقشی را ایفا نخواهد کرد. گاهی با تغییراتی در اکوسیستم، نوع اجزا و یا شکل ارتباط آن ها تغییر می کند؛ اما هستی همواره در تعادل خود باقی می ماند. با توجه به یکسان نبودن نقش هر جزء در داخل و خارج مجموعه ی مربوط به خود، می توان یکی از نتایج هم فازی با هستی را مورد بررسی قرار داد.

«کد وجودی» هر جزئی از اجزای هستی مانند بار کد مخصوص هر کالای مورد خرید و فروش، مختص آن است و بسته به این که در چه مجموعه ای قرار بگیرد، متغیر خواهد بود. برای مثال، یک سلول کبد در کبد نقش و فعالیتی دارد که خارج از کبد آن نقش را نخواهد داشت. یعنی این سلول یک کد وجودی دارد که اگر از مجموعه ی مربوط به خودش جدا شود، تغییر می کند. به همین ترتیب، افت این سلول، در جایگاه خودش با افت آن در خارج از این جایگاه (حیات انفرادی) فرق می کند. یعنی، بر اساس قانون پیوستگی، کد وجودی هر جزئی در پیوستگی با سایر اجزای مجموعه ای که در آن قرار دارد و از شعور سالمی برخوردار است، حفظ می شود و افت آن تابع افت کلی آن مجموعه خواهد بود. بنابراین، جدا شدن از مجموعه ی سالم، طول عمر را کاهش می دهد. انسان نیز، جزئی از مجموعه ی هستی است که اگر هم سو و هم او با سایر اجزای این مجموعه و در صلح با آن ها نباشد، دچار آسیب های ذهنی، روانی و جسمی مختلفی خواهد شد و طول عمر کمتری خواهد داشت. بر عکس، یکی از انواع مصونیت انسان (و بلکه مهم ترین آن ها) مصونیت از طریق عشق است. در صورت عشق ورزی با هستی، حتی مواجه شدن با عوامل بیماری زا چندان خطری به دنبال ندارد. برای مثال، رابطه ی هوشمندانه ی میکروارگانیسم های بیماری زا با انسان های مختلف نشان می دهد همواره کسانی از سلامت بیشتر برخوردارند و یا از اپیدمی ها جان سالم به در می برند که آشتی بیشتری با دنیای خارج از خود دارند و از این آلودگی ها نگرانی کمتری به خود راه می دهند. در تکمیل این مثال، می توان به این موضوع اشاره کرد که هر کودکی به طور طبیعی همسو و هم فاز با طبیعت به دنیا می آید. سلامتی یک کودک روستایی که به طور غیر بهداشتی زندگی می کند، در مقایسه با یک کودک شهرنشین که به رغم مراقبت های بهداشتی والدین دچار بیماری های مکرر است، نشان می دهد که برای هر کودک، تشعشعات شعوری ناشی از تفکر پدر و مادر و حتی جامعه در قبال صلح یا تضاد او نسبت به طبیعت مؤثر است و نقشی تعیین کننده در سلامتی و بیماری اش دارد. بنابراین، به نظر می رسد، در نحوه ی زندگی روستاییان که به شعور اکوسیستم نزدیک تر هستند، ابتلا

به بیماری، کمتر از افراد شهرنشین رخ می دهد. «هم فازی کیهانی» علاوه بر ایجاد هماهنگی با هستی، نتایج دیگری نیز دارد که نتایج معرفتی به شمار می روند. یکی از این ثمرات، درک جمال خداوند در هر یک از اجزای هستی است. کسی که به این درک برسد، با چشم دل، در هر چیز جلوه ی حق را (که چیزی جز زیبایی نیست) می بیند و به مقام «شکر» می رسد. نقطه ی مقابل شکر، کفر است. کفر، چیزی جز پوشاندن حق نیست و کسی که تقدس اجزای هستی (تجلیات خداوند) را نادیده می گیرد، کافر است؛ در حالی که شکر، قدرشناسی هر چیز و قبول آن به عنوان یکی از نعمات الهی است و شاکر، یک نعمت شناس است که به نعمت اعتراف می کند و آگاهانه و قدرشناسانه از آن بهره می برد. بنابراین، در مجموع می توان گفت که هماهنگی با هستی و اجزای آن و شناخت قدر هر یک از این اجزای نشانه ی «صلح با هستی» است و اگر چه این صلح، به آسانی صلح با خدا به دست نمی آید، از طریق ارتباط با او و به لطف و رحمتش قابل دستیابی است.

۳- صلح با خود: انسان، هنگامی به صلح با خود می رسد که به جایگاه خود در هستی پی برده، به خودشناسی رسیده باشد و بتواند بر اساس این آگاهی، مدیریت سالم و پویایی برای قوای فردی خود اعمال کند. برای فهم بهتر این موضوع لازم است که انواع تضاد با خود، مورد بررسی قرار گیرد. زمینه ی اصلی تضاد با خود و هر نوع تضاد دیگری، دوقطبی بودن وجود انسان است که امکان آزمایش و رشد او را فراهم می کند. هر انسانی دارای دو دسته عوامل و گرایش های مربوط به کمال و ضد کمال است که همیشه در وجود او بوده اند و خواهند بود. در صورتی که تمایلات ضد کمال، کنترل و مهار نشوند، عوامل درونی ضد کمال فعال می مانند و در حقیقت، صلح با خود اتفاق نمی افتد. یکی دیگر از عوامل اصلی تضاد با خود، عدم تعادل میان گرایش های چندگانه ای است که در نرم افزار «بنیاد» برنامه ریزی شده، از بدو تولد با انسان همراه است. در هر فردی ممکن است یکی از این گرایش ها و واکنش مربوط به آن بارزتر باشد. این مجموعه، شامل «عزت طلبی»، «برتری طلبی» و «مهر طلبی» است که به ترتیب رفتارهای واکنشی گریز جویانه، تهاجمی و سازش کارانه را ایجاد می کنند. فرد عزت طلب تمایل دارد از مزاحمتی دور باشد. به همین دلیل، با کمترین مزاحمتی دچار آشفتگی درونی می شود. فرد برتری طلب نیز که می خواهد دیگران را تحت قدرت خود در آورد؛ وقتی با کسی مواجه شود که این سلطه را نمی پذیرد، شکست می خورد و سرخورده می شود. نقطه ی ضعف فرد مهر طلب نیز این است که دوست دارد همواره مورد توجه و محبت دیگران باشد. به دلیل همین نیاز است که هر نوع بی مهری او را در گون می کند و در اثر احساس کمبود محبت، دچار بهرم ریختگی می شود. نکته ی مهم این است که در یک شخصیت سالم (از نظر روان شناسی)، بین این سه تمایل و واکنش های مربوط به آن تعادل برقرار است. معرفت و

آداب عبادی دارای ظاهر و باطن هستند و زمانی انسان از نتیجه‌ی آن‌ها برخوردار می‌شود که بتواند از ظاهر آن‌ها به باطنشان نیز دست یابد

آگاهی، هم‌فازی کیهانی و به دنبال آن، اصلاح بینش‌ها، به ایجاد این تعادل کمک می‌کند.

نقش معیارها و بینش‌های فرد در تضاد یا صلح با خود، نه تنها در مورد این ویژگی‌های مربوط به بنیاد اهمیت دارد، بلکه تجربه نشان می‌دهد در انواع دیگر تضاد با خود نیز ناآگاهی، معیارهای غلط و بینش‌های نادرست، دلیل عمده‌ی نابسامانی هستند. به نمونه‌هایی از این تضادها اشاره می‌شود:

* در صورتی که فرد، آمادگی رو به رو شدن با تضادهای اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و... را نداشته باشد، هنگام مواجه شدن با آن‌ها به راحتی تعادل درونی خود را از دست می‌دهد و در اصطلاح، دچار تضاد با خود می‌شود.

* در شرایطی که انسان نمی‌تواند خوب و بد را از یکدیگر تشخیص دهد و از این بابت احساس در ماندگی می‌کند، هم‌هنگام انتخاب، دچار به هم ریختگی می‌شود و هم در صورتی که انتخاب او به نتیجه‌ی مطلوبی نرسد، از تضاد با خود رنج می‌برد.

* اگر بین عمل و اندیشه‌ی کسی تطابق و هماهنگی وجود نداشته باشد، کمترین آسیبی که خواهد دید، افزایش فشارهای درونی است که در نهایت، منجر به بیماری‌های روان‌تنی خواهد شد. این فشارها نشانه‌ی تضاد با خود هستند.

* کسانی که دچار خودشیفتگی هستند، به ظاهر در صلح با خود به سر می‌برند؛ اما خودشیفتگی، ضربه‌پذیری فرد را بسیار افزایش می‌دهد. بنابراین، بر خلاف تصور، این افراد دچار تضاد درونی شدیدی می‌باشند.

* کسانی که فاصله‌ی زیادی بین وضعیت واقعی و شخصیت ایده‌آل خود می‌یابند، دچار تضادی هستند که حتی ممکن است به دلیل آن و در اثر واکنش دفاع روانی به جنون کشیده شوند. بسیاری از کسانی که در مراکز مراقبت‌های روانی به سر می‌برند و علاقمند به ایفای نقش شخصیت‌های خاص علمی، نظامی، معنوی و... هستند، دارای همین سابقه‌اند. اضطراب و آشفتگی این افراد، باعث واکنش دفاع روانی و منجر به این اختلال می‌شود تا هر کدام از آن‌ها خود را در قالب شخصیت ایده‌آل و مورد علاقه‌ی خود بیابند و باور کنند که به طور واقعی خود او هستند.

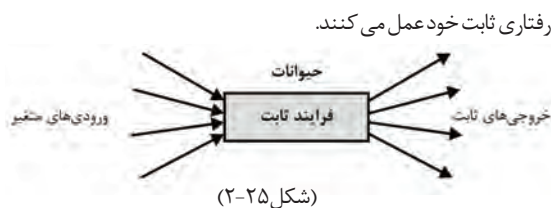
در واقع، من مدافع (مسئول واکنش دفاع روانی) با هماهنگی مدیریت سلول و بدن (بخشی از کالبد ذهنی) ارتباط بین من مجری و من ایده‌آل را قطع می‌کند و فرد خود را همان من ایده‌آل می‌بیند. نمونه‌های دیگر تضاد با خود نیز به همین موارد شباهت دارند. به هر حال، عوامل تضاد که در هر یک از این نمونه‌ها ذکر شد، موانعی بر سر راه صلح با خود هستند. برای کنترل و مدیریت همه‌ی این عوامل، آگاهی و درکی لازم است که انسان را به خودشناسی وسیعی برساند. چنین درکی در نتیجه‌ی «حرکت عرفانی» به دست می‌آید و این حقیقت، نشان می‌دهد که ارتباط و اتصال با خدا (که اصل و اساس حرکت

عرفانی است) در ایجاد صلح با خود نیز بسیار اهمیت دارد.

۴- صلح با دیگران: تضاد با دیگران، سد اصلی در رسیدن به مقام انسان صالح است. اگر چهار صلح ذکر شده را چهار خان از خان‌های مسیر کمال در نظر بگیریم، گذشتن از خان صلح با دیگران، از همه مشکل‌تر است و از این نظر، خان اصلی در این مسیر محسوب می‌شود. یکی از تفاوت‌های انسان در نسبت با سایر موجودات این است که رفتار ثابت و از پیش تعیین شده‌ای ندارد و می‌تواند بر اساس اختیار خود، در هر لحظه، اثر وجودی جدیدی (از قبیل فکر، عمل و بیان) داشته باشد. به عبارت دیگر، او در حد خود، یک خالق است و وقتی با هم‌نوعان خود رابطه برقرار می‌کند، آن‌ها را در معرض آثار وجودی متنوع خویش قرار می‌دهد. این باعث می‌شود اختلاف نظرات، تضاد منافع، آزارها و سوء برداشت‌ها، زمینه‌ی تضاد افراد با یکدیگر را فراهم کند. بنابراین، با این که ممکن است انسان با درک هستی (به‌عنوان تن واحد) به تقدس هر جزء آن پی برد و به مقام «صلح با هستی» برسد، به راحتی از تضاد با انسان‌های دیگر رهایی نمی‌یابد. در این حالت، این حقیقت که هر انسانی یکی از تجلیات الهی است، نادیده گرفته می‌شود و افراد، تقدس و احترام خود را در دید یکدیگر از دست می‌دهند. اما زمانی که فرد، به معرفتی برسد که بتواند هر کسی را در جایگاه خودش ببیند، با این که ممکن است عملکرد دیگران را ناپسند بداند، نسبت به خود آن‌ها نفرت و تضادی نخواهد داشت. بنابراین، در عین حال که از روش‌ها و بینش‌های غلط آن‌ها رو برمی‌گرداند و حتی با روش مناسب، با آن مقابله می‌کند، در درون خود به همه‌ی آن افراد به عنوان تجلیات حق احترام می‌گذارد و با آن‌ها در صلح است.

رسیدن به معرفت مراسم و مناسک دینی

هر یک از ادیان الهی برای رشد و تعالی انسان راهکارهایی معرفی کرده‌اند. بخشی از این راهکارها مراسم و مناسک دینی است که انجام صحیح آن‌ها و دست یافتن به باطن هر کدام می‌تواند موجب گشایش‌های عرفانی شود. به عبارت دیگر، آداب عبادی دارای ظاهر و باطن هستند و زمانی انسان از نتیجه‌ی آن‌ها برخوردار می‌شود که بتواند از ظاهر آن‌ها به باطنشان نیز دست یابد. در غیر این صورت، از همه‌ی این عبادات، فقط ظاهری باقی می‌ماند که نقشی در کمال و تعالی انسان نخواهد داشت. در طول تاریخ ادیان، گروه دیگری از آداب و مراسم نیز شکل گرفته است که برای بزرگداشت حرکت‌ها و حماسه‌های بزرگ بر پا می‌شوند تا پیامی را زنده نگه دارند و با ارزش‌های انسانی مانند حق طلبی را یادآوری کنند و موجب تجدید پیمان با خداوند شوند. بنابراین، این مراسم نیز، علاوه بر ظاهر خود باطنی دارند که اگر به آن توجه نشود، بر پایی آن‌ها، به نتیجه‌ی لازم نمی‌رسد. این نشان می‌دهد که برای برخوردار شدن از اثر تعالی بخش هر یک از مراسم و مناسک دینی، باید با



(شکل ۲۵-۲)

انسان، نسبت به گیاهان و حیوانات ورودی‌های بسیار متنوع‌تر و گسترده‌تری دارد. علاوه بر این، فرایند درونی او در مواردی ثابت و در مواردی متغیر عمل می‌کند.

بخش عمده‌ای از واکنش‌های زیستی انسان بر اساس فرایند ثابتی مشابه آنچه در سیستم حیوانی وجود دارد، انجام می‌شود؛ اما بخش دیگری از فعالیت‌ها و واکنش‌های او، بر اساس بینش^{۲۰} او و تجزیه و تحلیل داده‌هایی که با آن مواجه می‌شود، یعنی طی یک فرایند متغیر بروز می‌کند.

انسان‌ها وقایع مختلف را بر مبنای بینش خود ارزیابی می‌کنند و به همین دلیل، خروجی‌های متغیر متنوعی دارند.

نکته‌ی مهم این است که هر فردی بر اساس فرایند متغیر خود می‌تواند در قبال هر واقعه‌ی مثبت یا منفی، برداشت و رفتار مثبت یا منفی داشته باشد.



(شکل ۲۶-۲)

همین متغیر بودن فرایند باعث می‌شود که گاهی انسان‌ها رفتار پسندیده‌ای که از آن‌ها انتظار می‌رود، نداشته باشند؛ در حالی که ممکن است همان رفتار مورد انتظار، از یک حیوان که طبق غریزه (فرایند ثابت) عمل می‌کند، سر بزند. برای مثال، اگر تکه نانی را جلوی سگی بیندازیم، دم خود را تکان می‌دهد و به این وسیله تشکر می‌کند؛ اما بعضی از انسان‌ها هستند که هر خدمتی به آن‌ها شود، به هیچ صورتی قدر دانی و قدر شناسی نمی‌کنند.

در مقایسه‌ی انسان‌ها با گیاهان نیز دیده می‌شود که اگر شرایط مناسب هر گیاهی را برای آن فراهم کنیم، به طور قطع، متناسب با نرم‌افزار ثابت خود، ثمری خواهد داشت؛ در حالی که بسیاری از انسان‌ها حتی در شرایط ایده‌آل زندگی، دارای اثری نیستند که شایسته‌ی مقام انسانیت باشد.

همان‌طور که گفته شد، فرایند متغیر سیستم وجود انسان، «ارزیابی کردن» است. در اثر این فرایند، هر کسی از مشاهدات خود نتایجی می‌گیرد

۲۰. منظور از «بینش» انسان، نگرش او به جهان هستی است که در اثر مشاهدات، تجارب و آموخته‌های او در زندگی و برداشت‌هایی که از آن‌ها دارد، به دست می‌آید.

معرفت مربوط به آن‌ها آشنا شد. برقراری اتصال و ارتباط با خداوند که باعث جاری شدن آگاهی در دل انسان می‌شود، او را به درجات مختلف این معرفت می‌رساند و به این حقیقت نیز واقف می‌کند که تکالیف دینی به یکدیگر مرتبط هستند و به همین دلیل، نمی‌توان بعضی از آن‌ها را پذیرفت و بعضی دیگر را نادیده گرفت.

از طرف دیگر، باطن مراسم و مناسک عبادی، ارتباط با خداوند است. اگر انسان در «عبادات» خود مقیم این اتصال شود، همواره در معرض آگاهی‌های بیشتری خواهد بود و چون آگاهی و معرفت بی‌پایان است، هیچ‌گاه نمی‌توان ادعا کرد که نتیجه‌ی عبادات، به طور کامل حاصل شده است و دیگر به ادامه‌ی آن‌ها نیازی نیست. به بیان دیگر، دستیابی به معرفت مراسم و مناسک دینی، نتیجه‌ی حرکت عرفانی است که هم در دل خود این مراسم و مناسک و هم در سایر زمینه‌های زندگی دنبال می‌شود و انتهایی ندارد که بتوانیم برای آن حدی در نظر بگیریم.

تعالی بینشی

هر موجود زنده‌ای به عنوان یک مجموعه‌ی سازمان یافته (یک سیستم)، ورودی‌هایی دارد که با اعمال فرایندی منجر به ایجاد خروجی یا خروجی‌هایی (به عنوان محصول) می‌شود. مقایسه‌ی مجموعه‌ی ورودی‌ها، خروجی‌ها و فرایند گیاهان و حیوانات با مجموعه‌ی ورودی‌ها، خروجی‌ها و فرایند سیستم وجودی انسان کمک می‌کند که بتوانیم بهترین وضعیت او را از این نظر شناسایی کنیم و با نقش عرفان در زندگی او بیشتر آشنا شویم. یک گیاه نیاز به ورودی‌های ثابت و از قبل تعیین شده‌ای دارد که قابلیت تغییر در آن‌ها بسیار کم است و در صورتی که عناصر مورد نیاز (از خاک) و شرایط آب و هوایی مناسب مانند درجه حرارت، رطوبت محیط و نور آفتاب، به میزانی که احتیاج دارد، وجود نداشته باشد، خروجی نخواهد داشت. خروجی‌های گیاه (محصولات آن) نیز مشخص و ثابت است. مطابق شکل زیر، هر گیاهی بر اساس برنامه‌ی نرم‌افزاری از پیش تعیین شده‌ی عناصر معینی را دریافت می‌کند و با فرایند ثابتی که در کارخانه‌ی وجودش انجام می‌شود، خروجی‌های ثابتی ارائه می‌دهد.



(شکل ۲۴-۲)

در حیوانات نیز، فرایند درونی و خروجی‌ها ثابت است؛ اما ورودی‌ها می‌تواند متغیر باشد. زیرا حیوانات نسبت به گیاهان، در شرایط متنوع‌تری امکان بقا و فعالیت‌های زیستی دارند و در معرض رویدادهای محیطی متنوع، مطابق دامنه

اختیاری که به شب در نظر ما آید پیش خورشید محال است که پیدا آید

یا غفلت خود قرار دهد.

همچنین، همه‌ی این مطالب، اهمیت عرفان را نشان می‌دهد. زیرا یکی از نتایج حرکت در مسیر عرفان این است که انسان به تعالی بینشی می‌رسد و در اثر آن می‌تواند با ارزیابی، تصمیم‌گیری و اقدام مثبت درباره‌ی هر موضوع یا پیشامد منفی، متعالی‌تر شود و نشان دهد که حتی هر ورودی منفی می‌تواند پله‌ای برای رشد و ارتقا باشد.^{۲۱}

درک گستردگی

در همه‌ی انواع ارتباط با خدا، با رعایت شرط «شاهد بودن» و رهایی از تمرکز بر هر موضوعی، می‌توان بر عشق و آگاهی آغوش گشود. اما نتیجه‌ی بهتر زمانی حاصل می‌شود که انسان در ارتباط مربوط به «گسترده‌ی»، همه‌ی وجود خود را در وسعت عظیمی (به عظمت جهان هستی) بیابد که در آن خبری از تعصبات قومی، نژادی و... نیست. در اثر این ارتباط، دید انسان از سطح زمین تا فراز کیهان صعود می‌کند و تفکر و اندیشه‌ی او چنان ارتقا می‌یابد که همه‌ی تنگ‌نظری‌های زمینی بر جامی ماند.^{۲۲}

شاید بشود حاصل ارتباط مربوط به گستردگی را این‌طور توصیف کرد: آشتی با عظمتی وصف‌ناپذیر و غوطه‌وری در آن.^{۲۳} آنچه در این هیبت حیرت‌انگیز موج می‌زند، بی‌نیازی مطلق خداوند است که فقر و وجودی انسان را به معرض دید او می‌گذارد و اولین چیزی که در رویارویی با این شکوه، قربانی می‌شود غرور و تفاخر است. اما احساس فقر و ناچیزی در برابر این گستردگی بی‌انتهای انسان را تحقیر نمی‌کند.

این احساس، دست‌های خواهش او را به عظمتی سرشار از لطف و رحمت می‌سپارد تا او نیز از آن بی‌نیازی بیکران، نصیبی ببرد و اوج بگیرد. چیزی که در این بین تحقیر می‌شود، تعصب‌های جاهلان‌های است که انسان‌ها را از هم جدا می‌کند و آن‌چه می‌ماند، لذت درک وحدت در سر تا سر گیتی و سرمستی از نوشیدن می‌آگاهی و احساس گستردگی در تن واحد هستی است.

۲۱. ورودی‌های منفی مانند زباله‌های مختلفی هستند که می‌توانند در یک سیستم باز یافت به محصول مفیدی تبدیل شوند. به بیان دیگر، زباله‌ها برای یک سیستم باز یافت، ثروت به حساب می‌آیند، چرا که با جدا کردن کاغذ، پلاستیک، شیشه، فلزات و... تبدیل به ثروت می‌شوند. به همین نسبت، مشاهدات و ورودی‌های منفی ما در زندگی روزمره نیز می‌توانند در جهت تعالی مورد استفاده قرار گیرند.

۲۲. کسانی که از چنین دید گسترده‌ای برخوردار نیستند، در مسائل جزئی و زمینی فرو می‌روند و سطح ذهن آن‌ها به مسائل زندگی و معاش روزمره و حتی غیبت و حسادت و... محدود می‌شود.

۲۳. با توجه به این که گستردگی یکی از تجارب پله‌ی عشق است، قابل توصیف نبوده، تنها با تجربه می‌توان به درک آن رسید.

که ناشی از ارزیابی آن‌ها است. بنابراین، افراد مختلف، در برابر یک نوع ورودی، فرایند و خروجی مختلفی دارند که می‌تواند مثبت یا منفی باشد. برای مثال، هنگام مواجه شدن با یک شخص معتاد که در گوشه‌ی معبری خوابیده است، برداشت‌های یکسانی وجود ندارد. به نظر برخی از افراد، این شخص معتاد کار درستی کرده است که خود را از قیل و قال زندگی نجات داده است؛ زیرا شاید هیچ‌کس به اندازه‌ی او، خود را از قید و بند همه‌ی مسئولیت‌ها رها نکرده، به دنیا پشت پانزده باشد. اما به نظر برخی دیگر، این فرد معتاد تنزل مقام انسان را نشان می‌دهد که به جای حرکت به سوی کمال یک زندگی بی‌ثمر را پشت سر می‌گذارد. این عده با دیدن این صحنه، تصمیم می‌گیرند نسبت به انتخاب‌های خود در زندگی هشیارانه‌تر عمل کنند. نگاه اول، نتیجه‌گیری منفی و نگاه دوم، نتیجه‌گیری مثبت از یک ورودی را نشان می‌دهد.

بنابراین، انسان قادر است که حتی از ورودی‌های منفی، خروجی‌های مثبت به دست آورد. چنین انسانی رسالت بندگی را به جا آورده است و یک انسان متعالی خواهد بود. به عبارت دیگر، انسان متعالی از همه‌ی ورودی‌های مثبت و منفی، خروجی مثبت می‌گیرد و اگر بپذیریم که «عبادت» به معنای «عبد بودن» است و عبد بودن، یعنی «به جا آوردن رسالت بندگی»، می‌توان گفت که او یکی از رموز بندگی را یافته است و با استفاده‌ی مثبت از هر پدیده و پیشامد، به معنای واقعی، عبادت می‌کند.



(شکل ۲۷-۲)

این که لقمان می‌گوید ادب را از بی‌ادبان آموخته است، نشان می‌دهد که توانسته است از یک ورودی منفی، به خروجی مثبت دست پیدا کند و این که حافظ از یک بیت شعر یزید بن معاویه استفاده می‌کند تا مضامین بلند عرفانی را در یک غزل ارائه کند، تعالی او را نشان می‌دهد.

زیرا اشعار یزید، می‌و معشوق زمینی را توصیف می‌کند؛ اما حافظ، از این سروده‌ی او در غزل خود استفاده‌ی مثبت و آسمانی کرده است:

الایا ایها الساقی ادر کاساً و ناولها

که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل‌ها

این نمونه‌ها نشان می‌دهد که برای رفتن به سوی کمال، هیچ عذر و بهانه‌ای وجود ندارد و هیچ‌کس نمی‌تواند شرایط نامساعد را بهانه‌ای برای کوتاهی، خطا

قوانین حرکت عرفانی

الف) مدیریت امیال نفس

نفس انسان، خود او است که کالبد جسم، کالبد روان، کالبد ذهن، کالبد اختری و... میزبان آن و نرم افزارهای عقل، نهاد^۱، بنیاد^۲، فطرت^۳، ضمیر ناخودآگاه و... ملزومات آن هستند.

نفس انسان امیالی دارد که در مسیر حرکت عرفانی، مدیریت و کنترل می شود. برای این مدیریت، آشنایی با خصوصیات نفس (در رابطه با امیال آن) ضرورت دارد. از این رو، به مهم ترین این ویژگی ها اشاره می شود:

۱- وقتی می گوئیم کسی کار خوب یا بدی انجام داده است یا در راه کمال یا ضد کمال قرار دارد، از نفس او صحبت می کنیم. بنابراین، برای نفس، امکان صواب (رفتن به سوی کمال) و گناه (رفتن به سوی ضد کمال) وجود دارد.

۲- کسی نمی تواند قابلیت انجام کار خیر یا شر را از خودش (از نفس) بگیرد؛ اما هر کسی می تواند مدیریتی اعمال کند که تمایل به انجام کار شر را کنترل کند.

۳- میل نفس به خوردن، خوابیدن و نیازهای طبیعی دیگر، برای سلامتی بدن که مرکب نفس محسوب می شود، لازم است. بنابراین، نباید با این امیال مقابله کرد؛ اما در عین حال، زیاده روی در مورد هیچ کدام، به صلاح انسان نیست.

۴- بعضی از خواسته های نفس مانند میل به زیبایی، رفاه و... به خودی خود، امیال بدی نیستند؛ اما می توانند به صورت پنهان و نامحسوس، از حد طبیعی بگذرند و یا امیال دیگری را به دنبال بیاورند. موضوعی که در این باره اهمیت دارد، این است که افزایش امیال، مانع کمال می شوند.

۵- هیچ کس نمی تواند برای جلوگیری از تمایل به بدی ها (امیال بدنفسانی) و یا ممانعت از افزایش امیال، با آن ها به طور مستقیم مبارزه کند. زیرا چنین مبارزه ای با شکست مواجه می شود. تنها تعداد کمی از کسانی که به سختی و با انواع خودداری ها سعی بر مهار امیال خود دارند، به این درجه از موفقیت می رسند که تا مدتی فرماندهی امیال را به عهده بگیرند. این افراد همواره در فشار ناشی از این مقابله ای مستقیم به خود آسیب می رسانند و در بسیاری از موارد، به راحتی این مدیریت را از دست می دهند.

انسان، چاره ای جز این ندارد که در برابر امیال خود، مانند یک سیل برگردان در مسیر سیل عمل کند که به آن جهت می دهد تا بدون اثر تخریبی به دشت برسد.

کالبد ذهن و کالبد روان، مدافع امیال ما هستند و تجربه نشان می دهد که هر بار بخواهیم از میلی چشم بیوشیم، صرف نظر کنیم، از نظر روانی تحت فشار

۱. غریزه

۲. سرشت

۳. برنامه ی نرم افزاری اصلی انسان که از روز الست با او همراه بوده، در همه ی افراد یکسان است.

قرار می گیریم و از نظر ذهنی نسبت به آن حریص تر می شویم.

شاید بتوانیم ذهن و روان را به دو مار بر دوش نفس تشبیه کنیم که اگر نفس چیزی را بخواهد و از آن دریغ شود، این دو مار به آن حمله ور می شوند. به طور معمول، در همه ی تصمیم گیری های انسان، این دو مار، در دسر آفرین هستند.

برای مثال، وقتی کسی خود را موظف به رعایت یک رژیم غذایی می کند، همه ی خوراکی هایی که باید از آن ها پرهیز کند، در ذهن او لذیذتر و دوست داشتنی تر جلوه می کنند. از نظر روانی نیز چنان آزار می بیند که حتی ممکن است به افسردگی رژیم غذایی مبتلا شود.

با توجه به این موارد، در می یابیم که مدیریت امیال نفس نیاز به یک راهکار غیر مستقیم دارد. بسیار تجربه کرده ایم که گاهی مشغولیت به انجام بعضی امور روزمره، توجه ما را از بعضی نیازهای طبیعی مثل خوردن و آشامیدن سلب می کند.

اگر یک مقایسه ی ساده انجام دهیم، می بینیم که در روزهای عادی، رأس ساعات مشخصی گرسنه می شویم و یا احساس نیاز به خواب داریم؛ اما بسیار اتفاق افتاده است که در یک روز پر مشغله، متوجه نیاز به خواب یا خوراک خود نیستیم و برای مثال، وقتی دست از کار می کشیم، متوجه می شویم که پاسی از شب گذشته است و احساس خواب آلودگی نکرده ایم و یا ساعت ها از وقت غذا خوردن گذشته است و احساس گرسنگی نداشته ایم.

این نشان می دهد که جاذبه ی امور مهم می تواند بر جاذبه ی امور دیگر غلبه کند و میل به آن ها را تحت تأثیر خود قرار دهد. جاذبه ی انجام امور مهم، چنان ایجاد میل و انگیزه می کند که میل و انگیزه های دیگر در برابر آن محو می شود. وقتی انگیزه ی انجام کاری بیش از انگیزه ی دنبال کردن خواسته های دیگر باشد، نسبت به آن، «انگیزه ی متعالی»^۴ محسوب می شود.

از این نظر، می توان همه ی امیال را به ستارگان بی شماری تشبیه کرد که انگیزه ی متعالی مانند خورشید، هستی آن ها را محو می کند. آن ها از بین نمی روند؛ اما در برابر نور این خورشید، فروغی ندارند و پیدا نیستند.

اخترانی که به شب در نظر ما آیند

پیش خورشید محال است که پیدا آیند

«سعدی»

آسمان وجود ما پر از ستارگان امیال است و تنها راه کنترل نفس برای انصراف از توجه به آن ها، وجود یک خورشید پر فروغ در این آسمان است. برای کسی که مسیر حرکت عرفانی را انتخاب می کند، این خورشید، «عشق» است.

۴. متعالی نامیدن این انگیزه به این معنا نیست که به طور قطع، خوب و کمال بخش است. انگیزه ی متعالی، که در این جا راجع به آن صحبت می شود، فقط از نظر درجه ی اهمیت برای خود فرد، بالاتر از انگیزه های دیگر است.

نان پاره زمن بستان جان پاره نخواهد شد
آواری عشق ما آواره نخواهد شد

...

خاموش کن و چندین غمخواره مشو آخر
آن نفس که عاشق شد، اماره نخواهد شد
«مولانا»

«عشق» برای هر فرد مشتاقی از دریچه‌ای وارد می‌شود. ارتباط با خدا، خدمت به بندگان او و یا هر عامل دیگری که لذت معنوی به همراه داشته باشد، آغازی برای ورود عشق به زندگی انسان است. متعالی‌ترین انگیزه‌ای که امکان حسن استفاده از امیال نفس را فراهم می‌کند، عشق است؛ آن چه نفس با کمال بیشتر خود به آن می‌رسد، عشق است و آن چه نفس برای هستی به ارمان می‌آورد نیز، عشق است.^۵

به این ترتیب، با «عشق»، انسانیت انسان معنا پیدا می‌کند و «نفس»، زیباترین موجود هستی می‌شود.

ب) اجتناب از احساس‌های شیطانی

حالات درونی انسان‌ها به دو دسته تقسیم می‌شوند. یکی از این دو، احساس‌های خوشایندی مانند امیدواری، شادمانی، آرامش و ... هستند که «لشکر الهی» نامیده می‌شوند و دسته‌ی دیگر، احساس‌های ناخوشایند و مخربی مانند ناامیدی، غم و اندوه، ترس، اضطراب، احساس تنهایی، احساس گناه و ... هستند که «لشکر شیطان» نام می‌گیرند. انس با خدا، موجب ایجاد حالات گروه اول و دوری از او موجب بروز حالات گروه دوم می‌شود.

کسی که در مسیر عرفان قدم بر می‌دارد، از لشکر شیطان دوری می‌کند و به‌طور طبیعی، هر چه پیش می‌رود، از امید و شادی و آرامش بیشتری برخوردار می‌شود. زیرا عرفان، دنیای حزن و اندوه، یأس و ناامیدی، اضطراب، احساس تنهایی و امثال این احوال نیست.

در عرفان، نوعی خوف عارفانه و غم عاشقانه هست که با ترس و غم و غصه‌ای که مردم عادی دچار آن می‌شوند، هیچ تشابهی ندارد. کسانی که از دوستان خدا و مقربان او هستند، ترس و غصه‌ای در دل خود ندارند؛ اما با درک عظمت خداوند؛ در حالت احترام بی‌مانندی به او قرار می‌گیرند که خوف از اوست. غم آن‌ها نیز مانند غم‌های دیگران نیست. این غم که غم جدایی از خدا و دور افتادن از اصل خویش است، خود سرشار از شادی است؛ زیرا کسی به این غم می‌رسد که به شرف حضور خداوند و نزدیکی او دست یافته باشد:

۵. اولاً عشق دارای مراتب متعددی است و حد پایانی ندارد و ثانیاً عشق و کمال دست در دست هم دارند و از هم جدا نیستند.

۶. دوری از غم به این معنا نیست که انسان نسبت به هم‌نوعان خود و یا ستمی که به آن‌ها می‌شود و یا نسبت به پایمال شدن حقوق خود یا دیگران بی‌تفاوت باشد. انسان متعالی می‌تواند بدون این که تحت فشار روانی قرار بگیرد و در غم فرو رود، با احساس مسؤولیت، به دفاع از حق بپردازد.

چون تو را غم شادی افزودن گرفت

روضه جانت گل و سوسن گرفت

«مولانا»

به همین دلیل، عارف اعتراف می‌کند که:

چون غمت را نتوان یافت بجز در دل شاد

ما به امید غمت، خاطر شادی طلبیم

«حافظ»

این نشان می‌دهد که غم عارفانه، از نوع حزن و اندوه عامیانه نیست و چون ناشی از اشتیاق و بی‌تابی عاشقانه است، همواره شادمانی و شادکامی بر می‌انگیزد.

می خورم جام غمی هر دم به شادی رخت

خرم آن کس کو بدین غم شادمانی می‌کند

«سلمان ساوجی»

به بیان دیگر:

صبوحیان سحر خیز کنج خلوت عشق

چه غم خوردند چو شادی خوران جام جمند

«خواجوی کرمانی»

با درک این حقیقت معلوم می‌شود انس با خدا که نشانه‌ای از وجود غم او در دل است، عامل شادی حقیقی خواهد بود.

جایی که غمت نبود شادی نبود آن جا

انصاف غم عشقت نیکو هنری دارد

«سیف فرغانی»

بنابراین، کسی که این شور شیرین را چشیده باشد، خواهد گفت:

بر همگان گر ز فلک زهر ببارد همه شب

من شکر اندر شکر اندر شکر اندر شکر

«مولانا»

بنابراین:

شاد از غم شو که غم دام لقا است

اندر این ره سوی دستی ار تقاست

«مولانا»

ج) خراباتی شدن

کسی که در مسیر عرفان کمال حرکت می‌کند، جویای حقیقت و معرفت است. در صورتی که چشم دل این فرد رو به حقیقت باز شود، هم واقعیت تجلیات الهی را می‌بیند و هم حقیقت آن‌ها را و به بیان دیگر، از واقعیت و حقیقت زندگی بهره مند می‌شود. از منظر عرفانی می‌توان چنین کسی را

متعالی ترین انگیزه‌ای که امکان حسن استفاده از امیال نفس را فراهم می‌کند، عشق است؛ آن چه نفس با کمال بیشتر خود به آن می‌رسد، عشق است و آن چه نفس برای هستی به ارمغان می‌آورد نیز، عشق است

است. یعنی برای حرکت در کوی خرابات، لازم است از چنین مرگی که به انسان شخصیت کمال یافته‌ی بهتری می‌دهد، استقبال شود. عامل این مرگ عرفانی، دریافت آگاهی‌های کمالی است که در عرفان، «می» مستی بخش عارف محسوب می‌شوند.

بر سر کوی خرابات کسی آباد است

که مدام از می‌دیرینه خراب است خراب

«فروغی بسطامی»

این آگاهی‌ها، برج و باروی ساخته و پرداخته‌های ذهنی انسان را در هم می‌شکنند و خانه‌ی دل او را با عشق الهی ویران می‌کنند، تا در آن ویرانه، گنج معرفت پیدا شود.

هر کجا ویران بود آنجا امید گنج هست

گنج حق را می‌نجویی، در دل ویران چرا؟

«مولانا»

بنابراین:

گر تشنه‌اسراری، پیش آر شراب اول

گر گنج گوهر خواهی، میگردد خراب اول

«صائب تبریزی»

د) مراقبت عرفانی

بستر عرفان از بعضی جهات، به یک مزرعه شباهت دارد. یکی از این شباهت‌ها، خطر وجود «علف هرز» است. علف هرز چند ویژگی بارز دارد:

۱- زودتر از محصول رشد می‌کند.

۲- محصول را نابود می‌کند.

۳- مقاوم‌تر از محصول است.

۴- هیچ زارعی نمی‌خواهد در مزرعه‌ی خود، علف هرز داشته باشد.

برای در امان ماندن از آسیب‌های علف هرز، باید به‌طور مداوم به مزرعه رسیدگی کرد. به عبارت دیگر، در صورتی که بخواهیم از مزرعه‌ای بهترین محصول را برداشت کنیم، علاوه بر این که لازم است به کشت و زرع بپردازیم، باید آن را از وجود علف هرز پاک نگه داریم. یعنی غفلت از مزرعه جایز نیست.

ذهن انسان نیز درست مانند مزرعه‌ای است که در آن امکان رویش و به بار نشستن گل‌ها و محصولات بسیار ارزشمند و همچنین علف‌های هرز و مسموم وجود دارد. در این مزرعه نیز قانون علف هرز حاکم است. قانونی که به صراحت نشان می‌دهد که هر گونه سهل انگاری مساوی با از دست رفتن محصول تفکرات و اندیشه‌های انسان و جایگزینی علف‌های هرز به جای آن است.

خطر علف هرز در همه‌ی صحنه‌های فرهنگی زندگی نیز وجود دارد. برای مثال، می‌بینیم که بعد از تماشای یک نمایش طنز، جملات بی‌محتوا خیلی سریع‌تر و بیشتر از مطالب مفید، مورد استقبال همگانی قرار می‌گیرند و رواج

«ند» نامید.^۷

با توجه به این که دست‌یابی به حقیقت، در یک مرحله انجام نمی‌شود و در هیچ نقطه‌ای نیز به پایان نمی‌رسد، لازم است که رند، در حد امکان، مراحل بی‌پایان رشد و تعالی را طی کند و در هر مرحله، به معرفت و رندی بیشتر دست یابد.

به این ترتیب، او در مسیر عرفانی خود، به‌طور مداوم، نوبه نشدن را تجربه می‌کند. اما نکته‌ای که باید به آن توجه کرد، این است که وی برای هر تحولی، یک تخریب و ویرانی (حسیض) را پشت سر می‌گذارد تا به درجه‌ی بالاتر (اوج) برسد. به دلیل این که این خراب و آباد شدن، به‌طور مکرر اتفاق می‌افتد، یکی از نام‌هایی که می‌توان بر مسیر عرفانی او گذاشت، «کوی خرابات» است.



(شکل ۲۸-۲)

در چنین کوی خراباتی، هر بار، بنای کهنه‌ی افکار و اندیشه‌ی عارف فرو می‌ریزد تا بنیانش صحیح‌تر و وسیع‌تری جای آن را بگیرد.

هر بنای کهنه که آبادان کنند

نه که اول کهنه را ویران کنند؟

«مولانا»

به همین دلیل، وقتی او در «حسیض» قرار می‌گیرد، یعنی در معرض تخریب واقع می‌شود، در امید رسیدن به سر منزل بهتری است که یک درجه «اوج» گرفتن نسبت به وضعیت قبل را نشان می‌دهد.

گراز این منزل ویران به سوی خانه روم

دگر آنجا که روم عاقل و فرزانه روم

«حافظ»

می‌توان گفت که این خراب و آباد شدن‌های پی در پی، هر بار زندگی جدیدی به انسان می‌بخشد که نتیجه‌ی در گذشتن از وضعیت کمالی پایین‌تر

۷. یکی از معانی «ند» در ادبیات فارسی، زنگ و زیرک است. دلیل استفاده از این واژه در عرفان کیهانی این است که داشتن نگاهی به واقعیت و نگاهی به حقیقت، ناشی از نوعی زیرکی عرفانی است. بنابراین، می‌توان کسی را که به چنین ارتقای دیدی رسیده است، «ند» نامید.

خاموش کن و چندین غمخواره مشو آخر آن نفس که عاشق شد، اماره نخواهد شد

همه‌ی انسان‌ها مانند سلول‌های یک پیکر هستند که میانگین رشد و کمال آن‌ها را در جهه‌ی تعالی همه‌ی آن‌ها تعیین می‌کند. یعنی همه‌ی ما مانند پرندگان هستیم که در یک تور بسته، به‌طور جمعی پرواز می‌کنیم و برای اوج گرفتن، به هماهنگی برای رسیدن به این مقصود نیازمندیم. در این پرواز، همواره ارتفاع پرواز پایین‌ترین پرنده، بر حد اوج گرفتن بالاترین پرنده تأثیر گذار است و امکان‌هایی از تور نیز وجود ندارد.

هر انسانی مجموعه‌ای از اجزای مختلفی است که بعضی از آن‌ها کالبد‌های گوناگون وجود او هستند. وسیع‌ترین کالبد هر یک از ما که به وسعت جهان هستی است، بین همه‌ی انسان‌ها مشترک بوده، به منزله‌ی روح واحدی برای همه‌ی ما ایفای نقش می‌کند. بر ایند همه‌ی احساسات و ادراکات بشر در این «روح جمعی» انعکاس دارد و سطح رشد کیفی جمعیت جهانی انسان‌ها را نشان می‌دهد. یک سالک هر چقدر هم که در سیر عرفانی خود موفق باشد، گرفتار محدودیت سطح تعالی دیگران خواهد بود و تنها با کمک به رشد معرفتی هم نوعان خود و ارتقای کیفی روح جمعی می‌تواند بیشتر و بیشتر اوج بگیرد. شاید با ذکر این دلایل، به نظر برسد که دعوت سالک به حرکت همگانی، یک ریشه‌ی منفعت‌جویانه دارد؛ اما حقیقت این است که فرد، در حرکت عرفانی به درکی می‌رسد که نه تنها خود را در دیگران و دیگران را در خود می‌بیند، بلکه در عمل، آن‌ها را به خود ترجیح می‌دهد. به این ترتیب، قانون حرکت دسته‌جمعی بر مبنای عرفانی رعایت می‌شود.

بیا بید بیا بید به گلزار بگردیم

بر این نقطه‌ی اقبال چو پرگار بگردیم

بیا بید که امروز به اقبال و به پیروز

چو عشاق نو آموز بر آن یار بگردیم

«مولانا»

می‌یابند. آموزش کودکان نیز این تجربه را به جا گذاشته است که آن‌ها سخنان ناشایست را بسیار راحت‌تر و سریع‌تر از یک شعر یا داستان ارزنده یاد می‌گیرند. در این موارد، استفاده از مطالب آموزنده در حاشیه قرار می‌گیرد.

این خطر در دنیای عرفان بسیار جدی‌تر است. منظور از علف هرز در عرفان، به‌طور عمده، بینش‌های غلطی است که می‌تواند به بینش‌های صحیح آسیب برساند و انسان را از مسیر کمال منحرف کند. این اتفاق از جهل یا غفلت ناشی می‌شود.

همان‌طور که در مطالب قبل گفته شد، اگر فرد، معیار لازم برای تشخیص آگاهی‌های مثبت و منفی را نداشته باشد و نتواند آگاهی‌های منفی را تفکیک کند و کنار بگذارد، این آگاهی‌ها در نقش علف هرز، نتایج آگاهی‌های مثبت را به تباهی می‌کشند. تفسیر و تعبیر غلط آگاهی‌های مثبت نیز به همین صورت، خطر آفرین است.

اما حتی با فرض این که فرد، توان جداسازی محصول شبکه‌ی منفی از محصول شبکه‌ی مثبت را داشته باشد و جاهل و ناآگاهی موجب انحراف او نشود، هنوز خطر غفلت وجود دارد. مزرعه‌ی عرفان نیز مانند هر مزرعه‌ی دیگری، در خطر نابودی در اثر غفلت از علف هرز است. به همین دلیل، مراقبت مداوم از آن لازم است. یعنی:

۱- هیچ نوع سهل‌انگاری در مورد تجزیه و تحلیل آگاهی‌های مثبت و استفاده از آن‌ها جایز نیست.

۲- در هر مرحله باید تحولات درونی را بازنگری کرد تا نقایص ظرفیتی و اشکالات بینشی و شخصیتی شناسایی و برطرف شوند.

۳- نمی‌توان از ترندهای شیطان که با ظرافت وارد عمل می‌شود، غافل شد.

ه) جمعی بودن حرکت

منظور از قانون جمعی بودن حرکت (حرکت دسته‌جمعی) این است که در عرفان، نجات فردی پذیرفته نیست و هر سالکی موظف است که دیگران را نیز در مسیر رشد و تعالی با خود همراه سازد و در طول مسیر حرکت، از کمک به آن‌ها دریغ نکند.

کسی که به این وظیفه‌ی مهم توجه ندارد و دیگران را در نعمت قرب الهی شریک نمی‌کند، هم دچار خودشیفتگی است و هم از این نکته غفلت دارد که برای صعود به ارتفاعات کمال، وجود همراهانی لازم است که هنگام سقوط از پرتگاه‌ها و یا وقت زمین خوردن، بتوان از کمک و یاری آن‌ها بهره‌مند شد.

البته، چنان که اشاره شد، همراه کردن دیگران در حرکت عرفانی، از میل به نجات و سعادت جمعی ناشی می‌شود. اما یکی از حقایق مهمی که در مسیر حرکت عرفانی آشکار می‌شود، رابطه‌ی تنگاتنگ و عمیق همه‌ی انسان‌ها با یکدیگر و وجود حوزه‌های اشتراکی عظیمی است که افت و خیز آن‌ها را به هم مربوط می‌کند.

۸. همه‌ی ما صورت‌های مختلف یک حقیقت هستیم و کسی که به درک این موضوع برسد، به نجات فردی راضی نمی‌شود.

